از انتشارات دفتر نشریات دینی

هیئت اسلامی یزد

کتاب

☆(خرافات شیخیه و کفریات ارشاد العوام)☆

یا

دسائس کشیشان در ایران

تألیف

علامه شهیر وحکیم کبیر فیلسوف شرق و استاد مطلق متبحر در علوم عقلیه و نقلیه وامام مدرسین فنون ادبیه وحکمیه کاسر شوکت مضلین وداحض حجج ملحدین وحافظ قرآن مجید حضرت حجة الاسلام والمسلمین آیت الله فی العالمین

مولانا المجدد

الشیخ محمد الخالصی الکاظمی

ادام الله ایام برکاته و متعنا والمسلمین بطول حیاته و نفعنا بعلومه و هدانا الله فی ظلمات الجهل بانوار نجومه

در جواب

یکی از منتسبین فرقه شیخیه که بقصد تعریض به بیانات منبری معظم له در یزد راجع باین فرقه نگاشته

در سنه ۱۳۶۷ هجری تألیف وطبع ونشر گردید

بهاء ۵۰ ریال

کتب منتشره و تحت الطبع

از مؤلفات حضرت آیة الله آقای خالصی

۱- حقیقت حجاب در اسلام و رد متظاهرین بدیانت و بیدینان و برداشتن فاصله ما بین متهتکین متجددین و متنسکین متقشفین قیمت ۱۰ ریال

۲- احیاء الشریعه فی مذهب الشیعه دوره فقه برطبق فتاوای حضرت حجة الاسلام آیة الله آقای خالصي و ذکر اسرار احکام اسلام برطبق مکتشفات علمیه عصر حاضر بزبان عربي تحت طبع

۳- ترجمه کتاب فوق بزبان فارسي تحت طبع

ازنقاط مختلفه مخصوصاً از هیئت محترم اسلامي تبریز تقاضا شده است که مولفات حضرت آیة الله و نشریات دیني بیک قطع باشد تا نگهداشتن آنها برای علاقمندان آسان باشد

اینک دفتر نشریات دیني برطبق تقاضای آقایان تصمیم گرفت که تمام مولفات باین قطع باشد

کتب مذکوره از دفتر نشریات دینی در یزد خواسته شود

نسخه موجود در کتابخانه
سید رضا علم الهدی کاشانی در کاشان



کتب منتشره وتحت الطبع

از مؤلفات حضرت آیة الله آقای خالصی

۱ـ حقیقت حجاب در اسلام و رد متظاهرین بدیانات و بیدینان و برداشتن فاصله مابین متهتکین متجددین و متنسکین متقشفین
قیمت ۱۰ ریال

۲ـ احیاء الشریعه في مذهب الشیعه دوره فقه برطبق فتاوای حضرت حجة الاسلام آیة الله آقای خالصي و ذکر اسرار احکام اسلام برطبق مکتشفات علمیه عصر حاضر بزبان عربي تحت طبع

۳ـ ترجمه کتاب فوق بزبان فارسي تحت طبع

ازنقاط مختلفه مخصوصاً از هیئت محترم اسلامي تبریز تقاضا شده است که مولفات حضرت آیة الله و نشریات دیني بیك قطع باشد تا نگهداشتن آنها برای علاقمندان آسان باشد

اینك دفتر نشریات دیني برطبق تقاضای آقایان تصمیم گرفت که تمام مولفات باین قطع باشد

کتب مذکوره ازدفتر نشریات دینی دریزد خواسته شود

از انتشارات دفتر نشریات دینی
هیئت اسلامی یزد

کتاب

☆(خرافات شیخیه و کفریات ارشاد العوام)☆

یا

دسائس کشیشان در ایران

تألیف

علامه شهیر وحکیم کبیر فیلسوف شرق و استاد مطلق متبحر درعلوم عقلیه و نقلیه وامام مدرسین فنون ادبیه وحکمیه کاسر شوکت مضلین وداحض حجج ملحدین وحافظ قرآن مجید حضرت حجة الاسلام والمسلمین آیت الله فی العالمین

مولانا المجدد

الشیخ محمد الخالصی الکاظمی

ادام الله ایام برکاته و متعنا والمسلمین بطول حیاته و نفعنا بعلومه و هدانا الله فی ظلمات الجهل بانوار نجومه

در جواب

یکی از منتسبین فرقه شیخیه که بقصد تعریض به بیانات منبری معظم له در یزد راجع باین فرقه نگاشته

در سنه ۱۳۶۷ هجری تألیف وطبع ونشر گردید

بهاء ۵۰ ریال

خلاصه کتاب بطریق فهرست

۱- خطابه کتاب و اختلافاتیکه در یزد وجود دارد

۲- آیا مفاسد یزد از افکاریکه در تهران داشتم منصرفم کرد ؟ ومفاسدی که در عالم اسلام وجود دارد

۳- هرجا که باشم باید به تکلیف شرعی قیام کنم ومسلمانها را بمفاسد یکه دارند توجه دهم

٤- رای من در باره طوایف مسلمین همه رامسلمان میدانم بجز کسانیکه صراحتاً بکفر وخروج از دین اسلام اعتراف نمایند و رؤسای شیخیه کافر و اتباع آنها از روی جهل مسلمان میدانم

٥- سبب تألیف این رساله و اینکه عالم با مکتشفات امروز محال است اداره بشود مگر بتطبیق حقایق اسلام و وجوب تجرید حقایق دین مبین اسلام از خرافات و اوهام ملحق باو

٦- اصیحت بعموم مسلمین . و اعلان جنك از طرف اهل عالم بمسلمانان و طریق نجات مسلمانان بعموم بشر

۷- شیخ احمد احسائی وسید کاظم رشتی وترویج خرافات وکفر در ایران

۸- هویت شیخ احمد احسائی وسید کاظم رشتی و ترویج عقاید مسیحیه واستعمال الفاظ قلنبه بی معنی

۹- طریق اصلاح عملی در ایران وکندن ریشه فساد که از شیخ احمد احسائی وسید رشتی ناشی شده است و انتهای خطبه کتاب

۱۰- تقسیم این کتاب به چهار فصل و خاتمه فصل اول در رد افتراء وجعلیات رساله اخیره شیخیه فصل دوم در ذکر عقائد آنها در توحید و خرافات کتاب ارشاد العوام فصل سوم در ذکر خرافات و اوهام و کفریات ارشاد العوام در سه قسمت آن کتاب یعنی در نبوت و امامت و رکن رابع فصل چهارم در خرافات و کفریات آنها راجع بمعراج و معاد خاتمه دارای دو مطلب . مطلب اول در عقائد شیخیه از نقطه نظر سیاسی و علمی و دینی . مطلب دوم خطاب به اهل توحید و علمای دین وکسانیکه در صدد اصلاح مملکت ایران وحفظ استقلال آن هستند

۱۱- فصل اول در ذکر افترا آت و جعلیات و کفریات رساله اخیر شیخیه وتفرقه کلمه که ایجاد نموده‌اند وحکم مجتهدین شیعه بکفر شیخ احمد احسائی و اتباعش

۱۲- فصل دوم در خرافات و کفریات ارشاد العوام شیخیه راجع به توحید ومقدمه در خلاصه عقائد آنها از کتاب ارشاد العوام و اینکه اطلاع بر علوم مثبته و اکتشافات این عصرو اطلاع از حقایق دین اسلام برای رد اینها کافی‌است و مذمت وتکفیر جمیع فرق مسلمان ازصوفیه وشیخیه وسنی و اعتقاد باینکه خدا یکصفت و یك فعل دارد وآن صفت وفعل یکیست و آن خالق و رازق ومدبر ومکون اکوان و معبود است باعتبار اینکه جهة عبادت شده وودا ین هذیان وسخن خرافی در این فصل ذکراستناد کتاب ارشاد العوام بعناصر اربعه آب وخاك و باد وآتش

۱۳- خلاصه مذهب ارشاد العوام شیخیه در باره توحید و اینکه خالق و رزاق نیست وخلق ورزق وتقدیر وتدبیر از فعل حقیقت محمدیه است

۱٤- فصل سوم در ذکر عقاید ارشاد العوام شیخیه درخصوص اینکه محمد وآل‌محمد رخساره خدا و اول جلوه خدا هستند و اینکه خدا ممکن نیست که خالق ورزاق باشد وخلق تمام اکوان ورزق وتدبیر وتقدیر همه دست محمد وآل محمد ص؛ ورکن رابع که شیخ احسائی وسید رشتی واتباعش میباشد نه بدست خدا واینکه حقیقت محمدیه ازلی ابدی سرمدی منزه از زمان ومکان و حرکت وتمام صفات مخلوقین واینکه اینها صفات خدا هستند وهرکاری که بخدا نسبت داده میشود بانها منتسب است وهرکاری که بانها نسبت داده میشود کار خداست وعقیده رکن رابع بالاتر از عقیده بخدا و پیغمبر وائمه‌ومنکر رکن رابع ازمنکرتوحید ونبوت وامامت بدتراست ورکن رابع عین‌خدا و محمد وائمه مخلوق ومرزوق خدا هستند وشریعت اسلام بدرد نمیخورد وصاحب‌الزمان

فایده ندارد واراء علمای اسلام باطل است و فقط بر کن رابع باید رجوع کرد و تنها قول او مطیع است

۱۵- فصل چهارم در هذیان ارشاد العوام درخصوص معراج و معاد واتکای بعناصر اربعه وکرات چهارگانه خاك و باد و آب وآتش وافلاك پوست پیازی وانکار معراج جسمانی عنصری وشریك کردن پیغمبر وائمه باخدا وانکار معاد جسمانی عنصری وقول بجسم هور قلیائی و زمین هور قلیا ومتابعت از هیئت بطلیموس و عقاید مجوس و مسیحیان و غیر ذلك و ذکر حقیقت معراج ومعاد بحسب عقیده اسلام

۱۶- خاتمه در ذکر مذهب شیخیه از نظر تاریخ و سیاست وعلم و دین و درآن ذکر نقشهٔ وسیعهٔ شیخ احمد احسائی برای خرابی ایران و ترویج بی دینی و انواع مفاسد بنفع استعمار طلبان و وجوب مقاومت با آنها برهرمسلمان خصوصاً عشاق علم و دانش و احکام شرعیه متعلق بشیخیه و بهائیه و وظایف اهل توحید در مقابل شیخیه و بهائیه وسایر فرق غلاة وذکر توحید اسلامی از آیات و احادیث ونصیحت با یرانیان وعموم مسلمین

فهرست کتاب بر ترتیب بواعث تألیف

به یزد که تبعید شدم اطلاع پیدا کردم که چند نفر معدود شیخی در یزد وجود دارند و در رفسنجان و کرمان و سیرجان عده شیخیه نسبتاً بیشتر از یزد هستند ومسلمانان بشیخیه بقدر بهائیه بدبین نبودند وتصور میکردند که شیخیه باسلام از بهائیه نزدیکتر هستند و بواسطه حسن ظن مسلمانان با فراد شیخیه با افراد مسلمانان طوری محشور بودند که وسائل اضلال مسلمانان فراهم تر و میسر تر شده است و حتی در یك خانواده شیخی و مسلمان زیست میکنند و بیشتر از این از دواج شیخی بامسلمان مانعی نداشت در صورتیکه شرعاً جایز نیست و خیلی از روضه خوانها بر منبر گول شیخیه را خورده مطالب وعقاید وخرافات وکفریات وغلو آنها را بر منبر میگویند و نمیدانند که این اظهارات وخرافات بر خلاف دین اسلام است و کتابی را از ابوالقاسم خان رئیس فرقه شیخیه کرمان در دست مردم دیدم که درآن کتاب فحش بعلمای شیعه و مجتهدین و سب و لعن آنها و انکار قرآن کریم و انکار عقد از دواج و امثال اینها بود چنانچه این مطالب در صفحه ١٦ و ٢٢٠ و صفحات دیگر کتاب اجتهاد و تقلید تألیف ابوالقاسم خان ثبت است

برحسب وظیفه شرعی که دارم بر منبر تدریجاً شروع کردم بذکر عقاید شیخیه اول مطلبی که اظهار کردم این بود که شیخیها صاحب الزمان را بیفایده میدانند وشیخ احمد احسائی مؤسس فرقه شیخیه منکر ظهور صاحب الزمان است و میگوید در عالم برزخ صاحب الزمان را مردم می بینند نه در این دنیا بعد از اظهار این مطالب از منبر پائین آمدم بین راه شخصی بنام علی رئیس زاده متعرض من شد و با صدای بلند شروع به هتاکی و فحاشی نمود وگفت عقیده شیخیه این نیست وخود او شیخی بود از اینجا معلوم شد که افراد شیخیه از عقاید روسای خود شان بیخبر هستند و رؤسای شیخیه بعوام وانمود کردند که عقاید آنها عین عقاید شیعه است هرچه خواستم با ملایمت وحسن اخلاق ایشانرا ساکت کنم ممکن نشد مردم میخواستند او را تادیب کنند منع نمودم و بمردم گفتم این بیچاره نمیداند و بحال خودش وا گذارش کنید بعد از یکماه تقریباً از این قضیه کتاب خطی بنام (رساله مختصره در ذکر عقاید سلسله جلیله شیخیه) تالیف یکی از رؤسای شیخیه رابمن ارائه دادند در این کتاب تعرض بمن بود و ادعا داشتند که العیاذ بالله بشیخیه دروغ بسته ام و

صاحب کتاب مدعی بود که عقاید شیخیه عین عقاید شیعه اثنی عشریه میباشد بدون هیچ فرقی واحدی از علمای شیعه ردی به شیخیه ننوشته اند و همگی شیخیه را قبول دارند

پس از ملاحظه این کتاب بشیخیه گفتم که این کتاب را منتشر نکنید زیرا من نمیخواهم که فعلا متعرض شیخیه بشوم چونکه در مقابل مسلمین فرقی هستند مانند مسیحی ها و یهودیان و کمونیست ها و در بعض بلاد ایران بهائیها و همه مشغول هستند که بواسطه القاء شبهات و ترویج خرافات مسلمانان جاهل را از دین اسلام منصرف سازند و من برد شبهات وخرافات آنان اشتغال دارم و نمی خواهم بر عده مها جمین بیافزایم از این جهت شیخیه را متروك نمودم اما اگر این رساله را نشر نمودید تکلیف شرعی متوجه من میشود و ناچار میشوم که عقاید شیخیه را منتشر کنم آنوقت معلوم میشود که شیخیه در عقاید از یهود و نصاری و اهل کتاب سهل است از بت پرستان و طبیعی ها و انواع مشرکین و ملحدین گمراه ترند شما مترود جامعه اسلامی میشوید و دیگر نمیتوانید در اوقاف اسلامی تصرف نمائید و تمام مخارج شما از موقوفات است و مسلمانها از معاشرت و اختلاط با شما احتراز خواهند کرد چونکه مسلمست معتقدین بعقاید شیخیه مشرك و ملحد و نجس العین است و میان ملل دنیا که از خرافات و عقاید پوچ بی خبر هستند مفتضح و رسوا خواهید شد بهترا ینست این کتاب رامنتشر نکنید و مصداق عرض خود میبری و زحمت ما میداری نشوید

این نصیحت مفید واقع نشد و پس از دو ماه تقریباً رساله مذکوره را در کرمان طبع و در یزد و سایر بلاد بین عوام منتشر نمودند وچنان وانمود کردند که عقاید شیخیه عین عقاید شیعه اثنی عشریه است و علمای شیعه رامابین دو محظور گذاشتند اگر ساکت شوند عوام گول میخورند و در ضلالت میافتند و خواص از مذهب شیعه متنفر میشوند زیرا که خرافات شیخیه باعث تنفر هرعاقلی است و اگر ساکت نشوند و عقاید شیخیه را ظاهر کنند و مدلل سازند که فرق ما بین عقاید شیخیه و عقاید اثنی عشریه همان فرقی است که ما بین جهل و علم و ظلمت و نور وجود دارد در زحمت مقاومت با شیخیه و لو اینکه عدد و عده اینها ناچیز است میافتند لکن محظور دوم از محظور اول آسانتر است و محظور اول موجب ضلالت

و گمراهی است و ارشاد و هدایت وظیفه واجبه شرعیه هر عالمی است از اینجهت این کتاب را نگاشتم و پس از خطبه کتاب در اوضاع اسلام بر چهار فصل وخاتمه ترتیب دادم

فصل اول در تزییف و ابطال مدعیات رساله مذکوره و اظهار کذب و افترا مؤلف آن و ذکر حکم علماء اسلام به اینکه شیخ احمد احسائی و اتباع او از شیخیه و بهائیه کافر و نجس العین و مشرك و ملحد هستند

فصل دوم در ذکر عقاید شیخیه در توحید و مدعیات اینها در باره قدرت و علم الهی که میگویند خدا قدرت و علم ندارد و خلق و رزق نمی توانند بکند و هیچ کاری و حادثة از صنع و تدبیر الهی نیست و ابطال این عقیده

فصل سیم درذکر عقاید شیخیه در خصوص پیغمبر و ائمه و نقبا ونجبا که رکن رابع نامیدند واینکه اینها رخساره خدا واول جلوه خدا ونور خدا وعین خدا وخود خداهستند که میان مردم ظاهر شده و میغمرامند و خلق آسمانها و زمین و رزق و تدبیر و تقدیر و میرانیدن و زنده کردن وتمام حوادث کون از کار آنهاست نه از کار خدا و آنها علم بحوادث واشیاء دارند نه خدا و آنها قدیم و ازلی و ابدی و سرمدی و لامکان و نامتناهی و غیر محدود هستند وکسیکه محبت آنها را دارد در آخرت مسئول نیست و لو اینکه هیچ عبادتی و نماز و روزه و طاعتی در دنیا بجا نیاورده باشد و تمام معاصی از قتل انبیاء و سوزانیدن تمام کتابهای آسمانی و لواط وزنا و شرب خمر وظلم و ستم وسوزانیدن اهل دنیا و فساد ارتکاب کرده باشد وابطال آن

فصل چهارم در ذکر عقاید آنها در باره رکن رابع و اینکه عقیده باو از عقیده بتوحید و نبوت و امامت مهمتر است و او از پیغمبر و ائمه بزرگتر است و کلام او از قرآن وکلام حضرت رسول و ائمه مهمتر و مفیدتر است و صاحب الزمان فایده ندارد و علماء اسلام همه در ضلالت و گمراهی هستند و فقط رکن رابع حاکم مطلق و مرجع کل است و رکن رابع عین خداست که شکل مردم ظاهر شده و غیرذلك از خرافاتیکه در باره رکن رابع ذکر کردم و ابطال آنها مطاوی این فصول ذکر معراج ومعاد و عقیده شیخیه در باره این دو مسئله و انکار معاد و عناصر اربعه جسمانی و معراج جسمانی و خرافات دیگر آنها راجع بآسمانها و زمین ذکر نمودم و عقاید شیعه اثنی عشریه در باره معاد و معراج و تصریح آیات و احادیث حضرت رسول وائمه اطهار دراین دو مسئله و موافقت آن باعلوم و مکتشفات عصر حاضر تشریح نمودم و در خاتمه عقاید شیخیه را از نظر تاریخ و سیاست و علم و دین ذکر کردم و تقویت نمودم از روی ادله علمیه و تاریخیه

رای کسانی را که مدعی بودند شیخ احمد احسائی کشیش ترانسوفانی بشکل
آخوند در یزد در آمده و سید کاظم رشتی کشیش و لادیوستکی که بشکل سید در
کربلا به لباس روحانیت خود را ظاهر ساخته و هر دو از کشیشهائی تابع جمعیت
پرتیشت آلمان بودند و مأمور اخلال در کارهای ایران شدند که ایرانرا
مستعمره اجانب سازند و اخلال بوحدت ملی ایرانیان نمودند و بین افراد ایرانی
و ما بین دولت و ملت ایران القاء اختلاف و نفاق و شقاق کردند و تفرقه کلمه
نمودند و نیز مقایسه ما بین عقاید شیخیه و عقاید مسیحیان وبهائیان کردم وتوضیح
دادم که سخن و عقاید شیخیه درباره محمد و آل محمد علیهم السلام و رکن
رابع عین سخن کشیش ها درباره مسیح است و در خاتمه تکلیف مسلمانانرا
نسبت بشیخیه و بهائیه تعیین نمودم و در آخر خاتمه ذکر توحید اسلامی که اهم
مقاصد شارع اسلام و قرآن مجید میباشد تشریح نمودم و هر جائیکه عقاید
شیخیه را ذکر کردم عین عبارات آنها از کتاب معین و صفحه مشخص نقل کردم که
مجال انکار برای آنها باقی نماند

و هنگامی که این کتاب در تحت طبع بود کتابی بدست من افتاد بنام شکایت‌نامه
تالیف ابوالقاسم خان رکن رابع عصر حاضر یا خدای شیخیه که بین بشر میخرامد
بدست من آمد این کتاب بر اثر تشریف بردن علامه فهامه آقای حاجی شیخ
مرتضی انصاری مبلغ نامی و مروج سامی اسلامی بکرمان و ظاهر ساختن عقاید و
ضلالات شیخیه در ماه مبارک رمضان سنه یکهزار و سیصد و شصت و هفت قمری
تالیف گردید و خدای دروغگوی شیخیه رکن رابع افضل از پیغمبر و ائمه ابقدری
دروغ و جعل و کفر در این کتاب نوشته که از عهده شیطان رجیم هم خارج است
چون اظهارات و خرافات و دروغ گفتن ایشان عین اظهارات و عقاید و دروغ و
خرافات و کفریات حاجی کریم خان میباشد ومن در این کتاب خرافات وکفریات
ارشاد العوام جد بزرگوار ایشان را رد نمودم و تصنیف کردم محتاج رد و ابطال
شکایت نامه حاجی ابوالقاسم خان نشدم و این کتاب همچنانیکه ابطال
ارشاد العوام میباشد جواب این شکایت نامه را میدهد و محتاج برد جداگانه
نیست و قدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا و الحمد لله
رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

وبه ثقتی

الحمد لله رب العالمین خالق الخلائق اجمعین و اشهد
ان لا اله الا الله وحده لا شریک له وان محمداً عبده و رسوله
وان الائمة المعصومین اوصیائه و حججه فی امته وان الملائکة المقربین
والانبیاء المرسلین جمیعاً عباده و خلقه لیس لهم شرک فی السموات ولا
فی الارض وما له منهم من ظهیر ولایشرک فی حکمه احدا تفرد بالوحدانیة
وتعزز بالصمدانیة و اختص بالازلیة والابدیة وله وحده السرمدیة اللهم
صل علی محمد عبدک و رسولک و امینک فی بریتک وصل علی الاطائب
من ذریته واوصیائه المعصومین البرره و صل علی الملائکة والانبیاء من
عبادک صلوة زاکیة دائمة نامیة و بعد چنین گوید افقر العباد الی رحمة
ربه محمد بن محمد مهدی الکاظمی الخالصی عفی عنهما وغفر لهما وللمؤمنین
والمؤمنات هنگامیکه بیزد سنه ۱۳۶۶ هجری قمری قهراً آمدم وضعیت شهر را از
نقطه نظر دینی و دنیوی مختل دیدم بحدیکه شبیهی برای آن در میان بلاد دنیاکه
مشاهده نمودم ندیده با اینکه لیاقت محلی اقتضا دارد که از بهترین شهرهای دنیا
باشد در این رساله مختصر تمام مفاسد و اختلالاتی راکه مشاهده نمودم نمیخواهم
بیان نمایم فقط بیک نقطه اشاره میکنم و آن اختلاف کلمهٔ که در آن شهر کوچک
بود بطوریکه مجموع نفوس این شهر باملحقات بیش‌ازشصت هزار نفرنیست و مردانیکه
بحد تکلیف رسیده اند بیش از ثلث این جمعیت نمیباشند ومذاهب و آرائیکه دراین
شهر است با عدد جمعیت هیچ تناسب ندارد از یهود و ادیان قدیمه (مجوس.
یهود. نصاری) وجود دارد واز طوائفی که منتسب باسلام هستند بیشتر طائفه شیعه
اثنی عشری اصولی هستند و در بین آنان فرقی وجود دارند که بنامهای دیگرخودرا
مینامند مثل صوفیه که متابعت از آقای صالح علیشاه گنابادی وبه رانش یامتابعت
از آقای ذوالریاستین شیرازی و منتسب بخاکساریها و غیره وجود دارد و طوائف
دیگر صوفیه هم در این شهر و افراد کمی هم از اهل تسنن هستند.

این آراء مختلفه و شعب متفرقه که در یزد وجود دارند بیشتر بواسطه اینکه عالم دینی که در صدد هدایت مردم باشد و بوظیفه شرعی عمل کرده باشد در یزد موجود نیست ومدارس دینی که هفت صد رسه مهم و گنجایش دویست طلبه دارد بکلی ویران و موقوفات و مخصصات آن غصب شده و بمصارف دینی نمیرسد این آشفتگی واختلال سبب شد که مفسدین میدان بلا معارضی پیدا کنند و وساوس شیطانی و شبهات را القاء و مردمان ساده لوح را از راه مستقیم دین اسلام و صلاح جامعه بشری منحرف سازند بعضی بنام کمونیست و ماتریالیست و برخی بنام بهائیگری وعده‌ای بنام شیخیه که هرسه دارای یك مقصد شهوانی و اباحی میباشند دعوت کنند ومردم را بدین اسلام که صلاح بشر بآن موقوف است بیعلاقه کنند و مضاف براین اختلاف و تشتت اختلاف دیگری بنام مقاصد سیاسی وجود دارد و بیشتر برای وکالت مجلس شورای ملی که سبب دو دستگی شده و مردم یزد را بدشمنی وعداوت و بغضاء باهم سوق داده و از مفاسدیکه بسوی آنها متوجه شده غفلت نمودند و برای مفسدین از بهائیها و کمونیستها وشیخیه مجال بیشتری پیدا شد

آیا مفاسد یزد ازافکاریکه درتهران داشتم منصرفم کرد؟

هنگامیکه در تهران بودم فکرم باصلاح مفاسد پایتخت متوجه بود و بیشتر بمفاسد عالم اسلام توجه داشتم همیشه از علل انحطاط و تفرق مسلمین و اضمحلال دول اسلامی و جنگی که تمام دول و ملل با مسلمانان مینمایند و سفك دماء مسلمین در هند و اندونزی و فلسطین و شبه جزیره بلقان و قفقاز و ترکستان و ازبکستان و وسائر بلاد دنیا و تصریحات رؤسای دول بزرك مانند ترومن که ادعای ترویج دین مینمایند و اسمی از یهود و نصاری میبرد و نامی از اسلام و مسلمانان ذکر نمیکند و موافقت با روسیه کمونیست که دشمن ادیان است نسبت بتقسیم فلسطین‌و دادن قسمتی از آن بیهودیان و ایجاد اختلال در تمام شرق نزدیك و متوسط که مخاصم اسلام میباشد و امثال آن از مصائب مسلمین جستجو مینمودم.

و گاهی بتهران پایتخت دولت کوچك اسلامی نظر میکردم و میدیدم متجددینیکه بغیر از هلاکت دولت و ملت بدبخت ایران نظر ندارند و منتظر هربن بدبانت که بجز خرافات و سوق ایران و مسلمانان بسوی اضمحلال بنام دین که دین از آن دوری است چیز دیگری نمیفهمند و در فکر اصلاح این وضعیت بودم که بیزد آمدم و مفاسد این شهر کوچك برمفاسد کلی افزود

هرجا که باشم باید بتکلیف شرعی قیام کنم.

قاعدتاً نباید بیزد توجه داشته باشم که نسبت بسائر بلاد اسلامی لا شیئی محسوب میشود اما تکلیف شرعی اجازه سکوت و لاقیدی نمیدهد زیرا شرعاً مکلف هستم هرجا که باشم بوظائف اسلامی قیام کنم و بدفع مفاسد و نشر حقایق اسلامی و دفع خرافات مبادرت نمایم قبل از هرکاری باید مسلمانان را بمفاسدی که دارند آگاه کنم و آنها را بحقائق اسلامی و دفع آن مفاسد دعوت بنمایم این وظیفه‌را در یزد بقدر الوسع والطاقه انجام دادم.

رأی من درباره طوائف مسلمین

علماء اسلام بعض طوائف مسلمین را مانند غلاة و نواصب کافر ونجس العین میدانند و حتی بعض علمائیکه بطهارت اهل کتاب قائل هستند اهل غلو ونصب را نجس میدانند و علمای وهابیه در این خصوص بحدی افراط کردند که سائرطوائف مسلمانانرا کافر ومهدور الدم و مستحق القتل میدانند زیرا که مسلمانان بعقیده وهابیها زیارت اهل قبور و تبرك بنام حضرت رسول و ائمه اطهار مینمایند و آن مستلزم کفر است. اما حقیر پس قائل بکفر هیچیك از طوائفی که میگویند مامسلمان هستیم نیستم مگراینکه بالصراحة کفر خود شانرا یعنی شرك یا انکارنبوت خاتم‌الانبیاء یا انکار معاد جسمانی یا انکار یکی از ضروریات دین را ظاهرسازند و بلوازم اقوالشان آنهارا نمیگیرم و اگر از روی اشتباه مطلبی را گفتند و آن مطلب مستلزم کفر آنها باشد بلازم قولشان آنهارا محکوم نمیکنم مثلا صوفیه و اشراقیها که قائل بوحدت وجود هستند از روی اینکه امر بر آنها مشتبه شده وخیال کردند که معنای توحید خالص اینست وحضرت رسول «ص» همانراگفته کافر نمیدانم ولو اینکه معتقدم که قول بوحدت وجود شرك محض و قول بتعدد الهه وبرخلاف توحیدی که حضرت رسول از جانب حق آورده است میباشد روی این اصل تمام فرقیرا که رو بقبله نماز میخوانند مسلمان میدانم و هرکس که اجمالا مصدق قرآن و حضرت رسول است و معتقد بآن نیز مسلمان میدانم ولو اینکه در تطبیق جزئیات اشتباه کرده باشد مثل اینکه کسی قائل بخمس در این ایام یا نماز جمعه نباشد بشبهه اینکه وجود و تصرف امام شرط است در وجوب خمس و نماز جمعه چنین شخصی را کافر نمیدانم با اینکه منکر نص قرآن و ضرورت دین است علیهذا من

مثلا بعین شیخیه را بشبهه اینکه رؤسای آنها مسلمان هستند کافر نمیدانم با اینکه
منکر ضروریات دین و مخالف اصول اسلام هستند پس اگر مطلب مخالفی بااصول
اسلام از آنها در این رساله نقل کردم نمیخواهم تکفیر آنها را ثابت کنم بلکه آنها
را با شتباه خود شان متوجه میکنم ومدلل مینمایم که رؤسای آنها یعنی حاجی کریمخان
صاحب ارشاد العوام و رساله سلطانیة و سید کاظم رشتی صاحب شرح القصیده و
شرح خطبه طوتوبخیه و شیخ احمد احسائی صاحب شرح الزیاره و عقائد بزبان
عربی و امثال آنها مسلمان نیستند و از بت پرستان و هنادکه براهمه و بودائیها
بمراحل از دین اسلام دور تر هستند خواهش دارم در اینجا خوانندگان تعجب نکنند
و باین کتاب تا آخر نظر داشته باشند که عین عبارات ارشاد العوام و کلمات
آن رؤساء که تصریح بالحاد وزندقه و کفر نمودند نقل خواهم کرد.

سبب تألیف این رساله

من براین عقیده هستم و آنرا در تمام مؤلفات خودم ثابت نمودم که اسلام دینی است
برای نجات بشر در دنیا و آخرت آمده و محال است عالم امروز که اهل آن قسمتی
از اسرار طبیعت و مواهب الهی را درکون کشف کردند و بواسطه آن کشفیات
جامعه بشری مانند اهل یك خانه وتمام روی زمین مانند یك خانه گشت اداره شود
و راه سعادت بپیماید مگر اینکه احکام و قوانین اسلام کماهوحقه مخصوصاً اقتصادیات
اسلامرا عملا تطبیق بکنند و خرافاتیکه بنام اسلام با نحاء مختلفه وارد شده و ازطرف
جهال یا مغرضین عمومیت پیدا کرده بحدیکه خیلی از جهال دین اسلامرا بهمان
خرافات منحصرمیدانند کاملا پایمال و معدوم شود و حقایق احکام بدون شائبه
از خرافات یا از تقالید قدیمه و عادات مضره ظاهرشود روی این اصل یك تنه با
مسلمانان و غیر مسلمانان اعلان جنگ نمودم و مدت چهل سال مشغول جهاد ومبارزه
هستم و در دنیا محروم از ملك و وطن و استقرار در یك شهری از بلاد خدا شده م
چهل سال در حبس و تبعید بسر بردم و باین افتخار میکنم و یقین دارم که غلبه با من
خواهد بود (والحق یعلو ولا یعلی علیه) ولو اینکه خودم مشاهده فالبیت حقرانکنم
ومقید نیستم که مشاهده کنم فقط میخواهم عالم اصلاح بشود و گرفتاری بشر رفع گردد
و آن به تطبیق حقایق احکام و قوانین اسلام و برطرف کردن شبهات وخرافات
منحصر است بنا برمراتب فوق با تمام طبقات مسلمین امروز مخالفت کردم و میکنم و
و نظر بفرقهٔ دون فرقه دیگر ندارم هرکس پیروی خرافات میکند مخالف اسلام

است در تهران عدهٔ از نادانان بنام دین با حکم اجماعی اسلام در خصوص حجاب
زن مخالفت نمودند و گفتند وجه و کفین و قدمین زن باید مستور باشد با آنها جداً
مخالفت کردم چونکه بدعتی در دین ایجاد نمودند و حکم اجماعی اباحه کشف
وجه و کفین وقدمین را انکار کردند و نیز عده زنرا سر و سینه وساق باز درمعرض
دیده های نامحرم گذاشتند و در استخرها و باشگاهها وادار کردند که لخت شنا
و رقص کنند با آنها نیز شدیداً مخالفت نمودم بالنتیجه با تمام اهل تهران معارضه
کردم چونکه اهالی تهران از این دو طبقه تشکیل میشود و مسلمانی نیست که بگوید
حقیقت حکم اسلامی اینست که وجه و کفین وقدمین مباح است کشف بشود و از بدعت
وخرافات متظاهرین بدیانت جلوگیری کند و بگوید کشف سینه وساق وشنا بامردان
اجانب و رقص زنان لخت در باشگاهها بامردان جنایت بزرك و شرعاً از
بزرگترین کبائر محرمه است و از مفاسد فرعی و اجتماعی و انعدام نسل ایرانی
بسبب اعمال شهوترانان متجدد افراطی جلوگیری کند این اقدام من موجب شد که
بیدینان و متظاهرین بدیانت متفقاً بمن هجوم کنند و خیلی خوشوقت هستم که اجر
من انشاء الله نزد خداوند زیادتر شده و وقتی بیزد آمدم خرافاتی دیدم از تمام
شهرهای ایران بیشتر و احدی درصدد جلوگیری از آنها نبود این خرافات بانحاء
و اطوار مختلفه در یزد منتشر بود چند طایفه مختلف از صوفیه و شیخیه مشغول نشر
خرافات بنام اسلام بودند مسلمانان هم بحرکت دادن نخل و ارتکاب فجایع قمه
وزنجیر زدن بنام حضرت سید الشهداء و امثال ذلك از خرافات گوناگون معتقد
بودند اهل منبر و وعاظ بجای جلوگیری از خرافات احادیث کلثوم ننه و حسین کرد
و اوج بن عنق و بلعم باعورا و زید بن قعنب که میگوید علی قبل از بعثت محمد ص
بسیزده سال قرآن خوانده وتغییر حدیث کساء بخبر جعلی و امثال آن مشغول بودند
مفسدین میدان آشفته دیدند و مشغول سوء استفاده شدند فرقهٔ بنام کمونیسی و انکار
خدا و شرایع مشغول نشر فساد و دیگری بنام گاو مازندرانی مشغول اضلال وراندن
اغنام بودند حال یزد را آنطور مشاهده کردم و چیزی که در یزد ندیدم مسلمان
حقیقی و همه آنها را کافر نمیدانم باستثناء بهائیها و کمونیستها ورؤسای شیخیه که
منکر خدا وشرائع هستند.
برحسب رویهٔ که دارم با تمام طوائف بوسیله منبر و نشریات مشغول مبارزه شده م
و نظری ندارم بجز اظهار اینکه دین اسلام از خرافات طوائف صوفیه و شیخیه
و اهل طوق و نخل و علمات و بعض اهل منبر مبری است وحقایق آن برای نابود کردن

بهائیها و کمونیستها و رؤسای شیخیه کافی است و غرضی با طائفه معین ندارم بلکه
حرص بر مصلحت بشر که خداوند متعال بآن امر نموده مرا باین اقدام وادار میکند.
از بیانات فوق معلوم شد که با شیخیه غرض شخصی ندارم فقط برمنبر میگفتم خرافات
آنها با دین اسلام ارتباط ندارد لکن اصرار آنها برخرافات و کفریات حاجی کریمخان
وغیره مانع شد از اینکه بحرف حق گوش بکنند (**وانی کلما دعوتهم لتغفرلهم
جعلوا اصابعهم فی آذانهم واستغشوا ثیابهم واصروا واستکبروا استکبارا**)
ویکی از اینها کتابی بنام (رساله مختصره در عقائد سلسله جلیله شیخیه) در کرمان
چاپ ودر یزد منتشر نموده در این رساله که مینگارم فقط یك مقصد دارم وآن اینست که
معلوم و مدلل برای اهل عالم بدارم که آنچه در کتب شیخیه است خرافات و کفراست
و بدین اسلام مربوط نیست واگر از روی اشتباه آنرا وارد کرده اند در دین اسلام
مسلمانند ولو اینکه قولشان مستلزم کفراست انشاء الله از روی عمد این کار رانکرده
باشند که امر دشوار میشود ولکن حکم بمسلمانی شیخیه فقط بر عوام آنها صدق میشود
اما رؤساء مانند مؤلف ارشاد العوام وکسانیکه معتقد بعقائد تفصیلی آن بعداز اطلاع
قطعاً مسلمان نیستند و احکام مشرکین وبت پرستان برآنها جاریست و تمنا میشود از
قارئین عجله نکنند و مرا ملامت ننمایند تا اینکه کتابرا تا آخر بخوانند وعین عبارات
ارشاد العوام را ملاحظه فرمایند آنوقت این حکمرا تصدیق میکنند.

نصیحت بعموم مسلمین

اهل عالم عموماً بر اسلام و مسلمانی اعلان جنگ نموده اند گاو پرستان هندی و
بت پرستان سیك سر تا سر هندوستان مسلمانانرا قتل عام مینمایند صلیبی های
هلندی در تمام بلاد اندونزی سفك دماء مسلمین میکنند یهودیهای صهیونی بکمك
صلیبیان امریکائی مسلمانان فلسطین را نابود وخانه ها را برسر ساکنین مسلمان با
بمب ویران میسازند دول بلقان بکمك کمونیستی در صدد معدوم کردن مسلمانان
آنسامان هستند و تمام آنها را بقتل میرسانند ماتریالیستهای ماکسی مسلمانانرا
در خاك پهناور قفقاز وترکستان و ازبکستان و لزگستان بترك دین خودشان یاجان
خودشان مجبور کردند و میکنند خبرهای برمه ، انام ، سیام ، هند وچین و بعض بلاد
دیگر بعدها خواهد رسید بالجمله تنها جنگ صلیبی برعلیه مسلمانان اعلام نشده جنگ
ماتریالیستی جنگ بت پرستی جنگ یهودی عالم اسلام را بخاك و خون غلطانیده و
بآتش سوزانیده در چنین موقعی چقدر از خرد ودین از وجدان خارج است

که ما بجان هم مشغول باشیم و تا چه اندازه ناروا ست که بواسطه نشر خرافات
کمك برای محو اسلام بدشمنان بدهیم بس نیست که ترومن در خطابه خود اسم
یهود و نصاری میبرد واسمی از اسلام نمیبرد وگاندی گاو پرست میگوید که اسلام
در هند وکی مستهلك است وحییم ویزمن یهودی وترورویستهای هاگانا وارگون افتخار
بسوزانیدن مسلمانان میکنند نصیحتی که برای عموم مسلمانان دارم این است که
همه بر طبق تعالیم قرآن مجید متحد بشوند وبدع و اهواء وترهات و تقالید موروثی
مضره را از خود دور سازند و حقایق اسلام را عملا و قولا ظاهر کنند در اینصورت
یقین داشته باشند که نور اسلام تمام ظلمات ماتریالیستی و مسیحیت و یهودیت و
بت پرستی و گاو پرستی را نابود خواهد کرد واهل عالم تمام مسلمان میشوند و
گرفتاری و شقاوت بشر مرتفع میگردد وگرنه مسلمین عموماً مضمحل واهل عالم برای
اینکه قوانین موضوعه نمیتوانند عالم را اداره کنند نابود خواهند شد ومسئولیت این
امرمتوجه مسلمان که بجان یکدیگر افتادند و حقایق اسلام رامخفی نمودند میگردد.
این دعوترا من اعم از اینکه اجابت بشود یا نشود برای مسلمانان اظهار میکنم وشخصاً
باین وظیفه دینی تا جان دارم اقدام میکنم و غرض شخصی با احدی ندارم

شیخ احمد احسائی وسید کاظم رشتی وترویج خرافات وکفردر ایران

در زمان معاصر و نزدیك آن بزرگترین ضربتی که به پیکر مسلمانی در ایران
زده شده و بواسطه آن حقایق اسلام مخفی وخرافات جانشین آن گردیده حمله ایست
که از طرف سید کاظم نام مشهور برشتی شاگرد شیخ احمد نام احسائی با یران
شده بود.
در اوائل قرن سیزدهم هجری یکنفر باین نام در کربلا پیدا شده و املاك فراوانی
خرید و پول زیادی بدون حساب خرج کرد خیلی از اوقات متجاوز از هزارنفر
شام ونهار وهدیه ها و انواع تحف و خلعتها میداد معلوم نبود که این بودجه سنگین از
کجاست و خود آن شخص کجائی است زیرا در رشت چنین کسی شناخته نمیشود و
لهجه گیلکی بلهجه روسی چون اشتباه دارد خود را با نتساب برشت معرفی کرده بود و
والی بغداد در حکومت عثمانی که در آنوقت نسبت بایرانیان وفرقه شیعه بنظر احتقار
مینگریستند نسبت باین شخص احترام فراوانی داشتند و حتی عبد الباقی عمری که
که در آن زمان کهیه (حاکم) بغداد بود خود را از فدائیان آنشخص محسوب

میکرد و اشعار فراوانی در مدیحه سرائی آنشخص برشته نظم در آورد که در دیوان
عبدالباقی عمری چاپ مصر ثبت است از جمله قصیده معروفه که مطلعش این بیت است
اهلا بمن قال اله السما لجده فوق السما اهلا و قصیده مشهوره که در وصف
قبه حضرت امیر برشته نظم در آورده است و مطلعش اینست **قبة المرتضی علی تعالی**
شأنها عن موازن وعدیل تا میگوید **فعلی قبة السماء اذا ما فضلوها اقول**
بالتفضیل هی باء مقلوبة فوق تلك النقطة المستحیله التاویل و از جمله
قصیده مشهوره که در موقع فرستادن پرده و شمرات محاسن مبارك حضرت رسول ص
و سجاده برای حرم موسی بن جعفر علیهما السلام سروده و مطلع آن اینست
و افتك یا موسی بن جعفر تحفة منها یلوح لنا الطراز الاول و اشعار زیادی
آن شخص عمری حاکم بغداد در مدح آن سیدی که خود را علوی و رشتی مینامید
سروده وهر دو نفر (علوی وعمری) در نشر خرافات در عراق وبیشتر در ایران برای
منصرف کردن مردم از حقایق اسلام کوشش وجهد بلیغ مینمودند و عمری سنی و علوی
شیعه هر دو دعوت بغلو و الوهیت علی میکردند و ایرانیان ساده لوحرا گول وفریب
میدادند واز اعمال آن دو نفر در این مختصر صرف نظر میکنم چونکه شرح آن
طولانی است و داستان آن عجیب است بلکه از هر رومان عجیبتر است و مختصراً
نتایج اقدامات آن دونفر را که تاکنون برای اضمحلال ایران درکاراست مینگاریم
برای سید کاظم رشتی سه شاگرد مبرز بود یکنفر بنام تصوف مشغول نشرخرافات در
ایران شد و دیگری بنام باب و متفرعات او بهاء وازل وغصن ممتاز و سوم بنام حاجی
کریمخان و اولاد و احفاد او که بنام شیخیه و رکن رابع خود را معرفی نمودند این
سه شاگرد نه فقط مردم را از حقایق دین اسلام منصرف کردند بلکه فتنه های بزرك
وقتل و غارت را در ایران ایجاد کردند و همه ایرانیها از فتنه های حیدری و نعمتی
و کشتارهای قلعه طبرسی ودشت مغان ونیریز وغیره که بدست بابیها وبهائیها جاری گردیده
بود و از کشتار همدان وکرمان و جاهای دیگر که بدست شیخیه جریان داشت
مسبوقند وحاجت بذکر آن نیست فقط چیزیکه بدان اشاره میکنیم این است که نقشهٔ
که دویست سال قبل تقریبا برای ایران کشیده بودند نتایج خوبی برای رسم کنندگان
آن نقشه داد و فعلاهم مشغول بهره برداری از اعمال شان هستند .
حقیقتا من نمیدانم نقشه راکی کشیده وزارت خارجه روس منتشر کرده که سفیر روسی
تزار با میرزا علیمحمد باب دو درس سید کاظم رشتی بود وبا او بایران آمده آیا با
آن یکنفر صوفی و حاجی کریمخان شیخی هم چنین کسی بوده یا نه نمیدانم و لازم

نیست که بدانم فقط به نتیجه عملشان مینگرم ایران دارای یك دین و یك مذهب
بود و در عقیده و عمل متحد بودند از روی علاقمندی عقاید را اجرا میکردند خیرات
و مبرات مساجد و مدارس تعلیم و تربیت از روی عقیده بخرج خود مردم سرتاسر
این بلاد حتی در کوچکترین قراء جاری بود علاقمندی بخانه و خانواده ومملکت ومسجد
ومعبد و شفقت و محبت ما بین افراد ملت مستحکم بود برای استعمار کنندگان اعم از
تزار روس یا کمونیست روس یا غیر آن استیلا برچنین ملتی که وحدت حقیقی دردین و
و عقیده وعمل داشتند مشکل بود اما کاری کردند که ایرانرا بحالی که مشاهده
میشود رسانیدند یعنی اختلاف وتشتت کلمه ، سستی و ضعف عقیده ، تمسك بخرافات و
اوهام ، بی علاقگی بخانه وخانواده ، دوری از اعمال صالحه و ارتکاب انواع مفاسد
از قبیل فسق و فجور و فحشاء جنابت و دزدی ودغلی وغیر ذالك شامل تمام ایرانیان
گشت بحدیکه تمام ممیزات ملی ایران محو ونابود شد ومحکم ترین اساس حفظ استقلال
که دین باشد چنان سست شد که قابلیت نگاهداشتن این عمارت محکم را از دست
داد و این سه شاگرد با اینکه مقصد شان یکی است با هم اختلاف دارند و یکدیگررا
فحش و طعن و لعن میکنند حاجی کریمخان صوفیه و باب را رد ولعن میکند وبالعکس
وهمچنین بابیه و صوفیه نسبت بیکدیگرردها نوشته اند معلوم نیست که این اختلاف هم
داخل نقشه است یا نزاع سگها سرمردار است . فجایع و بی ناموسی بعض طوایف
صوفیه و بهائیه از شاگردان سید کاظم رشتی را نمیخواهم بگویم زیرا این کتاب
اختصاص بخرافات ومفاسد و کفریات شاگرد سوم سید کاظم رشتی که حاجی کریمخان
میباشد دارد گفتم شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی معلوم نبوده ازکجا آمدند
ولکن حضرت صادق در باره مغیرة بن سعید غالی فرمود حیوانی است از دریا بیرون
آمده لعنت براو و لعنت بریهودی گری که بآن انتساب مینماید و بین اصحاب حضرت
باقر قاطی شده و اخبار را دسیسه نموده و مردمرا از دین خارج کرده حالا سید کاظم
رشتی از بحر خزر آمده یا از جای دیگرخدا میداند اما خود را نسبت میدهد به
شاگردی شیخ احمد احسائی احسا هم هر کس میداند شهری است در بیابان نجد متصل
بقطیف و قطر در ساحل خلیج فارس این دو حیوان از این دو دریا بیرون آمدند و
دین ایرانیان را بمنفعت استعمار کنندگان تزاری یا غیر تزاری فاسد نمودند .
شاگردان سید کاظم رشتی و شیخ احمد احسائی هریك ببهانهٔ مشغول افساد گردیدند
یکی بنام تصوف و تصوف از او بیزار است و دیگری بنام باب صاحب الزمان اولا و

بعد بنام میرزا خدا و خدا و صاحب الزمان از آن بری است وسومی که حاجی کریمخان میباشد بنام محبت وولایت محمد ص واهل بیت محمد ص ومحمد ص و اهل بیت طاهرین او از محبت این شخص دورهستند چنانچه خود شان میگویند کسانیکه ما را بر منبر سب و لعن میکنند دوست ترهستند برای ما از کسانیکه دوباره ما غلو مینمایند طرق افساد این سه شاگرد اگرچه مختلف هستند اما مقصد یکی است مقصد همان مقصد استاد است که سید کاظم رشتی و شیخ احمد احسائی باشد آن مقصد عبارت از اینست که عقاید و اعمال صالحه مسلمانان از ایران رخت ببندد منتهی صوفی میگوید شخص واصل که شد دیگر عبادت و اعمال صالحه لازم ندارد وواصل بودن اینست که بشر در خدا مندمج میشود و بهائی میگوید شریعت اسلام نسخ شده و شریعت بهاء آمده و بهاء کسی است که خدا در او ظاهر شد واو عین خدااست و تمام اعمال صالحه اسلامرا بر داشته است حتی نجاسات هم نیست زیراکه تمام اشیاء در بحر رضوان شست و شو شده و مدفوع میرزا خدا و اتباعش و سائر مردم برای بهائیان طاهر است و حاجی کریمخان میگوید محمد ص وآل محمد ورکن رابع یعنی شیخ احمد و سید کاظم و اولاد حاجی کریمخان عین خدا هستند و کسیکه محبت محمد وآل محمد ورکن رابع داردلازم نیست که عمل صالحی بجا بیاورد یا ازحرامی احتراز کنند زیرا که برای محب محمد و واهل بیت و رکن رابع در قیامت عقابی نیست هرکاری که در دنیا بکنند و هر بزهی که ارتکاب بنمایند محبت که داشته باشد اهل بهشت است و باین طریق عقائد اسلامی و اعمال صالحه رااز بین بردند.

اما چون آنها شاگردان یك استاد هستند هرسه شاگرد باتباع خود شان توصیه نمودند که جلو مردم بصلاح وحسن اخلاق و عبادت مصنوعی تظاهر بکنند برای گول زدن مردم و باطنا هرکاری که بخواهند ارتکاب بنمایند زیراکه حساب وعقاب نیست پس اگر کسی حسن اخلاقی یا عبادت یا تظاهر بصحت عمل از این طوائف ببیند گول نخورد وبه کتب آنان نظر کند تا از عقاید واعمال باطنی آنها اطلاع پیدا کند وخواهد دید شعار تمام آنها همان شعار یزیدی است **لعبت هاشم بالملك فلا خبرجاء ولاوحی نزل** چون این کتاب مختص شاگرد سوم سید کاظم (حاجی کریمخان) است ما بذکر احوال بهائیها و ازلیها و وطایفه مخصوص سید رشتی از صوفیها طول کلام نمیدهیم و فقط بعقائد واعمال شیخیه که از کتب مسلمه آنها باعین عبارت مستخرج است اقتصار میکنیم تا خوانندگان باصیرت باشند و بفهمند که بیهوده من کسی را متهم نمیکنم و بدانند که این رساله که در مقابل من نوشته شده مبنی بر توصیه استاد ول شیخیه (سید کاظم رشتی)

میباشد که شیخیه مثل سایر شاگردان او جلو مردم صلاح را ظاهر کنند و باطنا هرچه بخواهند بکنند لذا در این رساله می بینید که نویسنده آن میگوید فرق ما بین شیخیه و امامیه اثنی عشریه نیست واستاد او میگوید علمای امامیه کافر ومشرك وملحد هستند چنانچه نقل عین عبارات ایشان باتعیین کتاب وصفحه منقول عنها خواهد آمد ونیز در کتب شیخیه قول بالوهیت بشر و انکار حساب وعقاب برمخالفت تکالیف شرعیه از اصول مسلمه آنهااست و نقل تمام آنهادر این کتاب خواهد آمد

هویت شیخ احمد احسائی وسید کاظم رشتی

زمانی در کربلا شایع شده بود که شیخ احمد احسائی اهل احساء نبوده بلکه یکی از کشیشان مسیحی و اهل ترانسفال است و همچنین سید کاظم رشتی از اهل رشت نیست و کشیشی است از اهل ولادی وستك اتباع این دو نفر برای پرده پوشی از هویت اینها دو کتاب نوشتند که نسب و حسب ایند و نفر را معین کنند وبطوایف مسلمان منتسب نمایند ولکن همان دو کتاب بجای اینکه ایندو نفر را از کشیش بودن مبرا کند بیشتر موجب شبهه شده است در اینجا عین عبارت رساله فارسیه در شرح حالات شیخ احمداحسائی که ترجمه رساله عربی شیخ عبد الله پسر شیخ احمد مذکور میباشد نقل مینمائیم در صفحه چهارم رساله مذکوره منطبعه بمبئی میگوید

باب اول - در بیان نسب وحال آباء آن بزرگوار از هنگام ولادت آن عالیمقدار برسبیل اختصار و هو احمد بن زین الدین ابن ابراهیم بن صفر بن ابراهیم بن داغر بن رمضان بن راشد بن دهیم بن شمروخ بن صوله اما بیان حالات ایشان داغر بن رمضان و جمله پدران را منزل و سامان چون بادیه نشینان در کوه و بیابان بود و ایشان را علم و معرفتی چندان بمذاهب و ادیان نبود چون از اهل تتبع و معاشر اهل تشیع نبودند لهذا من غیر معرفه بر طریق اهل سنت و جماعت لکن خالی از تعصب و عداوت بودند و بمقتضای انا وجدنا آباءنا علی امة و انا علی آثارهم مقتدون بر کیش پیشینیان خویش بسر میبردند تا آنکه مشیت پروردگار بر این قرار گرفت که آن چند مسعود را ازاین شجره مبارکه بعرصه شهود آورد وقتی ما بین داغر و پدرش رمضان بن راشد نزاعی واقعشد که من بعد از مجاورت ایشان مانع گشت لا جرم ترك ایشان گفت و عیال و اطفال خویش رابمطیرفی که از قراء احسا است انتقال داد و زمانی نگذشت که از کیش خویش بر گشت و قبول تشیع وولایت اهل بیت طهارت نمود و نسلا بعد نسل و فرعا بعد اصل طیب وطاهر شدتا آنکه آفتاب جمال آن بزرگوار ظاهر آمد از نسل مبارك شیخ زین الدین علیه الرحمه درماه رجب از سال یکهزار وصد وشصت وشش هجری علی مهاجرها آلاف التحیه والثناء

و بهاء و در بعض کتب صوفیه که به سید کاظم رشتی منتسب هستند مشهود است ما در صدد بیان آنها نیستم زیرا این کتاب مختص شیخیه است حاجی کریم خان ارشاد العوام نوشته متجاوز از هشتصد صفحه بزرگ همه عبارت از این قبیل هذیان میباشد و از استاد خود تجاوز کرده و از عالم هورقلیا و جابلقاء و جابلساء و جزیرة الخضراء و جبل قاف و بسطائیل و بشحائیل گذشته و علوم سیما کیمیا ریمیا هیمیا لیمیا رسیده و عناصر اربعه و افلاك پوست پیازی و مدارات و حرکات بیست وچهار گانه افلاك‌را تکیه گاه خود قرار داده و بواسطه اینها در عالم هور قلیائی حقیقت محمدیه ص که خالق و رازق و زنده کننده و میراننده میباشد میخواهد اثبات کند چنانچه در بحث معراج آخر قسمت دوم ارشاد العوام ذکر کرده است

گوئی غرض این مبدعین علاوه برخرابی عقائد و از بین بردن اعمال صالحه این بوده است که مسلمان ها را عموماً و ایرانی ها را خصوصاً باینگونه الفاظ استهزاء ومسخره کنند و احمق هائی که متابعین آنها میباشند گول این هذیان را خوردند و تمام حیثیات ملی ایرانرا معدوم سازند در آتیه بعض هذیان اینها با تعیین کتاب و صفحه نقل خواهد شد انشاء الله تعالی و بعد از هر هذیانی میگوید آه آه کی است که این علوم غریبه و اسرار عجیبه را بفهمد من سخنی میگویم که در هیچ کتابی و هیچ خطابی و هیچ جوابی دیده و شنیده نمیشود آه آه قدردان کو که بفهمد من چه بگویم و نظیر این حرف پشت سر هر هذیانی تکرار میکند

یکی از عقائد مسیحیه که شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی و شاگردانش ترویج داده و میدهند عقیده مخلص است و آنچنان است که مسیحیان معتقد هستند که مسیح کشته شد که بشر را از خطیئه و گناه نجات بدهد و به جهنم رفت که انبیاء سابق را از جهنم خلاص کند و خدا بشر را به پسر خود فدا کرده شیخ احمد و اتباعش همان عقیده را زیاد ترویج کرد و اشاعه داد که ائمه کشته شدند که شیعیانرا از عذاب جهنم نجات بدهند و این عقیده چنان شیوع پیدا کرد حتی بغیر اتباع شیخ احمد سرایت نمود و بعض روضه خوانها با اینکه شیخی نیستند برمنبرها این عقیده را ترویج مینمایند و میگویند اگر کسی گناه انس و جن داشته باشد و محبت اهل بیت دارد و به حضرت سیدالشهدا گریه کند حساب و عقاب در روز قیامت ندارد و اهل بهشت است

و بر طبق این شعر فارسی و عربی سرودند از جمله این بیت

قتل الحسین لینقذالعاصین من   اشیاعه من حر نار تشعل

یعنی حسین (ع) کشته شد که نجات بدهد گناهکاران شیعه را از آتش بر افروخته. و این عین عقیده مسیحی ها در باره مسیح که شیخ احمد احسائی و اتباعش آنرا ترویج نمودند و چنان بین مستضعفین شیعه رسوخ دارد که رد آن بسیار دشوار است و لو اینکه هزار آیه قرانی و حدیث صحیح بر ضد آن اقامه شود و در طهران یکنفر کفاش بی سواد بنام تعلیمات اسلامی مدارس دخترانه و پسرانه تأسیس کرده و اینگونه عقائد را ترویج مینماید معلوم نیست که از روی بی سوادی و بی علمی مردمرا گمراه میکنند یا اینکه از همان منبع گل آلودی که شیخ احمد و اتباعش استقا میکردند مینوشد و دسائس زهر آلود را بکار میبرد.

بالجمله فساد دیگه از این دو نفر کشیش یا غیر کشیش در ایران متولد شده بیش از آنچه ذکر کردیم ایران را بنابودی و محو و اضمحلال سوق مینماید مگر اینکه اشخاص باخدا با شهامت با دیانت با کیاست متصدی رفع این فساد و تبدیل آن بصلاح بشوند و از خدای قاهر قادر رحیم ودود طلب معونت و توفیق بنمایند

طریق اصلاح عملی در ایران

منشأ فساد اخیر در ایران شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی بود و هر کس که درصدد اصلاح عملی در ایران باشد قبل از هرچیز باید به اعمال آن احسائی و رشتی متوجه بشود وفروغ منشعب این شجره خبیثه اگر بخواهد بکند باید متوجه ریشه گردد و از ریشه آن شجره ملعونه را قطع و نابود سازد بهائیان میگویند شیخ احمد احسائی وسید کاظم رشتی برای بشارت بظهور نقطه اولی و ظهور اعظم یعنی میرزا علی‌محمد ومیرزاحسینعلی آمدند وشیخیه میگویند شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی رکن رابعند و این رکنیت به حاجی کریمخان و اولادش رسیده است وایمان برکن رابع مانند ایمان بخدا وپیغمبر و ائمه (ع) که سه رکن دیگر میباشند واجبست و صوفیه که بشاگرد سید کاظم رشتی منتسبند اسم او وشیخ احمد احسائی را نمیبرند ولکن درعمل مانند بابیه و شیخیه ابطال عقائد حقه واعمال صالحه را مینمایند و ریشه فساد ازشیخ‌احمد احسائی و سید کاظم رشتی که این درخت زقوم را پرورش دادند وفروغ آن باب وبهاء وازل و کشفیه و شیخیه وبعض صوفیه شدند ناشی بودو باید دانست که صوفیه بعبادات واعمال صالحه وتوحید خالص الهی معتقد هستند مقصود ما نیستند بلکه مقصودآن فرقه‌ ایکه بشاگرد سید کاظم منتسب هستند ومادامیکه این فرقه و بهائیها وشیخیها درایران هستند محال است که این مملکت سروسامان و این ملت رستگاری پیدا کنند چون این

فرق بدستور شیطان در با برای اضمحلال ایران ایجاد شده اند وتاثیراینها نه فقط براتباع آنهاست بلکه بسایر طوائف وفرق یعنی بعموم ایرانیها سرایت کرده است ولو اینکه از اتباع آنها نباشند و بامامیه اثنی عشریه منتسب هستند در غالب منابر و مجالس که که امامیه اثنی عشریه اقامه مینمایند و بقصد ترویج دین اسلام تشکیل میدهند غالباً حرف شیخیه وصوفیه شنیده میشود که روضه خوانهای جاهل و وعاظ نادان بدون توجه آن عقائد فاسده را ترویج مینمایند حتی جماعتهائیکه بنام جمعیت اسلامی درتهران وغیره تشکیل شده مشغول ترویج خرافات شیخیه وصوفیه هستند بدون توجه فعلا بخرافاتیکه طایفه شیخیه در دین اسلام داخل نمودند واسلام از آنها مبری است اشاره میکنم وبنام اسلام اینها را دعوت مینمایم که تعصب را کنار بگذارند ودر فکر اسلام واهل عالم و بالاتر از همه رضایت الهی باشند خداوند اینها و عموم بشر را موفق بدارد

« تقسیم این کتاب »

این کتاب به چهار فصل و خاتمه منقسم میشود : **فصل اول** خرافات و دروغیکه در رساله مشار الیها موجود است **فصل دوم** خرافات وکفریاتیکه در قسمت توحید ارشاد العوام که اهم کتب آنها ست وجود دارد

فصل سوم - در خرافات وکفریاتیکه درقسمت دوم وسوم وچهارم ارشاد العوام یعنی در نبوت و امامت ورکن رابع وجود دارد. **فصل چهارم** درخرافات و کفریاتیکه در خصوص معراج ومعاد درارشادالعوام وارد شده است .

خاتمه دارای دومطلب است مطلب اول درعقاید شیخیه ازنقطه نظرسیاسی وعلمی ودینی مطلب دوم - خطاب بعلمای اسلام واهل توحید وشیعه خلص

فصل اول

درکذب و دروغ و جعلیات رساله مزبوره

در این رساله خرافات و دروغ زیادی است قبلا از اشاره ببعض آنها متذکر میشویم که این رساله بنفقه جناب آقای علی محمد خان رحیمی (متولی غاصب ۴۱۶ جره میاه وقفی دولت آباد و موقوفه مهم مدرسه دینی خان کوچك اسلامی یزد برای ترویج خرافات وکفر بچاپ رسیده البته انتظار نمیرفت که مدرسه را مخروبه وطلاب را بی حقوق بگذارند وعائدی موقوفه را برای تفرقه کلمه مسلمین و ترویج خرافات وکفر صرف کنند خدا انشاء الله هدایتشان کند .

خرافات و جعلیات و افك آنرساله در مطالب ذیل تلخیص میشود

۱- از صفحه اول تاشش مرا به تفرقه کلمه و نسبتهای خلاف واقع به شیخیه متهم مینماید ومدعی است که تمام اعمال و اقوال و آراء آنها موافق دین اسلام ومذهب شیعه اثنی عشری است

جواب : من کتابی بر علیه شیخیه چاپ نکرده بودم که نسبت تفرقه بمن داده شود وخود شیخیه ابتداء بساکن کردند و مرا بنوشتن رد مجبور نمودند زیرا دیدم اگر رد رساله آنها را نکنم مردم درضلالت وگمراهی میافتند و واجب شرعی گردنم را گرفت با اینکه میل نداشتم در این مورد پرده از روی منویات مؤسسین این فرقه و نقشهٔ شوم کشیشها که کشیده بودند بردارم چون یکی از اهم مقاصد اینها تفرقه کلمه مسلمین برای تثبیت حاکمیت مستعمرین که شعار آنها با تفرقه محکومین میتوان حکومت کرد میباشد وکتاب ارشاد العوام سرتاسر داعیه تفرقه کلمه مسلمین است زیرا که تمام مسلمانها سنی وشیعه وهرکه بدین اسلام انتساب دارد مخصوصاً علمای اثنی عشریه را کافر و مشرك وملحد خوانده چنانچه نقل عین عبارت ایشان خواهد آمد

اما موافقت عقاید و اعمال شیخیه با فرقه اثنی عشریه در آتیه معلوم خواهد شد که فرقه شیخیه باشیعه اثنی عشریه سهل است با هیچ یك از الهیین وارباب مذاهب موافقت ندارد بلکه با اصل عقیده بخدا و تمام شرایع مخالفند و خرافات کاتولیکها را روی نقشه معین ترویج میکنند در اواخر صفحه شش الی اوائل صفحه هفت میگوید که ما برای تقلید در فروع دین و اخذ مسائل شرعیه از مرحومین آقای حاجی شیخ احمدبن زین الدین احسائی و آقای حاجی سید کاظم بن سید قاسم رشتی و مرحوم حاجی محمد کریمخان کرمانی وآقای حاجی محمد خان وآقای حاجی زین العابدین خان فرزندان آقای حاجی محمد کریم خان وجناب آقای ابوالقاسم خان فرزند مرحوم آقای حاجی زین العابدین خان بشیخیه معروف شده ایم انتهی بحروفه **جواب** : این عبارت اولا نقض مدعی خود ایشان که در جمله اول بآن اشاره کردیم مینماید زیرا تقلید این جماعت مخالف فرقه اثنی عشری بلکه تمام طوائف مسلمین است چونکه مسلمانان بردو قسمند یا قائل بانفتاح باب اجتهاد یاقائل بانسداد باب آن. کسانیکه قائل بانفتاح باب اجتهاد هستند یا اصلا تقلید نمیکنند یا تقلید ازمقلدین معین مینمایند وکسانیکه قائل بانسداد آن نیز تقلید ازچهارنفر معین میکنند و بعبارت دیگری مسلمانان عبارت هستند ازفرقه اصولی که تقلید از مجتهدین احیاء مینمایند یا اخباری که اصلا تقلید رانجایز نمیدانند اگرچه عملا مقلد هستند یاقائل بانسداد باب اجتهاد مانند حنفی و شافعی و حنبلی و مالکی که هرطایفه از یکی از

فقهای فوق تقلید مینمایند و تقلید غیر آنها را جایز نمیدانند یا زیدی که تقلید از علمای یمن میکنند یا اسمعیلی که رجوع به پیشوای اسمعیلیه مینمایند یا وهابیها که تقلید از علمای این طایفه میکنند و احدی از مسلمانان غیر از معدودی از شیخیه تقلید از شیخ احمد احسائی تا ابوالقاسم خان نمیکنند علیهذا چگونه ادعای موافقت بافرقه اثنی عشری میکنند وبلا فاصله این مخالفت علنی و تکذیب خود را مینمایند

ثانیاً قبل از شیخ احمد احسائی تا ابو القاسم خان مسلمان بوده یا نبوده اگر بوده پس ایشان مخالف با تمام مسلمانان تا شیخ احمد احسائی شدند و اگر نبوده مخالفت با مسلمین از صدر اسلام تا زمان شیخ احمد احسائی نمودند ودر هردوصورت مخالف تمام مسلمین شدند دیگر چگونه ادعا میکنند که با فرقه اثنی عشری موافقت دارند

ثالثاً هیچیک از طوایف مسلمین تقلید بارث قائل نیستند چگونه منحصراً تقلید موروثی شده از حاجی محمد کریمخان تا ابوالقاسم خان و اگر خدای نخواسته ابوالقاسم خان اولاد پیدا نکند چه خواهند کرد وابعاً باربودن وحید بهبهانی و سید بحر العلوم و کاشف الغطاء و صاحب محصول و صاحب جواهر و شیخ مرتضی انصاری و شیخ محمد حسین کاظمینی و میرزا حسن شیرازی و صدر اصفهانی و آخوند ملا محمد کاظم خراسانی وسید محمد کاظم یزدی و میرزا محمد تقی شیرازی و شیخ مهدی خالصی و شیخ عبدالکریم یزدی و سید ابوالحسن اصفهانی و غیر اینها از زمان شیخ احمد تا زمان ابوالقاسم خان موافق انصاف است که عاقل از آنها دست بکشد و تقلید حاجی زین العابدین خان و ابوالقاسم خان بنماید خاصاً شیعه چنین فرقه نداشتند از صدر اسلام تا زمان شیخ احمد احسائی که بعنوان خاصی برخلاف عموم شیعه معنون باشند آیا ایجاد فرقه ای بعنوان شیخیه بدعت نیست آیا تفرقه کلمه من گذاشته ام که میخواستم شیعه از صدر اسلام تا آخر الزمان یك كلمه باشند یا کسانیکه فرقه تازه و مستحدثه نمودند سادساً مطالب فوق که مذکور شد بنا بر مماشات و تصدیق ایشان که گفته است شیخیه برای آن آن باین نام نامیده شدند که مقلد شیخ هستند و الا حقیقت امر غیر از این است و نویسنده این رساله دروغ محض و افتراء صرف نموده زیرا که شیخیه مقلد این آقایان در فروع فقه نیستند بلکه قائل هستند که شیخ احمد و سید کاظم و متأخرین از آنها رکن رابع هستند و رکن رابعرا تالی خدا بلکه عین خدا میدانند و نقل عبارت ارشاد العوام در آتیه خواهند آمد که در آنجا تصریح میکنند بخدا بودن رکن

رابع از نویسنده این رساله خیلی عجب است چگونه جرأت صریح کرده وادعائی نموده که برخلاف کتب رؤسای شیخیه هست یعنی برخلاف حاجی کریمخان وسید کاظم رشتی چونکه آنها ادعاء الوهیت خود شانرا مینمایند چنانچه عبارات آنها عیناً نقل خواهد شد این ادعا را برجنون باید حمل کرد برای اینکه کتب شیخیه از قبیل شرح القصیده رشتی و کتاب عقائد او و ارشاد العوام و رساله سلطانیه حاجی کریمخان و شرح خطبه طوتنجیه سید رشتی و غیر آنها مشهور و در دست غالب اشخاص هستند و ایشان دروغ صریح به آنها بسته و از افتضاح و رسوائی نترسیده و بغیر از جنون نمیتوان صفتی دیگر برای ایشان قائل شد وما عین عبارت ارشاد العوام را با تعیین فصل و صفحه نقل خواهیم کرد منتظر باشید. اشتباه در فرمایشات بیش از اینست برای رعایت اختصار باین شش نکته اکتفا میکنیم.

۳- از صفحه ۷ الی اواسط صفحه ۱۵ عقاید شیعه را ذکر کرده و مدعی شده که شیخیه غیر از عقائد شیعه چیز دیگری ندارد حتی در معراج جسمانی و معاد جسمانی و متابعت از فقهاء.

جواب: ولا تقولوا لمن القی الیکم السلام لست مؤمنا (سوره نساء)

نویسنده کتاب اعتراف بحقانیت فرقه اثنی عشری مینماید و عقیده خود شرا موافق آن میداند جایز نیست کسی این اعتراف و اذعان را از ایشان قبول نکند لکن در کلمات ایشان از چند جهة نظر است

اولا میفرماید که عقائد شیخیه طبق عقائد فرقه اثنی عشریه است و این ادعا از ایشان مسموع نیست زیرا که ما ایشانرا برای اعتراف خود شان از فرقه اثنی عشریه میدانیم اما اینکه میگوید فرقه شیخیه هم بر آنند این سخن مردود است زیرا شیخیه چهارده معصوم و رکن رابع یعنی از شیخ احمد تا ابوالقاسم خان و بعد تا کجا میکشد خدا میدانند همه ازلی ابدی سرمدی صفت خدا نور خدا عین خدا میدانند چنانچه در فصل دوم و سوم در ذکر خرافات ارشاد العوام بتفصیل خواهیم نگاشت انشاء الله ثانیاً سخن ایشان در اینجا مناقض سخن اول وآخر این عبارت زیرا قبل از این عبارت تصریح کرده است که شیخیه متابعت از شیخ احمد تا ابوالقاسم خان مینمایند و قبلا معلوم شد که این رویه مخالف فرقه اثنی عشری است بلکه مخالف تمام طوائف مسلمین است و بعد از این عبارت مسئله رکن رابع را پیش کشیده و این مخالف بافرقه اثنی عشریه است پس خودشان مدعای خود شان را قبل از ادعا و بعد از ادعا نقض کرده اند خوب بود متوجه میشدند چه مینویسند ومطالعه

بیشتری میکردند که تناقض گوئی نفرمایند ثانیاً در صفحه ۱۳ بعد از اعتراف بوجود صاحب الزمان این عبارت آمده (وبوسیله علمای اعلام وحکماء و فقهای گرام ازشیعیان خود تکالیف خلق را بایشان میرسانند و حجت خدا را بر ایشان تمام میفرمایند و امراو بدین منوال است تاموقعی که خدا بخواهد واو را ظاهر فرماید) این عبارت مخالف مذهب شیعه است و مباینت بافرقه حقه دارد زیرا هیچکس از طایفه امامیه اثنی عشریه مدعی نیست که صاحب الزمان را دیده و تکالیف از او گرفته باشد و مدعی آن کذاب است برطبق توقیعی که از خود حضرت صاحب الامر برعلی سمری آخرین نواب آنحضرت وارد شده که نیابت بعلی سمری ختم شده و هرکس ادعای رؤیت صاحب الامر را بعد از علی سمری بکند . واجب است بر عموم شیعه اورا تکذیب نمایند مگر اینکه در حین رؤیت آنحضرت را نشناسد پس وقتی خود شرا نشناساند چگونه بوسیله فقهاء احکام وتکالیف را بشیعیان برساند اگر مدعی باشد ابوالقاسم خان یاغیر او که صاحب الزمان رامی بیند وتکالیف ازاو میگیرد و بشیعیان میرساندواجب است بر ما بامر صاحب الزمان اورا تکذیب بکنیم وعقاید شیعه در این مسئله این است که فقها از قرآن واحادیث صحیحه احکام وتکالیف را استخراج مینمایند وبمکلفین میرسانند و احدی مدعی رؤیت یا ملاقات یا اخذ تکلیف از صاحب الزمان نیست مگر جناب مؤلف کتاب که با تمام شیعه مخالفت میکنند ومیگوید عقاید ما طبق عقاید شیعه است و در یك عبارت چنین تناقض میگوید جسارت نمیکنم و بایشان نمیگویم ودروغگو حافظه ندارد اینهم بر حسب مماشات و تسلیم نگاشتیم و الا مطلب غیر از این است برسلسله جلیله شیخیه دروغ بسته است زیرا که عقاید این سلسله بر حسب تصریح کتاب ارشاد العوام که درقسمت رابع ذکر کرده وعین عبارت آنرا در آتیه نقل خواهیم کرد اینست که رکن رابع عین خداست وصفت خداست وبلا فصل درك احکام مینماید وعلوم برای او منکشف است وصاحب الزمان فایده ندارد . زیرا که حاکم بمقتضای عصر باید حکومت کند وحاکم بیش ازهزار سال پیش بدرد این عصر نمیخورد ونقل آن بتفصیل خواهد آمد با عین عبارت ارشاد العوام . رابعاً در اینجا مدعی شده است که حضرت صاحب الامر بوسیله فقهاء وحکماء تکالیف را میرسانند نمیدانم مقصود ایشان از حکماء کیانند آیا حکمای تابعین حکمت اشراقیین یونان یاحکمای مشائیین یا اطباء ایران یا دامپزشکان یاپیروان حکمت طبیعی فیزیك وشیمی لفظ حکما برایشان اطلاق میشود وهیچکدام مربوط بفقه وتکالیف صاحب الزمان نیستند مخصوصاً اشراقیین و مشائین که محض خرافات دارند وارشاد العوام سر تا سر متابعت از آنها میکنند

چنانچه خواهید دید انشاء الله و باکشفیات امروز خرافات آنها آشکار شد و مخالفت آنها با قرآن و حضرت رسول و احادیث و ائمه اطهار ظاهر است چنانچه در فصل دوم و سوم بتفصیل خواهد آمد :

خامساً در صفحه چهاردهم این عبارت آمده (و نیز شهادت میدهیم بر اینکه علماء اعلام و حجج اسلام و فقهائیکه از فرقه ناجیه اثنی عشری از صدر اسلام تا بحال بوده‌اند بطور کلی همه بر حق و صواب و سبیل رشاد بوده و هستند و داعی من الله والی الله و شیعه و خدام امام عصر و حکم ایشان حکم خدا و رسول و رد بر ایشان رد برخدا و رسول است)

جواب . همینطور که مرقوم فرمودند فقهاء فرقه ناجیه بر حقند و همه فقهای ناجیه حکم کردند که شیخیه بر باطلند پس ایشان اعتراف ضمنی بر بطلان فرقه شیخیه فرمودند و اگر رد بر فقهاء که حکم ببطلان و کفر شیخیه کردند بکنند رد بر خدا کرده باعتراف خودشان و اگر فقها بر حق باشند و رد بر آنها رد بر خدا چنانچه فرمودند و حق هم همین است پس چرا تقلید را از شیخ احمد تا ابوالقاسم خان منحصر کردند و حال آنکه فقها شیخ احمد را کافر میدانند و امثال بحر العلوم و کاشف الغطاء و اخیراً میرزای شیرازی و سید محمد کاظم یزدی را رد کردند و اختلا فی میان فرقه ناجیه القا کردند خدا هدایتشان کند . ولکن باید دانست شهادت این نویسنده بر خلاف رئیس خود حاجی کریمخان است زیرا که حاجی کریم خان سرتاسر کتاب ارشادالعوام طعن و لعن و سب نسبت بفقهای شیعه میکند و آنها را بر باطل میداند چنانچه نقل بعض عبارات آن در فصول آتیه خواهد آمد

٤ ـ از صفحه پانزده الی آخر کتاب که صفحه بیست و پنج میباشد در خصوص رکن رابع و تبری از تهمتهائیکه بشیخیه متوجه شده است قلم فرسائی کرده اند و مخالفت با ارشاد العوام و سائر کتب شیخیه نمودند ما چون در اطراف رکن رابع در ذکر خرافات کتاب ارشادالعوام توضیحات کافیه خواهیم داد از توضیح در اینجا خودداری مینمائیم و بفصل دوم مراجعه شود فقط بچند نکته در اینجا اشارت مینمائیم اولا ذکر کرده است معرفت رکن رابع از اصول دین است و رکن رابع‌را به حاجی کریمخان تعبیر کرده است و این مخالفت علنی است با تمام مسلمین زیرا احدی از طوائف مسلمین نگفته است که شناختن حاجی کریمخان شرعاً مستحب است چه برسد باینکه واجب و ازاصول دین باشد و این فقط بدعتی است مختص بشیخیه و همین بس است برای اینکه حکم کنیم که اینها از تمام طوائف مسلمین خارج هستند باعتراف

خودشان ثانیاً این عقیده باعقائد فرقه اثنی عشریه و تمام فرق مسلمین مخالف است پس چگونه میگوید عقائد ما موافق عقائد فرقه اثنی عشریه و این تناقض چیست ثالثاً ما نمیخواستیم فرقه شیخیه را کافر بدانیم بلکه اهل بدع و حدث و تفرقه در اسلام میدانستیم زیرا که تقلید از اصول دین نمیدانیم بلکه از فروع دین و مخالف در فروع کافر نیست اما اگر خودشان اصرار دارند که تقلید یعنی رکن رابع و بقول خودشان و مراد از آن رکن حاجی کریمخان و اتباعش باشد از اصول دین است بطور قطع کافر هستند زیرا که در اصول دین اصلی زیاد کردند که در قرآن و احادیث و اقوال مسلمین وجود ندارد و هر کس از اصول دین را چیزیرا کم و زیاد کند البته مسلمان نیست و مراد ما از این زیادی چیزیست که در اسلام وجود نداشت اگر او را بنحو اصل از اصول دین قرار بدهد کافر میشود بسبب اینکه اصلی در دین داخل کرده که هیچ اثری در دین ندارد یعنی حاجی کریمخان و پسرانش اما اگر فرعی یا مسئله اصولی که وجود دارد و اصل بر آن اطلاق بشود آن اطلاق بجائی خلل نمیرساند چنانچه میگویند اصلا برائت ، اصل صحت ، اصل استصحاب ، اصل عدم و امثال اینها یا اینکه بگوئیم تقلید اساس دین یا اصل دین یا عمل بدون تقلید باطل (نه حاجی کریمخان) آن قول بسیار صحیح است و مراد میرزای قمی هم همین معنی است حالا بنویسنده کتاب میگوئیم مراد شما چیست اگر بگوئید معرفت حاجی کریمخان مثل معرفت خدا و پیغمبر و امام است که این کفر محض است و اگر بگوئید هر عمل فرعی بدون معرفت حاجی کریمخان باطل است با اینکه او مرتبه امامت ندارد . این سخن بدعتی است در دین و مخالفتی است با عموم مسلمین و قولی است بدون دلیل و افتراء برب جلیل و معارضه ایست با سید مرسلین و ردی است بر ائمه طاهرین و انکاری است بر علمای عاملین و بت تراشی در مقابل اساتین دین حالا مرتکب اینهمه جنایات اسمش چه بگذاریم با الفاظ کار ندارم و خواهش دارم بگوئید حاجی کریمخان و اولادش را از کدام آیه یا از کدام خبر آورده اید و چه دلیلی بر اینها دارید این بدعت و تفرقه چرا میان مسلمانها گذاشتید شاید صاحب این رساله بقرآن و احادیث پیغمبر (ص) و ائمه (ع) وقعی نمیدهد و بگوید زیاد و کمی در اصول دین موجب کفر نیست ما ایشان را به حاجی کریمخان دعوت میکنیم در این مسئله و میگوئیم رجوع کنید بکتاب ارشاد العوام صفحه ۱۳۱ از چاپ اول مطبوع غره شوال سنه ۱۲۶۸ در بمبئی و عین عبارت اینست (زیرا که اصل دین بمنزله تن درختست و فرع دین بمنزله شاخه پس اگر شاخه را ببری درخت نمیخشکد

و اگر تن درخت و ریشه را ببری درخت بخشکد) بنا بر این عبارت بصاحب این رساله میگوئیم شما تقلید حاجی کریمخان را از اصول دین شمردید و باین واسطه در تنه درخت دین تصرف کردید و درخت دین را خشکانیدید پس کافر شدید برای اینکه خللی بتنه درخت وارد نمودید زیرا که حاجی کریمخان و اولادش مانند کرمهائیکه بدرخت میرسند و درخت را میخشکانند هستند چون این درخت قبل از اینها با کمال نضارت و طراوت و خرمی بوده و اینها کرمهای حادث در تنه درخت اما ما شما را که کافر نمیدانستیم برای اینکه معتقدیم که تقلید از فروع دین است مانند شاخه درخت اگر کرمی بآن بیفتد و بخشکد تنه نخواهد خشکید ولکن شما برای ما قائل نیستند و برای خودتان کافرهستید اضافه بر این چرا متابعت رئیس خودتان نمیکنید شما میگوئید اصول دین چهاررکن است ومعاد را ذکرنمیکنید درصورتیکه حاجی کریمخان در همین صفحه میگوید (واگر اصول دین را بخواهی یکی یکی بشمری از چهار هزار هم میگذرد) حالا که صاحب این رساله بکلمات میرزای قمی از روی جهل استشهاد کرد اجازه بدهند که ما بکلمات محقق اول که خیلی از میرزای قمی عالمتر است استشهاد کنیم آنجائیکه در شرایع الاسلام در کتاب طهارت میفرماید **الرکن الرابع فی النجاسات** یعنی رکن رابع در نجاسات است و لکن حقیقت امر بالفاظ نمیخواهیم و قترا بگذرانیم از معانی و حقایق میپرسیم حاجی کریمخان و اولادش را از کجا آوردید و چرا این کرمها را بتنه درخت چسبانیدید مگر علم هم بارث میشود که خود آقا در صفحه ۳۲ کتاب ارشاد العوام نقل کرده است از کتاب حیواة النفس شیخ احمد احسائی که گفته است اصول دین پنج است و رکن رابع در آنها نبوده بلکه عدل و معاد و همچنین از سید کاظم رشتی در رساله فارسیه اعتقادات خود بعد از این صاحب کتاب ارشاد العوام چنین گفته است (و ما بر مذهب او از غیر او آگاه تریم و بارث علم او را دریافته ایم و وارث علم او مائیم نه غیر ما هر که خواهد اقرار کند و هر که خواهد انکار نماید پس آنها نمیتوانند که از رساله اعتقادات فارسی سید مغفور رفع الله شأنه بر ما بحث کنند زیرا که وارث علم او مائیم و باید مذهب او را از ما آموخت و ما مخالف او را در اصول دین مخالف حق میدانیم چگونه خود مخالفت او میکنیم و علم ما مشافهة و سینه بسینه ازعلم اوست) اینجا سه سئوال ازصاحب رساله که تابع صاحب ارشاد العوام میباشدداریم

۱ـ علم بارث و سینه بسینه چه معنی دارد و چه دلیل است که ایشان وارث هستند نه غیر و این تفرقه انداختن میان مسلمانان چیست ؟

۲ - شیخ احمد و سید کاظم پسر یکدیگر نبوده اند و حاجی کریمخان پسر اینها نبود
چگونه علم بارث از اینها گرفته و بعد ارث فقط مختص باولاد حاجی کریمخان شد و
و تعدی بغیر نکرد

۳ - چرا مخالفت با سید و شیخ کردند و عدل و معاد را از عقاید اینها انداختند
و رکن رابع بجای اینها گذاشتند این رکن رابع که حتی در زمان شیخ احمد
و سید کاظم هم نبوده چه شد که بعد از آنها از جمله عقائد و اصول دین شد و
مخالفت حتی با خود سید و شیخ کردید معذالك ادعا میکنید که فرق ما بین شیخیه و
اثنی عشریه نیست در صورتیکه حاجی کریمخان در ارشاد العوام صفحه ۴۰ تصریح
کرده است که عموم شیعه کافر و بت پرست و مشرکند چنانچه نقل عین عبارت
ایشان در فراز پانزدهم فصل توحید همین کتاب خواهد آمد بآنجا مراجعه شود
معذالك هر چه نوشتیم بر سبیل مماشات بود و الا صاحب ارشاد العوام که امام و
پیشوای رکن رابع صاحب این رساله میباشد مدعی است که رکن رابع مرجع
تقلید نیست بلکه صفت خدا و نور خدا و معبود است منتهی اورا جهت عبادت نامید
و عقیده با واجب است مثل عقیده بخدا و چهارده معصوم که آنها هم عین خدا
هستند چون صفت خدا هستند و صفت عین موصوفست و ذکر آن بتفصیل خواهد آمد.
و صاحب این رساله میخواهد خلط مبحث بکند و بگوید شیخیه مقلد شیخ احمد
و اتباعش هستند و تقلید مستلزم تکفیر نیست و حال آنکه ما بجهت تقلید حکم بکفر
شیخیه نکردیم و اگر تقلید تنها بود فاسق میشدند چونکه تقلید از کسانی میکنند که
که اهلیت ندارند نه کافر و ما بکفر آنها حکم میکنیم برای اینکه رکن رابع را صفت
خدا و نور خدا و عین خدا میدانند چنانکه شرح آن خواهد آمد. رابعاً در صفحه ۱۷
لعنت کرد بر کسیکه حاجی کریمخان و اولادش را از رتبه رعیتی نسبت بامام بالاتر
برد یا مساوی بداند خیلی خیلی متأسفم که این لعن که تابع حاجی کریمخان نموده
شامل خود سرکار آقاست زیرا که در ارشاد العوام رکن رابع را مساوی خدا قرار
داده چه برسد بپیغمبر (ص) و امام (ع)

و هر چه در اینجا صاحب رساله لعن کرده متوجه صاحب ارشاد العوام
است نمیدانم داعی صاحب رساله بر این جرأت و جسارت چیست من برای رعایت
آداب از لعن حاجی کریمخان منع میکنم اما صاحب این رساله که خود را تابع ایشان
میداند صراحتاً ایشانرا لعن کرده است (**کلما دخلت امة لعنت اختها**) چه داعی
است که ایشان اینقدر در تعبیر کام گسیخته شود و نفهمد چه بنویسد خامساً یکی

از استدلالات این کتاب بر حقانیت شیخیه اینست که علماء آنها را رد نکرده اند
گویا کتاب هدیة النمله الی رئیس الملة که مرحوم حاجی آقا رضا نوشتند بنظر
مرحوم حاجی میرزا محمد حسن شیرازی و امثال آن از کتبی که بر رد شیخیه نوشتند
و کتاب اجتناب و امثال اینها را ندیده اند و فتنه همدان و قتل و غارت ما بین
شیخیه و شیعه در آنجا و فتنه کاظمین و کربلا ونجف و فرود آوردن حاجی محمد خان
از منبر در کاظمین و حکم علماء بکفر و طرد او و اتباعش از عتبات و امثال ذالك
را نشنیده اند همه اینها برای معارضه علماء با شیخیه که القاء تفرقه نمودند واقع
شد من شخصاً از این منازعات و مشاجرات بیزار هستم و گاهی تصور میکردم که سبب
این فتنه تعصب امامیه اثنی عشریه میباشد لاکن در یزد یکنفر شیخی بعد از منبر
بدون جهت تعرض شدیدی بمن کرده و بالفاظ متبذله مرا مخاطب ساخت با صدای
بسیار منکر هر چه خواستم ایشانرا ساکت کنم نشد مردم باندازهٔ ای عصبانی شدند
که میخواستند او را تأدیب کنند لکن بعد از آنکه از سکوت او مایوس شدم
مردم را مخاطب ساختم و از تعرض بایشان منع کردم چون محسوس بود که غرض
ایشان محض ایجاد فتنه است از اینجا برای من محسوس شد که سبب فتنه همدان و
کاظمین و کربلا همان شیخیه بودند سخن باینجا که رسید خواهش و تمنا دارم از
مسلمین این کتابرا که میخوانند فقط بر تدبر و تفکر و طلب دلیل اقتصار بکنند ودر
صدد آزار کردن یا تعرض بسخن یا بعمل یا بر وجهی بمنتسبین بشیخیه نباشند از اینجهت
از جواب کلمات متبذله که در اواخر این کتاب ذکر شد خود داری مینمایم و از
فضاحت و بی عفتی قلم و بیان کلمات مخالف آداب مناظره احتراز میکنم و از خداوند
متعال مسئلت دارم که شیخیه و عموم بشر را هدایت فرماید.

برای کشف تدلیس و تلبیس یا جهل و عدم اطلاع صاحب این رساله و رویه علماء
شیعه را نسبت بشیخ احمد احسائی رئیس سلسله شیخیه و اتباع آن از یکی از کتب
شیخیه عیناً نقل مینمائیم که مدلل شود صاحب این رساله حتی از کتب شیخیه هم اطلاعی
ندارد یا اینکه میداند و عمداً دروغ گفته و تدلیس نموده است.

مرحوم حاجی میرزا محمد حسن شهرستانی که اعلم علماء کربلا در عصر خود و در تقوی
وورع ضرب المثل بوده کتابی در رد شیخیه بنام تریاق فاروق نگاشته است و یکی از
رؤسای شیخیه مسمی بحاج میرزا باقر که مؤسس فتنه همدان بوده و اخیراً بجندق فرار و
در آنجا دار فانی را وداع گفت کتابی در رد تریاق فاروق نگاشته و اسم آنرا اجتناب
گذاشته و از طعن و لعن و سب نسبت بمرحوم شهرستانی و سایر علمای شیعه فروگذار

نکرده است و بجای دلیل حرفهای بیمغز و سخنهای بیمعنی آورده و ما از این کتاب
عین عبارت ذیل را نقل مینمائیم در صفحه ۱۱۶ پس از ذکر گردش شیخ احمد در ایران
چنان گفته است (تا در دفعه آخر وارد قزوین شد و درخانه مرحوم حاجی ملا عبدالوهاب
اقامت نمودند و روزها در مسجد جمعه نماز میکردند و علماء قزوین همه حاضر میشدند و
اقتدا مینمودند و حاج ملا عبدالوهاب ازمریدان شیخ بوده و باعتقادم قوه غور درحقیقت
اعتقادات شیخ نداشت پس شیخ احمد ببازدید علماء قزوین میرفت و علماء بهمراه او بودند
روزی ببازدید شهید ثالث حاج ملا محمد تقی رفتند پس از طی تعارفات مرسومه شهید
از شیخ سؤال کرد که در معاد مذهب شما و ملا صدرا یکی است شیخ گفت چنین
نیست و مذهب من و رای مذهب ملا صدرا است شهید ببرادر کوچکش حاج ملا علی
گفت برو در کتابخانه من و شواهد ربوبیه ملا صدرا را در فلان موضع است او را بیاور
حاج ملاعلی چون از تلامذه شیخ احمد بود مساهله و مسامحه و مساوفه دراحضار شواهد ربوبیه
نمود شهید ثالث بشیخ گفت اکنون که نزاع نمکنم که مذهب شما و ملاصدرا در معاد یکی است لیکن
شما بگوئید که مذهب شما در معاد چیست شیخ گفت که من معاد را جسم هورقلیائی میدانم و آن در همین
بدن عنصری است مانند شیشه در سنگ شهید فرمود بدن هورقلیائی غیر بدن عنصری است و ضروری
دین اسلام است که در روز قیامت همین بدن عنصری عود میکند نه بدن هورقلیائی
شیخ گفت که مراد من همین بدن است بالجمله هنگامه مناظره در میان ایشان گرم شد
پس یکی از تلامذه شیخ که از اهل ترکستان بود با شهید در مقام مجادله بر آمد و
غرضش محاجه و مجادله بود نه استکشاف حق شهید سکوت مینمود پس از آنجا بر
خواستند و اجتماع مبدل بافتراق ووفاق بشقاق شد در آنروز شیخ چون بمسجد برای نماز
جماعت رفت از علماء کسی بهمراه نرفت و در مسجدش حضور بهم نرسانید مگر حاج
ملا عبدالوهاب پس حاج ملا عبدالوهاب از شیخ احمد خواهش نمود که رسالهٔ در معاد
و اعاده بدن عنصری تألیف نمائید تا رفع شبهه شود شیخ رسالهٔ نوشت ثمری نبخشید و
همهمه تکفیر شیخ در قزوین شیوع یافت تا آنکه میگوید پس از آقا سید ابو الحسن
سید کاظم رشتی الاصل ساکن کربلا از ارشد شاگردان شیخ احمد شده چون خبر
تکفیر شیخ انتشار یافت و شیخ نیز وفات یافت در آنزمان مرحوم آقا سید مهدی خلف
باشرف آقا سید علی صاحب ریاض از شدت تقوی و جربزه فتوی نمیداد پس مردم از
او درخواست این نمودند که شیخ را شهید ثالث تکفیر کرده اکنون تکلیف ما با تابعین
شیخ چیست آقا سید مهدی مجلسی ترتیب داد و شریف العلماء و حاجی ملا محمد جعفر
استرآبادی و حاجی سید کاظم را احضار نمود ایشان با سید کاظم مناظره نمودند و

مواضعی چند از کتاب شیخ را گرفته که ظاهر این عبائر کفر است سید کاظم اذعان نمود
که ظواهر این عبائر کفر است لیکن شیخ ظاهر این عبائر را اراده نکرده بلکه این
کلماترا تأویلی است که آن تأویل مراد شیخ است ایشان گفتند ما مأمور بتاویل نیستیم
مگر درآیات قران و کلمات حضرت سبحان و اخبار پیغمبر و آل اطهار والا هر کافری
که بکلمه کفری تکلم نمود لامحاله تأویلی در او راه دارد پس بسید کاظم گفتند که تو
بنویس که ظاهر این عبائر کفر است سید کاظم نوشت که ظاهر این عبائر کفر است و
آنرا بمهر خود ممهور نمود پس آقا سید مهدی اگر چه فتوی نمیگفت لیکن بشهادت
این دو عادل که شریف العلماء و حاجی ملا جعفر استرآبادی باشند حکم بتکفیر شیخ
و تابعین او نمود و از آن پس بمسجد رفته و مردم را موعظه نمود که در این عصر
گرگانی چند بلباس میش در آمده و دین مردم را فاسد و کاسد ساخته اند و ایشان
شیخ احمد احسائی و متابعان او هستند و ایشان کافرند پس تکفیر ایشان شیوع یافت) انتهی
و بواسطه این اختلاف فتنه عظیمی و کشت و کشتار فراوانی در کربلا و بعض بلاد عراق
عرب و ایران حادث شد و در کتاب اجتناب صفحه ۳۰ این عبارت وارد شده است (واما
متأخرین از علماء پس جمعی تکفیر شیخ کردند بسبب قائل شدن بعلل اربعه « یعنی ائمه
علة ایجاد عالم هستند و خود آنها علل اربعه یعنی علة فاعلی و علة مادی و علة صوری
و علة غائی ایجاد عالم هستند پس خودشان ماده عالم و صورت عالم و غایت وجود عالم
و فاعل وجود عالم هستند چنانچه در قسم دوم این کتاب نقل عبارت آنها و رد آن
خواهد آمد » که از جمله ایشان است آ سید مهدی پسر صاحب ریاض و حاجی ملا تقی
ملقب بشهید ثالث و حاجی ملا جعفر استرآبادی و آقا سید ابراهیم قزوینی (صاحب
ضوابط) و شیخ محمد حسین صاحب فصول و شریف العلماء (استاد شیخ مرتضی
انصاری) و شیخ محمد حسن صاحب جواهر و ملا آقای دربندی و غیر ذالك) انتهی
و در کتاب هدایت الطالبین حاجی کریمخان ازصفحه ۱۰۷ تا ۱۲۳ بتفصیل احکام علمای
اسلام و فقهای شیعه در تکفیر شیخ احمد و اتباع او واذکر کرده و در کتاب قصص العلماء
تنکابنی از صفحه ۳۱ تا ۴۶ نیز مفصلا تکفیر علمای کربلا و نجف شیخ احمد و اتباعش را
مفصلا ذکر نموده و امتحانیکه شیخ محمد حسن صاحب جواهر از شیخ احمد احسائی
نموده در خصوص معرفت بحدیث ائمه و مدلل کردن عدم معرفت شیخ احمد احسائی
بحدیث در این کتاب مذکور شده و ادوارد براون در مقدمه کتاب نقطة الکاف
تکفیر علمای اسلام شیخ احمد و اتباعش را ذکر کرده و بعد از ذکر غلاة چنین گفت
شیخیه یعنی پیروان شیخ احمد احسائی را جزو این طریقه اخیره باید محسوب نمود

میرزا علی محمد باب و رقیب او حاجی محمد کریمخان کرمانی که هنوز ریاست شیخیه در
اعقاب اوست هر دو از این فرقه یعنی شیخیه بودند بنا براین اصل و ریشه طریقه بابیه را
در بطن معتقدات و طریقه شیخیه باید جستجو نمود و در کتاب روضات الجنات در شرح
حالات (شیخ رجب برسی) درباب ظهور سید علی محمد باب شرحی مینویسد واز تاریخ
اوهام و خرافاتی که در مذهب اثنی عشریه تولید شده بحث می کند و آن بحث را
بشیخ احمد متصل میسازد و درباره مشرب شیخیت چنین نوشته است پیروان این جماعت
که الت معامله تاویل هستند در این اواخر پیدا شدند و در حقیقت از بسیاری از غلاة
تند تر رفته اند نام ایشان شیخیه و پشت سریه است و این کلمه از لغات فارسی است و
آنرا به شیخ احمد بن زین الدین احسائی منسوب داشته اند و علت آن اینست که ایشان
نماز جماعت را در پائین پای حرم حسینی میخوانند بخلاف منکرین خود یعنی فقها آن بقعه مبارکه
در بالای سر نماز میخوانند و ببالای سری مشهورند و این طایفه بمنزله نصاری هستند
که در باره عیسی غلو کردند به تثلیث قائل شدند شیخیه نیا بب خاصه با بیت حضرت
حجت را برای خود قائل هستند انتهی و بعض فضلا در تحقیقات خود چنان تصور کردند
که شیخ احمد احسائی مذهب خود را راجع به اصالت ماهیت و اصالت وجود از زردشتیها
گرفته چون زردشتیها به یزدان و اهریمن قائلند که اول منبع خیر و دوم منبع شر میباشد
و شیخ احمد بجای یزدان وجود و بجای اهریمن ماهیت قرار داد و آنچه حقیر تحقیق
کردم و در کلمات شیخ احمد و سید کاظم و دو شاگرد او حاجی کریمخان و میرزا علی
محمد باب بررسی نمودم اصل مسلمی برای اینها نیافتم و نمیتوان حکم کرد که از مانویه
یا از زردشت یا از نصاری مذهب خود را گرفته اند فقط چیزیکه در تمام کلمات آنها
محقق است اینست که مذهب مسیحیان کاتولیك و کشیشان کلیسای پاپ را بسیار تعقیب
و تقویت میدهند و مسئله اینکه مسیح در لاهوتیت خدا و در ناسوتیت بشر است ترویج
میدهند نهایت بجای مسیح حقیقت محمدیه گذاشتند که خود این دلیل علمی براینکه
شیخ احمد و سید کاظم دو کشیش مسیحی بودند و درخاتمه این کتاب شرحی در اینخصوص
خواهم نگاشت انشاءالله تعالی بآنجا مراجعه شود بهرحال با تصریحاتی که روسای شیخیه
و علمای دیگر حتی متتبعین مسیحی مثل سرادوارد براون در خصوص تکفیر علما شیخ احمد
و متابعین ایشانرا نگاشتند و با کتب ردودی که علماء امامیه نوشته اند
خیلی پررومی میخواهد که صاحب رساله گستاخانه مینویسد که احدی از علما شیعه ردی
بر شیخیه ننگاشته ما از حرف ایشان اتخاذ سند میکنیم و میگوئیم علماء اعلام بحکم خدا
حکم میکنند و چون بکفر شیخیه حکم کردند پس حکم بکفر شیخیه حکم خدا است و
چون اعتراف کرده که فقهای امامیه بحق حکم میکنند و همه بر حقند پس حکم آنها

بکفر شیخ احمد و اتباعش بحق و بر حق بود و بر حسب اعتراف صاحب رساله رد بر
فقها رد بر ائمه و پیغمبر و خداست پس چون ایشان تقلید از شیخ احمد و اتباعش کرده
رد بر ائمه و پیغمبر و خدا نموده و برحسب اعتراف خودش و از دین اسلام خارج شد
نکته قابل توجه این است که شیخ محمد تقی شهید ثالث اول کسی بود که حکم
بتکفیر شیخ احمد نمود و همان شخص بدست بابیها تابع میرزا علیمحمد باب شاگرد سید کاظم
رشتی کشته شد و این نشان میدهد که بابی و شیخی فروغ تلخ یکشجره خبیثه هستند و مقصد آنها یکیست
و نیز شیخ احمد احسائی بیشتر عمر خود را در یزد میزیست و شیخیه در کرمان پدید آمدند و
این نشانه نقشه معین در قطر معین است زیرا که یزد و کرمان در یکقطر میباشد و خلاصه کلام راجع
باین رساله اینست که اگر نویسنده رساله کلمات شیخ احمد و سید کاظم رشتی و حاجی کریمخان را
ندیده و این رساله را نگاشته خود ایشان مسلمان است و در باره شیخ احمد و اتباعش
اشتباه کرده زیرا اینها بکفر محض در عبارات شان تصریح میکنند و تمام علمای
شیعه آنها را تکفیر کردند چنانچه ذکر آن خواهد آمد و اگر از کلمات مشایخ
خود با اطلاع بود و این رساله را نوشته است و میخواهند تدلیس و تزویر کند
و مردمانرا گول بزند و اشخاص ساده را فریب بدهد و بگوید عقائد شیخیه
عین عقائد اثنی عشریه است خود ایشان کافر و مدلس و مزور و فریبنده و گول
زننده هست و این اوصافی است که از مختصات شیطان رجیم که اکفر الکافرین
است میباشند و نتیجهٔ که از این رساله میتوان گرفت این است که عقائد رؤسای
شیخیه مبتذل و بی اساس و بی حقیقت و خرافی است که اتباع آنها از آن تبری
میجویند و اظهار بیزاری مینمایند و الا چه داعی هست که این رساله سر تا سر
دروغ بنویسند و از مطالعه فصول آتیه بخوبی فرق ما بین این رساله و تصریحات
ارشاد العوام و سایر کتب رؤسای شیخیه معلوم خواهد شد فعلا بذکر بعض
خرافاتیکه در ارشاد العوام آمده میپردازیم و از ذکر خرافات که در سایر کتب
آنها مانند شرح الزیاره شیخ احمد احسائی و شرح القصیده سید کاظم رشتی و
رساله سلطانیه حاجی کریمخان و تفسیر آیه نور حاجی محمد خان و کتاب سید
کاظم رشتی و شرح خطبه طوتونجیه و غیر اینها خود داری مینمائیم مگر اندکی
زیرا که اینها باعث تطویل است و هرچه در آنها است در ارشاد العوام موجود و
نظر من مناظره با شیخیه نیست بلکه نظر من این است که بر اهل عالم مدلل کنم
که اسلام حقیقی از خرافات مبری است و خرافاتیکه در بعض کتب فرق منتسبه به
مسلمین دیده میشود مربوط بدین اسلام نیست از اینجا صاحب رساله میفهمد که
گفتن او در صدر رساله ما با خالصی کار نداشتیم پس چرا او متعرض ما شده است

موردند ارد زیرا اینها محققاً بمن کار ندارند و نمیتوانند کار داشته باشند من با آنها کار دارم و آنها را نصیحت میکنم که خرافات یونان و عناصر اربعه و مزاجهای چهارگانه و افلاک هفتگانه پوست پیازی و کره آب و خاک و باد و آتش. و خرافات مسیحی ها که خدا بشکل بشر آمده و با ئین روم زیست کرده و خورده و خوابیده و مرده و امثال اینها را داخل دین اسلام نکنید اینها مال قدمای یونان و مجوس و مسیحی ها هست و ربطی بدین اسلام ندارد اسلام دین علم و دانش است و هر چه علم بیشتر ترقی کرد حقایق آن بیشتر ظاهر میگردد در معرض تقلبات علمی و اکتشافات نیست چونکه او فوق علم بشری میباشد و هر قدر بشر ترقی میکند بهتر دین اسلام و حقایق آنرا میفهمد وهر کس که دین اسلام را بر طبیعیات یافلکیات یونان یافلسفه اشراقی ومشائی یونان یاخرافات مسیحی حمل کند خیانت وجنایت بزرگی کرده است اسلام فوق اینها است و حضرت رسول نیامده است که افلاطون یا مجوس یا سقراط یا ارسطاطالیس یا بطلمیوس یاپاپاوات و کلیسا یا بقراط را خدمت کند اسلام عالیتر از اینها ست و هر قدر که علم بیشتر ترقی کرد بپایه اسلام نمیرسد **الاسلام یعلو ولا یعلی علیه** اما راجع بکفریات ارشاد العوام فقط میگوئیم با سلام ارتباط ندارد و خود میدانند **لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی**

فصل دوم

خرافات وکفریات کتاب ارشاد العوام شیخیه راجع توحید.

ارشاد العوام نام کتابی است . حاجی کریمخان رئیس شیخیه که او و پسر انشوا رکن رابع مینامند نوشته و تفصیل رکن رابع بحسب عقیده آنها خواهد آمد انشاء الله و این کتاب بر تمام عقاید شیخیه محتوی است اما عقاید باطنیه که دارند در این کتاب وجود ندارد و بعض کتب خطیه آنها در دست است که خرافات و بدع آن مضرتر و مهلکتر از خرافاتیست که در این کتاب وجود دارد و ما آنها را ذکر نمیکنیم نباد انکار کنند اما کتاب ارشاد العوام که بطبع رسیده و نسخه او زیاد منتشر است مجال انکاری ندارد گرچه حسب مسموع نسخه او را که خرافات غیر قابل تصدیق در آن آشکار است شیخیها در صدد جمع آوری آن هستند و دوباره در بمبئی و کرمان تجدید طبع نمودند و خیلی از خرافات نسخ قدیمه را ساقط کردند

برای اینکه دیدند که آن خرافات اسباب رسوائی و افتضاح شده است اما متن آنچه در این کتاب ذکر میکنم از نسخهٔ چاپ اول که در بمبئی مطبعه برادران ارجمند آقا محمد حسن کاشانی با مرحاجی محمد علی تاجر کرمانی بسعی آقا محمد کاظم کاشانی بطبع رسیده بخط میرزا احمد کاشانی میباشد در غره شهر شوال ۱۲۹۸ طالبین بآن نسخه مراجعه کنند و نسخه هائی که بعد بطبع رسیده و کم و زیاد از طرف وراث حاجی محمد کریمخان نسبت بآن شده نگاه نکنند این تاریخ تاریخ جلد چهارم است اما در آخر جلد سوم نوشته است در ۱۴ ذیقعده ۱۲۶۸ که معلوم میشود جلد سوم بعد از جلد چهارم بطبع رسیده و در تاریخ جزء دوم چنین مینویسد ۸ ذی حجه ۱۲۶۷ و در تاریخ جزء اول نوشته است غره شوال ۱۲۶۷ این کتاب مجموع چهار جلد ش ۸۴۶ صفحه بقطع نیم ورقی بزرگ بخط نستعلیق و همه آن مکرورات است که میتوان بده صفحه مختصر کرد ولکن شیوه این طایفه از زمان شیخ احمد احسائی ببعد همین است که تطویل کلام بلا طائل میکنند گوئی بطول کلام میخواهند اثبات مدعای خودشان بکنند و الا دلیلی غیر از پر حرفی ندارند چنانچه در شرح الزیارة شیخ احمد احسائی و شرح القصیده سید کاظم رشتی و همین ارشاد العوام مشهور است بهر حال ما بطور اشاره بخرافات وارده در ارشاد العوام تعرض میکنم و از سایر کتب آنها غض نظر مینمائیم و غرض ما این نیست که این طایفه هدایت شوند زیرا که **انک لا تهدی من احببت** گرچه طالب هدایت اینها هم هستیم که نجات یابند اما غرض اصلی من این است که سایر ملل بدانند که این خرافات مربوط بدین اسلام نیست و برای واضح نمودن خرافات آنان لازم است که یك مقدمه مختصری ذکر بنمایم

مقدمه در خلاصه عقائد رؤسای شیخیه و ادله آنها

بر طبق تصریح ارشاد العوام وسایر کتب رؤسای آن فرقه

شیخیه میگویند چون خدا یکیست پس مخلوق آنهم یکیست و آن یك مخلوق با خدا بوده و هست و خواهد بود مثل خدا قدیم و ازلی و ابدی است و خلق و رزق و حیات و ممات و تدبیر و تقدیر و هر چه در وجود حادث میشود از فعل خدا نیست بلکه از فعل آن یك مخلوق که از خدا صادر شده و مثل خدا بلکه عین خدا میباشد و آن مخلوق عبارت از یك نور که او را حقیقت محمدیه نامیده اند یعنی محمد و علی و فاطمه و یازده فرزندان او و رکن رابع یعنی شیخ احمد و سید کاظم رشتی و حاجی کریمخان واولادش تا ابوالقاسم خان که فعلا در کرمان زیست میکنند میباشد و آن افراد متعدده ظاهراً متعدد هستند و باطناً یکی میباشند و آنها خالق آسمانها و

زمینها و کل وجود و مدبر تمام موجودات و رازق و معطی و مانع و حیات دهنده و میراننده و ایجاد کننده و فنا دهنده هستند و حساب قیامت و عقاب و جزا و ثواب و دوزخ و بهشت با آنهاست و خدا هیچ کاری ندارد هر کاری که در وجود از ازل شده و میشود و خواهد شد از آنهاست و هر که محبت آنها را دارد از هر عمل معاف است نماز و طاعات و عبادات و خیرات و مبرات اگر هیچ نکند و تمام معاصی از قتل و زنا و شرب خمر و سرقت و هلاك اهل عالم و سائر منکرات اگر ارتکاب نماید و محبت آنها را داشته باشد عقاب روز قیامت ندارد و در معراج حضرت رسول و معاد روز قیامت ارائی دارند که هر دو در فصل مستقلی ذکر خواهد شد خلاصه معتقدات شیخیها در باره توحید و نبوت و امامت اینست و دلیلی برای مدعیات خودشان هیچ ندارند بجز استناد بقول فلاسفه یونان و مجوس (الواحد لایصدر منه الا واحد) یعنی از یك صادر نمیشود مگر یك و قول اشراقیهای یونان و مجوس و نصاری که کثرت در عین وحدت است پس خدا که یکی است صادر نشده ازاو مگر یکی و او چهارده معصوم و شش رکن که تا بحال پیدا شده‌اند و بعد چقدر پیدا خواهند شد معلوم نیست بیست تن که مذکور شدند یکی هستند چونکه کثرت ظاهری موجب تعدد و تکثر نیست پس این بیست تن یکی هستند و بیست نیستند گرچه ظاهراً بیست هستند و تکیه گاه سخن آنها عبارتست از عناصر اربعه که یونانیان بآن معتقد هستند یعنی خاك و باد و آتش و آب و افلاك تسعه که هیئت بطلمیوس بآن قائل بود و افلاك را مانند پوست پیاز دور هم میدانستند و باخبار جعلیه که غلاة عصر ائمة و مجوسیان که ظاهراً اسلام آورده بودند و باطناً مسلمان نبودند جعل نمودند استدلال مینمایند و بقرآن کریم و احادیث صحیحه هیچ اعتماد ندارند و با کمال جرأت و بی باکی اینها را رد میکنند و افتخار مینمایند و گاهی برای گول زدن عوام الفاظ قلمبه بی معنی ذکرمیکنند مانند: سیمیاء، کیمیا، ریمیا، هیمیاء لیمیاء و حداطائیل و بسطاطائیل و زداثیل و جزیرة الخضراء و جبل قاف و جابلقا و جابلسا و بعد از استعمال اینگونه الفاظ مهمله فریاد میزنند آه آه کیست غیر از ما که این علوم را بفهمد و بشناسد . این علوم غامضه از مختصات ما و احدی در وجود نیست که باینها دسترس داشته باشد بغیر از ما

و در بیان معتقدات اینها بیشتر توضیحاتی که مسیحی ها در باره اتحاد خدا با مسیح ذکر میکنند بکار میبرند و عین سخن کشیشهای کاتولیك در باره مسیح را در باره محمد و ائمه و رکن رابع ذکر میکنند که اگر کسی بسخنان کشیشان آشنا باشد سخن شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی و حاجی کریم خان را به بیند شك

نمیکند که حرف یکی است فقط رؤسای شیخیه اسم مسیح را بر داشتند و اسم محمد وائمه و رکن رابع جای آن گذاشتند برای رد اینها یکی از دو امر کافی است:

اول تحصیل علوم طبیعیه و فلکیه است چونکه هر کس اندك وقوفی در این علوم پیدا کند میفهمد چقدر این مشایخ هذیان میگویند و تا چه اندازه پیر و خرافات هستند از این جهت اطمینان داریم بر دکترها و لیسانسیها و دیپلمها سهل است برای دانش آموزان ابتدائی هم تاثیر ندارد و هر دانش جو بمجرد اطلاع از اقوال شیخیه آنها را استهزاء و سخریه خواهد کرد حتماً مهندس رضوی شیخیه را مسخره میکند و لو اینکه بزور آنها وکیل مجلس شده است امر دویم اطلاع در معانی قرآن کریم و احادیث صحیحه میبا شد و تمیز دادن ما بین احادیث سقیمه ومجعوله و احادیث صحیحه برای اینکه هر کس این اطلاع را داشته باشد بمجرد نگاه کردن بکلمات شیخیه میفهمد که اینها مخالف کلام خدا و احادیث حضرت رسول (ص) و ائمه اطهار هستند و بر ضد دین اسلام سخن میرانند و از دین حنیف و صراط قویم بیرون هستند بنا بر مراتب فوق معلوم میشود که ما این کتاب را برای علماء دین یا علماء علوم مثبته طبیعیات و فلکیات و طلاب و محصلین و دانش آموزان و دانش جویان نمینویسیم بلکه برای دو فرقه مینگاریم فرقه اول کسانیکه مسلمان نیستند برای اینکه اینها را دانا کنیم که خرافات شیخیه مربوط بدین اسلام نیست و سبب اعتراض آنها بر اصل دیانت نشود و فرقه دویم عوام بد بخت برای اینکه نفهمند که خرافات شیخیه با تمام علوم طبیعی و دینی مخالف است و بهر دو فرقه میگوئیم که مقام دین اجل وارفع و اعلی از اینکه بخیالات و سفطهای واهیه یونان یا مجوس و امثال آنها تکیه کنند و لحن دین مخالف لحن اینگونه خیالات و ترهات میباشد و همینکه علوم و مکتشفات امروزه بطلان خیالات یونانیان را ثابت نمود بطلان اقوال شیخیه که بآن خیالات باطله استناد دارند طبعاً باطل شده است پس از این مقدمه بذکر مطالب قسمت اول ارشادالعوام در توحید میپردازیم

خرافات جلد اول ارشاد العوام در توحید

۱ ـ صفحه ۲ در خطبه کتاب مینویسد (و درود بر پیغمبری باد که رخسار ه یزدان است) تا اینکه میگوید (و بر آنان فروغ خدائی از چهره ایشان نمایان است) در این دو عبارت پیغمبر و رکن رابع را بقول خودشان رخساره یزدان ونور خدائی قرار داده است و این مبنی بر غلوی که بعدها بآن تصریح خواهد کرد و جنبه خدائی پیغمبر وائمه و رکن رابع میدهد بآنجا مراجعه شود

۲ ـ در صفحه ۳ پنج دفعه ذکر کرده که عناصر چهار است آب و باد و خاك و آتش و یکی بر دیگری غلبه میکند این حرف امروز مضحك است زیرا که عناصر امتحان شده است از هشتاد متجاوز و عناصریکه در معرض امتحان نند بصد میرسند و بعد نا انتظار بکشف عناصر دیگر هست کسیکه دینرا بخرافات یونانیها که عناصر راچهار منحصر کردند بخواهد تکیه دهد چه خیانت بزرگی بر علم و دین نموده بهر حال این سخن امروز مسخره اهل عالم است و ارتباط بدین اسلام ندار

۳ ـ صفحه ٤ میگوید ستارگان بعضی گرم و بعضی سرد میباشند اینسخن از خرافات یونانیان که در فرق ما بین قمر و آفتاب و فرق ما بین مشتری و مریخ گفتند و امروز مسخره اهل عالم است زیراکه مبنای فیزیك امروز که در فلکیات ساری است بر اینست که همه در حرکت هستند وبا حرکت یاحرارت یکی است وهیچ متحرکی سرد نیست مگر بعقل حاجی کریمخان که میخواهد دینرا بخرافات پابند کند.

٤ ـ در صفحه ٤ و ٥ عناصر اربعه را تکرار کرده واین خرافه راسر تاسر ارشادالعوام مکرر کرده است

٥ ـ صفحه ۷ بعد از ذکر امام منصوب از طرف خدا و شرط عصمت در آن چنین مینویسد در باره کارامام (و باید که از علامات خدائی و کارهای خدائی باشد) تا میگوید (و تصدیق کنند که تو از جانب خدائی که کار خدائی میتوانی بکنی) در این دو عبارت کار خدائیرا بدست پیغمبران داده است و حال آنکه خدا میگوید **ما لهم من دونه من ولی ولا یشرك فی حکمه احدا** (سوره کهف)

ترجمه اینست نیست برای مردمان یار و یاوری غیر خدا و خدا درحکم خود احدی را شرکت نمیدهد ودر سوره سبا میفرماید **قل ادعوا الذین زعمتم من دون الله لا یملکون مثقال ذره فی السموات ولا فی الارض وما لهم فیها من شرك وما له منهم من ظهیر و لا تنفع الشفاعة عنده الا لمن اذن له** ترجمه : بگو بخوانید کسانیرا که پنداشتید غیر خدا آنها مقدار یکذره در آسمانها وزمین مالك نیستند ودر آسمانها و زمین شرکتی ندارند وخدا از اینها یاور ومعینی ندارد و شفاعت هیچکس نزد خدا سودی ندارد مگر کسانیکه خدا به آنها اذن شفاعت داده آقای حاجی کریمخان کتاب توحیدی که رد برقرآن باشد مینویسد **احسنت !** اگر دلیل بر این سخن خودش را مطالبه کنیم نمیدانیم چه خواهد گفت هذیان بدون دلیل وردبرقرآن از یکنفر مدعی پیشوای اسلام چه صورت دارد خود سرکار آقا شاید بهتر میدانند برای این مطلب تصریح بیشتری در این فصل وفصول آتیه خواهد آمد که مجال تأویل دراین عبارت نمیدهد ونمیتواند بگوید مقصود از کارهای خدائی معجزه است که باذن خدا

جاری میشود چونکه ایشان واساتیدش خدا را از خلق و رزق وتقدیر وتدبیر معزول نمودند العیاذ بالله و نقل عبارت صریحه خواهد آمد

٦ ـ صفحه ١٨ راجع بصوفیه این عبارت آمده (خداوند آنها را لعنت کند و بانواع عذاب خود گرفتار کند تا گفت از اینجهت است که صوفیه فسقه فجره کفره لعنهم الله منافی مذهب شدند و از معصیتها دوری نمیکنند وترك طاعتها میکنند ومیگویند ماصلح کل داریم همه طالب حق میباشند اسمش را عوض کردند و باك ندارند که مرشد فرنگی باشد یا یهودی یا سنی یا مجوسی باشد و میگویند وقتیکه انسان ریاضت کشید وخود را از کثرات پاك کرد و چشم یك بین پیدا کرده خدا میشود و از این جهت مرشد خداشده است) تا میگوید (همه آنها کفر وضلالت وقائل آنها از مذهب اسلام بیرون است) تامیگوید (لعنهم الله بعدد ما فی علمه من شیئی) این عبارتهای بالا که در این صفحه آمده برای تکذیبیه نقل ننمودیم از برای که بعض صوفیه برخلاف دین اسلام حرفهائی دارند و صاحب ارشادالعوام قبل از این به وصفحه برفلسفه یونان اعتراض نمود و اعتراض مقرون بحقیقت است زیرا فلسفه غیر از طرز استدلال قرآن است ولکن اعتراض ما بحاجی کریمخان از دو جهت است یکی اینکه این لعن فحش و بدگوئی مناسب پیشوا آنهم رکن رابع نیست و دیگر آنچه اعتراض برصوفیه وفلسفه یونان کردند وخود علوم یونان از قبیل عناصر اربع که گذشت و فلکیات که خواهد آمد و بخیالات فلاسفه یونان اتکاء نمودند و بقاعده الواحد لایصدر منه الا واحد یعنی از یك جز یك صادر نمیشود وقاعده کثرت درعین وحدت و وحدت درعین کثرت که دو رکن مهم فلسفه خرافی یونانیان و تکیه گاه صوفیه میباشد استناد نموده پس اگر صوفیه مستحق لعن وناسزا باشند هر کس که مانند اینها بگوید همانحالرا خدا نخواسته دارد و توضیح این قسمت بعدا انشاءالله خواهد آمد و درصفحه ١٥ چنین نوشته است (مثل تابعین محیی الدین عربی صوفی ملحد کافر سنی مثل غزالی پس گمراه شدند و گمراه کردند خدا آنها را لعن کند) در این عبارت از فحش مضحکه قول کافر سنی میباشد باین مناسبت قصة خوبست نقل کنیم : شخصی نزد قاضی آمد وشکایت کرد از دیگری قاضی گفت چه شکایت داری گفت بخدا سوگند ای قاضی این شخصی که از او شکایت دارم سنی رافضی است دوست میدارد علی پسر ابوسفیان را و دشنام میدهد معاویه پسر ابوطالب وام المؤمنین فاطمه دختر ابوبکر را و دوست دارد عایشه دختر پیغمبر وزوجه او را ومیگوید حسن وحسین دختران معاویه برحقند و یزید پسر علی را دشنام میدهد ومرجئی وقدری است قاضی خندید و گفت که من در حیرتم که علم تو بانساب بیشتر است یا بادیان ـ خیلی شبیه است فرمایشات سرکار آقا به آن فرمایش شاکی.

ما تبحر سرکار آقا را در فیزیك وشیمی و فلکیات ذکر نمودیم در اینجا تبحر ایشانرا
بملل ونحل و ادیانرا گوشزد اتباعشان مینمائیم شاید بگویند اینهم از علم لدنی که مختص
سرکار آقاست علاوه بر این ناسزا گفتن بجمیع طوائف صوفیه دلیل بر این است که
سرکار آقا اطلاع از طوائف آنها ندارد چونکه خیلی از آنها موحد و قائل بوحدت
وجود یا موجود نیستند ودر عبادات بدعتها ندارند و ازحدود شرعیه هیچ تجاوز نمینمایند
ومستحق لعن نیستند جهل دیگری که سرکار آقا در اینجا دارد این است که وحدت
وجود وموجود را از عقائد صوفیه میداند در صورتیکه این مذهب اصل مذهب مجوس
است وهند وکی های براهمه وبودائیها بر این مذهب هستند و یونانیها این مذهب را
از مجوس گرفتند وبشکل فلسفه اشراق در آوردند و بعض مسلمانها از زمان مأمون
باینطرف گول سفسطه های این مذهب را خوردند وبر دوقسم شدند قسمی بنام حکمت
وفلسفه یونان این مذهب را در دین داخل کردند مانند فارابی و ابن سینا وامثالهم
امروز هم که علم ومکتشفات آنهارا باطل کرده اشخاص احمق درقم و طهران ومشهد
وبعض بلاد دیگر ایران این کفریات را درس میگویند و سهم امام هم میخورند واسم آنرا
هم حکمت مینامند وقسم دیگر بنام صوفیه این مذهب را ترویج نمودند مانند غزالی و
محیی الدین عربی و امثالهم وبعض متأخرین دیدند که این مذهب مخالف تعالیم اسلامی
قرآن کریم است خواستند وفق بدهند بین فلسفه یونان و تصوف و شرع وکتابهائی
نوشتند مثل ملاصدرا ودوشاگردش و دامادش فیض و فیاض و حاج ملا هادی سبزواری
وکتابهائی شتر گاو پلنك نوشتند مثل اسفار ملا صدرا و شوارق عبد الرزاق لاهیجی
(فیاض) وبعض کتب ملا محسن فیض و بیاناتی که در تفسیر صافی ودر ذیل احادیث
وافی کرده ومثل منظومه حاج ملا هادی سبزواری وجمیع آن کتب مخالف حق وحقیقت
ومکتشفات امروز است و در این عصر ما یه مسخره هستند و نه با فلسفه تطبیق میکنند
و نه با تصوف ونه باشرع بلکه شکل رابعی دارد ملخص تاریخ عقیده وحدت وجود که
سرکار آقا خیال کرده مختص صوفیه میباشد این بود اما سرکار آقا چون علم باین
ندارند تنها بریش صوفیه چسبیدند واین دلالت بر علم لدنی است چنانچه اتباع ایشان
وخود ایشان در رکن رابع میگویند که خواهد آمد انشاء الله و نکته قابل توجه این
است که سرکار آقا بصوفیه اعتراض کردند وآنهارا مستحق لعن دانستند و مباحی
خواندند برای اینکه عبادات را ترك کردند و خود ایشان درکتاب ارشاد العوام تصریح
کرده است که با بودن محبت هیچ عقابی بر هیچ معصیتی نیست و شخص بامحبت اگر
تمام معاصیرا ارتکاب وتمام واجبات را ترك نمود از عقاب در روز جزا ایمن است واین
قول اگر از قول بعض صوفیه بدتر نباشد کمتر هم نیست و نقل عبارت ارشاد العوام

در ارتکاب معاصی واخلال بواجبات خواهد آمد
۷- در صفحه ۱۸ چنین نوشته (حال نه او (یعنی خدا) نه اینها (یعنی مخلوقین)
بالا میروند و او در رتبه خدائی خوداست وخلق آنجا نیستند و خلق در رتبه خلقی خود
و خدا اینجا نیست) اگر کسی عقیده پیدا کند که خدا در رتبه باشد یا در جائی
نباشد خدا را محدود کرده وکفر وشرك بالاتر از این نیست و قرآن میفرماید
(الا انه بکل شیئی محیط) ترجمه : خدا بهر چیز احاطه دارد وحضرت مولی الموالی
امیر المؤمنین میفرماید : لیس فی الاشیاء بوالج ولا عنها بخارج یعنی خدا داخل
در اشیاء نیست چونکه صفت دخول وخروج صفحه مخلوقین است و خدا اجل از اینکه
بصفات مخلوقین متصف بشود وخطب حضرت امیر و اخبار پر است از اینکه خدادرجای
معینی نیست وهیچ جا از خدا خالی نیست اما سرکار آقا خدا را از مخلوقین جدا کرده
ومخلوقین را در جائی که خدا نیست قرار داده وشرکی بالاتر از این نیست وتصور
کرده نسبت بقدس الهی زیر وبالاهست واین نشانه منتهای جهل بمقامات توحیدی یا کفر
اگر از روی علم گفته باشد بخدا پناه میبریم از اینگونه گمراهی
۸ - از اواسط صفحه ۱۷ الی اواسط صفحه ۱۸ در صفات اضافه سخنی آورده وحاصل
سخن آنکه هر صفت الهی که کشف از مخلوق میکند مخلوق است و قدرت خدا
بر نگهداشتن و حفظ مخلوقین مخلوق است پس علم خدا بوجود مخلوقین مخلوقست
و هکذا و این صفاترا صفات اضافه مینامد و گفت علم از صفات ذاتست و درك نمیشود
و علم بمخلوقات مخلوق است حاصل گفتار ایشان اینست برای خدا دو علم و دو
قدرت و دو سمیعیت و دو بصیریت قرار داد یکی عین ذات است و درك نمیشودویکی
مخلوق است ما نمیخواهیم حکم بکفر ایشان برای این سخن بکنیم و بگوئیم شریکی
برای خدا از مخلوقین قرار داده شاید خود ایشان هم نفهمیده چه نوشته لازم نیست
بتکفیر ایشان عجله کنیم ولکن از ایشان و اتباعشان میپرسیم که دلیل بر این هذیان
چیست و داخل کردن این خرافه در دین اسلام چه سورت دارد با اینکه میدانیم
مقصود ایشان از این هذیان اینکه میخواهد بگوید نور محمد و ائمه و رکن رابع علم
و قدرت و بصر و سمع و رزاقیت و خالقیت الهی است و چون تعلق بمخلوق دارند
مخلوق هستند و چون علم الهی و قدرت الهی هستند ازلی و قدیم و ابدی و سرمدی
هستند مقصود ایشان اینست و در آتیه عبارتهای صریح باینمعنی از ارشادالعوام نقل
خواهیم کردوشرك و کفر بالاترا زاین نیست خداهدایتشان کند.واین عقیده همین عقیده مسیحی ها
درباره مسیح میباشد و سخنی مأخوذ از سخنهای کشیشان است چون کشیشها میگویند
مسیح دارای دو جنبه است ناسوتیت و از این حیث مخلوق است و جنبه لاهوتیت

و از این حیث خالق است و برای ترویج این عقیده خرافات بسیاری ذکر میکنند
که عین آن خرافات سرتا سر ارشاد العوالم و کتب شیخ احمد احسائی و سید
کاظم رشتی موجودات بدون فرق مگر اینکه نام مسیح بنام حقیقت محمدیه و رکن
رابع تبدیل کرده است ۹- از صفحه ۱۸ الی اواخر صفحه ۲۲ مطالبی ذکر کرده
و گفته این مطالب در هیچ کتابی نمییابند و از احدی غیر از من نمیشنوید در
صفحه ۲۰ آخر فصل (پس بفهم این نکته های نغز را که در هیچ کتابی نخواهی
یافت و از هیچکس نخواهی شنید از مشکلترین امور بیان این مطالب است
باین الفاظ) حقا مطالبیکه در این چند صفحه ذکر کرده در هیچ کتابی نیست نه
در قرآن و نه در کتب احادیث و نه در کتب حکمت و کلام و فلسفه و از هیچکس
شنیده نشده نه از خدا نه از انبیاء نه از پیغمبر آخرالزمان و نه از ائمه اطهار و نه
از علماء اعلام این حرفها مختص خود ایشان است و از مسیحی ها گرفته است
لا من الله ولا من رسوله و حاصل مطالب این چند صفحه اینست که صفات
افعال مانند رازق و خالق حادث است و این صفات بدون امر خدا حرکت
نمیکنند و برای غیر خدا کاری نمیکنند پس فی الحقیقة غیر خدا نیستند و مرجع اینها
همه بیك صفت است و آن صفت نور است و نور چون مجمع صفاتست و برای غیر
خدا حرکت نمیکند پس غیر خدا چیزی نیست و خدا هم یك و هم یکی است یك
باعتبار ذات خودش و یکی باعتبار صفات پس یکی بودن معنایش اینست که
صفات یکی است ما اینجا چند سؤال از سرکار آقا و اتباعش میکنیم اولا دلیل
بر این هذیان چیست خود ایشان مثالی از مخلوقات آورده که زید غیر از طول
و عرض و رنك و برخواستن و نشستن اوست و همه زیدند لکن این مثال خیلی
عامیانه است یعنی کسیکه عوامرا ارشاد کرد خود ازعوام است که این سخن رابگوید
زیرا مثال دلیل نیست چون مطالبه میشود که بچه دلیل این مثال عین ممثل است علاوه
بر این مقایسه خالق بمخلوقین عین شرك است چنانکه خود ایشان هم سابقاً اعتراف
کردند پس مطالبه دلیل از ایشان میکنم ثانیاً ایشان تکفیر کرد صوفیه را چونکه
کثرت در عین وحدت را قائل شدند و خود ایشان همین را قائل شده چونکه صفات
متعدده را یکی فرض کرده و این علاوه بر اینکه مناقض ادعای خود ایشان است منافی
وجدان هم هست زیرا وحدت غیر کثرت است.
ثالثاً اگر این صفات که حادثند عین خدا باشند و غیر از خدا چیزی نیست دو محذور
لازم میاید یکی محذور وحدت وجود که صوفیه آنرا میگویند و آنها را برای این
مقاله لعن کرده ولکن ما او را لعن نمیکنیم دیگر آنکه یك چیزی هم حادث باشد و

هم قدیم هم خالق باشد و هم مخلوق چه معنی دارد و این تناقض چیست.
واما صفاترا با ضمیر عقلا ذکر کرده و نص عبارت صفحه ۱۸ اینست (نظر ایشان
(یعنی صفات) بغیر خدا نیست و از برای غیر خدا حرکت نمیکنند و بحکم غیر او
کاری نکرده و نخواهند کرد و برضای خدا و بخواهش او حرکت میکنند و بس و از
برای خود ایشان میلی نیست و حرکتی بخواهش خود نمیکنند پس آن صفات در نزد
خدا مانند دست تو اند در نزد تو که هرگز دست تو بی حکم دل تو کاری ندارد
و حرکت نخواهد کرد و ساکن نخواهد شد پس هر وقت دست حرکت کرد معلوم
میشود که دل حرکت داده است و هر زمان که دست ساکن شد دلیل آنست که
دل آنرا حرکت نداده یا مثل میت در نزد غسال پس این صفات را که دانستی ذات
خدا نیستند و خالق خدایند و حادث میباشند در نزد خدا باینطور مطیع و منقاد او
میباشند که هیچ عمل از ایشان نیاید مگر بخواهش خداوند و چون چنین شدند صفت
خدا شدند و کار ایشان کار خدا شد نه از برای خود حرکت کنند و نه از برای غیر
خود مگر برای خدا و باین سبب نور خدا شدند و خود ایشان هیچ پیدا نیستند همه
نور خدا است) در صورتیکه صفات باید باضمیر عقلا ذکر بشود و بعد حرکت وخواهش و
اراده و غیر ذالك برای اینها ذکر کرده اما برای عقلا در صورتیکه صفت امر عارضی
است و حرکت و خواهش ندارد چه برای خود چه برای غیر و بعد آنها را نور کرده
و آن نور نور خداست مخلوق خداست اما از خدا جدا نیست بلکه عین خدا است در
صورتیکه نور جوهر است و صفة عرض و نور صفت نمیشود بلکه ذات است حالا چه
نتیجه از این میخواهد بگیرد از این حرف بی دلیل و خارج از منطق و عقل میخواهد
بگوید خالق رازق احیا کننده میراننده مدبر همان نور است و آن نور یکی بر محمد
و آل محمد و رکن رابع تطبیق میکند و در آتیه عین عبارت ایشان خواهد آمد و
این سخن بمراحل بدتر از سخن نصاری در بارهٔ عیسی که میگویند جنبه لاهوتی
دارد و جنبه ناسوتی از جهت لاهوتیت خدا و از جهت ناسوتیت مخلوق خدا.
چون سرکار آقا برای این نور جهة ناسوتیت هم نداده و فقط گفته حادث است و حدوث
در رتبه قرار داده نه در زمان پس این نور در اتحاد با خدا بر عیسی سبقت جسته
بفرمایش سرکار آقا.
من پیش از اینکه این عبارت را بخوانم جرأت نداشتم بگویم صاحب ارشادالعوام واتباعش
کافر و نجس العین و ملحد و مشرك هستند حالا هم نمیگوئیم آنچه درباره ایشان باید
گفت خودشان گفتند خدا هدایتشان کند صوفیه را تکفیر میکنند و حرفی بدتر و
منفورتر از صوفیه میگویند در این صفحه ها هذیان و حرف بدون دلیل وبا و سرائی

بسیار است اگر بخواهیم همه را بگوئیم باید کتابی بقطر ارشادالعوام بنویسیم باینقدر اکتفا میکنیم وبفکر مطالعه کننده میگذاریم و از طایفه شیخیه هم بیم الله تقاضا میکنیم این صفحات را بدقت مطالعه کنند و با نصاف حکم کنند که مسلمانی اینست و من نظر بخود شیخیه ندارم اگر هدایت بشوند یا نشوند دست خداست ولکن میخواهم اهل عالم بدانند که اینگونه خرافات مربوط بدین اسلام نیست و از جعلیات اشخاص جاهل برای گمراه کردن اجهل بدستور و معین با اسباب خاصه نگاشته شده است و اسلام از آنها بیزار است فقط کشیشهای کاتولیك در باره مسیح باین خرافات قائل هستند و این قوت میدهد احتمال اینکه شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی کشیش مسیحی بوده اند چونکه حاجی کریمخان این سخن را از این دو نفر گرفته و در کتب آنها از این قبیل سخن زیاد است حالا که توحید وصفی بر عقیده صاحب ارشادالعوام و اتباعشرا دانستی ملاحظه کن در توحید فعلی چه گفته .

۱ - از صفحه ۲۲ الی صفحه ۲۷ در توحید فعلی ذکر کرده که احدی غیر از ایشان باین مطالب پی نبرده و خلاصه این چند صفحه بیك سطر ملخص میشود و آن عبارت از اینکه خدا یك فعل دارد و آن فعل سائر افعال را ایجاد میکند پس خدا هر چیز را خلق کرده بواسطه آن یك فعلیرا که خلق نمود و بعد از ذکر اینکه خدا با سباب خلق میکند چنان گفت :

(چون کارهای خدا را شناختی و دانستی که کارهای او تفاوت دارد هر کار یرا باسبابی میکند و حرکتی و جنبشی مناسب آن کار میگذارد پس بدانکه این اسبابها همه باین سبب بند ند و آخر همه بیك سبب میرسد که او حرکت دهنده و جنباننده کل است و اول اسباب نشاید که زیاده از یك باشد) بعد از اینجمله گفت که صفات خدا در اسباب ظاهر است و آن یك سبب که بخدا نزدیکتر است صفات خدا بیشتر در او جلوه گر است فعلا از اتباع سرکار آقا میپرسیم که قبلا در همین کتاب فلسفه یونان و حرف صوفیه را رد کرده و آنها را تکفیر نمود در صورتیکه فلسفه یونان میگوید . خدا واحد است و یك چیز از او صادر است و آن یك چیز را عقل اول نامیده ند و سائر اشیاء از اوست . و صوفیه میگویند از خدا فقط یك چیز صادر شده و او وجوداست که منبسط بر موجودات است بنظر سرکار آقا این دو فرقه برای این دو حرف کافرند با اینکه خودشان همین را گفتند منتهی اسم عقل اول یا وجود نبرده است و بعدها خواهید فهمید که مراد او از نور در فراز قبل و یك سبب که در اینجا گفته چیست و مراد او حقیقت محمدیه است و خواهید فهمید که با عتراف خود ایشان کفر گفته و مشرك شده اما من ایشان و اتباعشانرا

اگر مشرك نمیدانم خیلی احمق تشریف دارند هذیان میسرایند و بآن افتخار میکنند و میگویند کسی نظیر آن نگفته است راست میگویند هیچ عاقلی چنین سخنی نمیگویند حالا این دو مطلب را از دست ندهید تا بعد بفهمید چه میخواهد بگوید و خلاصه این دو مطلب اینکه میگوید مرجع صفات الهی بیك صفت است و او نور است و مرجع تمام اسباب وجود بیك سبب است و او فعل است و صفت در فعل ظاهر است یعنی تمام صفات الهی که نور است در فعل او که سبب اول باشد ظاهر است پس صفت وفعل یکی شدند حالا این فعل وصفت کیست منتظر باشید که میآید و میگوید حقیقت محمدیه است چون در آتیه تصریح میکند آن یك فعل الهی و آن یك صفت الهی که هر دو یك هستند و عین خدا هستند و چیز دیگری نیستند عبارت میباشند از حقیقت محمدیه که بشکل محمد و علی و اولادش و رکن رابع بیرون آمدند و ظاهر متعدد و باطنا متحد میباشند آنها خالق و رازق و مقدر و مدبر و احیا کننده و میرانند ه نیستند و آسمانها و زمین و عرش و فرش مخلوق آنهاست در این صفحه ها خلل تعبیر و غلط لفظی و سخنهای خارج از عقل و منطق و دلیل و برهان بقدری زیاد است که تعرض بآن باعث ملال و تطویل است بفکر خوانندگان واگذار میکنم و نظر آنها را باین نکته جلب میکنم که سرکار آقا میخواهد عقائد مسیحی ها را در باره اتحاد ناسوت و لاهوت باینگونه خرافات ترویج کند و میگوید چون خلق و رزق و سائر افعال جنبش میخواهد و خدا جنبش ندارد پس خلق و رزق و سائر افعال منتسب بخدا نیستند بلکه منتسب بحقیقت محمدیه است و آنها فعل اولی و یگانه صفت خدا هستند سرکار آقا خیال میکند فعل خدا مانند فعل مخلوقین محتاج بجنبش وحرکت اند و نمیداند که خدا غیر مخلوقین است و فعل او مستند باراده میباشد نه بجنبش وحرکت و در خطب حضرت امیر مخصوصاً خطب نهج البلاغه این معنی توضیح داده شده است ولکن سرکار آقا اطلاع ندارد ۱۱ - در صفحه ۲۷ الی صفحه ۳۰ راجع ببدا مطلبی را ذکر کرده که هیچیك از علماء آنرا نفهمیده بجز ایشان و هیچ کس قبل از او نگفته است و آن عین مطلب شیعه که در کتب کلام و اصول عقائد و اصول فقه در باب نسخ گفتند میباشد بدون کم و زیادی و ادعای تفرد و اختصاص کرد میخواهد باتباع خود بگوید که عالم فقط خود ایشان میباشد و حاصل مطلب اینست که بدا و نسخ واقعاً نیست و خدا منزه است از اینکه کاری بکند و از آنکار بشیمانی پیدا کند یااینکه حکمی کند و حکم خودرا نقض بنماید بلکه معنای بدا و نسخ این است که خدا حکمی دهد و مردم گمان میکنند که این حکم دائمی است یا کاری میکند مردم خیال میکنند این کار همیشگی است در صورتیکه در علم خدا قرار داده شده که آن حکم و آن

کار دائمی نیست و موقت است پس از اینکه وقت این حکم یا کار تمام شد مردم گمان
میکنند که نسخ یا بدا حاصل شده و فی الحقیقه نه بدائی بود و نه نسخ بلکه از ازل
حکم و کار موقت بوده است .

۱۲ - از صفحه ۳۰ الی صفحه ۳۴ راجع بعدل صحبت کرده و ادعا کرده که غیر از
او کسی چنین سخنی نیاورده و حال آنکه آنچه نوشته علنا ترجمه شرح باب حادی عشر
علامه تالیف فاضل مقداد میباشد و بیشتر نگفته فقط در اینجا تمام علماء را بجهل بلکه
بکفر متهم کرده بعلت اینکه عدل را از اصول دین شمرده اند و سائر صفات خدا را
ذکر نکرده اند و طایفه شیخیه را بر صواب دانسته چونکه عدل را از اصول دین
نشمرده اند بلکه مثل سائر صفات قرار داده اند این اعتراض بسیار عامیانه است و از
حدود الفاظ و اصطلاح و تقسیم بندی تجاوز نمیکند چونکه ما در صدد الفاظ و اصطلاحات
نیستیم با یشان اعتراض نمیکنیم فقط میگوئیم بعلماء دروغ بسته است زیرا احدی از
از علماء شیعه عدلرا از اصول دین نشمرده است بلکه از اصول مذهب شمرده اند و
گفته اند توحید و نبوت و معاد از اصول دین است اگر کسی یکی از اینها عقیده
نداشته باشد مسلمان نیست و عدل و امامت را از اصول مذهب دانسته اند که اگر یکی
یا هر دو از اینها را معتقد نباشد از مذهب شیعه خارج است و سر اینکه عدل را از اصول
مذهب دانسته اند اینست که طایفه مجبره قائل بظلم خدا هستند چه اشعریه و چه صوفیه
و علماء که تخصیص این صفت را با صول مذهب دادند برای رد بر مجبره است و لکن
سرکار آقا هم دروغ گفته و هم این سر را نفهمیده و بیشتر بی فهمی ایشان تجلی
میدهد در این عبارت از صفحه ۳۱ (این طریقه که ایشان گفته اند طریقه سنیان
است) تا گفته است (و حقیقة این است که چون سابق بر این مردم سنی بوده اند و
این طریقه سنیان بود بعد هم که شیعه شدند همان کتابهای آنها را میخواندند و همان
دلیلهای آنها را میآوردند و از این چنین گفتند) گویا مقصود سرکار آقا از این
عبارات القاء اختلاف کلمه ما بین سنی و شیعه و سایر طوائف مسلمین است چنانچه
در همین مطلب و مطالب بعد نسبت بعموم صوفیه بی اندازه جسارت کرده و لعن نموده
و بعذاب جهنم محکومشان کرده و الا صفت عدل از صفاتیست که اشعریه آنرا انکار
کردند و شیعه فقط برای رد بر اشعریه این صفت را داخل اصول مذهب شمرده اند و
سرکار آقا عکس واقع میگوید که صفت عدل از طریقه اهل تسنن گرفته شده نمیدانم
فرط هوش است یا فرط راستگوئی مؤلف ارشاد العوام

۱۳ - از صفحه ۳۴ تا صفحه ۳۷ در جبر و تفویض صحبت کرده و ادعا کرده که
این مسئله را احدی حل نکرده تا زمان شیخ مرحوم (شیخ احمد احسائی) و در

آخر نوشته در باب که این مطالب با این نازکی را باین شسته رفته نخواهی یافت با
غرور و ادعاهائی که اظهار کرده چیزی نیاورده مگر مطالبی را که در ساده ترین
کتب کلامی نوشته شده است و تهمت زده بحضرت رسول و علماء تا زمان شیخ که
هیچکس مسئله را حل نکرده مگر شیخ معذلك معلوم میشود که مطالب علماء را هم
نفهمیده . زیرا که در صفحه ۳۶ اراده الهی را تابع اراده بنده کرده و مثل زده
بناخدای کشتی که هر جا که مسافر میخواهد برود ناخدا کشتیرا بآنطرف میراند
و این کمال جهلرا نشان میدهد زیرا علماء اراده الهی را فوق اراده بنده قرار داده
اند چنانچه حق هم همین است و اراده الهی قرار گرفته که بنده مختار باشد نه اینکه
خدا منتظر باشد هر طور که بنده میخواهد طبق آرزوی او کار کند که اشکال
دیگری وارد آید که این خواهش و میل بنده از کیست اگر از خدا است که جبر
است و اگر از بنده است بدون اراده الهی که تفویض لازم میآید و بالجمله اعتراضات
بر این مطالب که نوشته خیلی زیاد است و ما اکتفا میکنیم باینکه این شخص با وجود
جهلی که دارد بی اندازه غرور دارد و خیال میکند که جهل او علم است بخدا پناه
میبریم از جهل مرکب

۱۴ - از صفحه ۳۷ الی ۴۵ مطالبی در توحید عبادت ذکر کرده و در صفحه ۴۲
گفته است (این مطالبرا نیک در یاب که نه در خطابی شنیده ای و نه در کتابی
دیده ای) و حقا همینطور است نه در کتاب خدا و نه در خطاب وحی دیده وشنیده
شده است و ما مختصراً بعض موارد هذیان ایشانرا که هیچ دیوانه نمیسراید
توضیح میدهیم اولا در صفحه ۳۸ گفته است (انسان اشرف کائنات است)
از جمله کائنات خدا است و باید بگوید اشرف ممکنات (بفتح واو) یا اشرف
مخلوقات اگر اینطور بگوید آنهم دروغ است زیرا مخالف نص قرآن است که در
سوره الاسری میفرماید : **ولقد کرمنا بنی آدم و حملناهم فی البر والبحر
و رزقناهم من الطیبات و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا**
ترجمه : بنی آدم را کرامت دادیم و ایشانرا در خشکی و دریا حمل کردیم
و روزی دادیم از طیبات و برتری دادیم آنها را بر بیشتر از مخلوقات تفضیل دادنی
فرمود بر بسیاری و نفرمود بر همه مخلوقات) تا بیا مذمت بت پرستی و صوفیه کرده
و صوفیه را بت پرست قرار داده و در صفحه ۳۷ سنیان را بت پرست قرار داده
چیزیکه امام برای خود انتخاب کرده اند و در صفحه ۳۹ صوفیه را مشترک قرار داده چنان
گفته است بنص عبارت (جماعت صوفیه که صورت مرشد خود را در نظر گرفته و

اورا سجده میکنند و او را عبادت میکنند و می پرستند و ستایش میکنند و در همین صفحه کسانیرا که متابعت علماء میکنند مشرك و بت پرست قرار داده و بعد از این در صفحه ٤٠ چنان گفته است بنص عبارت (پس هرکس اینکارها را کرد (یعنی متابعت علماء شیعه) عبادت شیطان کرده همچنین هر آنکس عبادت آقایان جهال را نمود مشرك شده است بخدا و آن آقا را خدای خود قرار داده است و بت پرست است مثل سائر بت پرستان) و بعد از این خود مؤلف عبادت مخلوق کرده چنانچه در همین فراز خواهد آمد در اینجا نمیخواهیم اعتراض بکنیم بر اینکه چرا عبادت مخلوق نموده که این اعتراض خواهد آمد ولکن بایشان میگوئیم بنظر شما تمام بشر مشرکند بناء علیه نمیماند مگر سلسله جلیله شیخیه که عده معدودی در کرمان و بعض بلاد ایران وجود دارند و آنها مؤمن محضند و بهشتی که عرضش بقدر تمام آسمانها و زمین است بنص قرآن (سوره حدید) این بهشت فقط برای این عده قلیل است و باقی سنی و شیعه و صوفیه همه مثل بت پرستان و یهود و نصاری و طبیعیین عموماً در جهنم هستند ما از این ادعا در شگفت نیستیم چونکه سرکار آقا بجهل مرکب خود خیلی مغرور است چنانچه بعض عبارات ایشانرا نقل کردیم ولکن از اصرار ربکه بر تفرقه کلمه مسلمین دارد وتکفیر تمام فرق مسلمین میکند تعجب داریم عجب اینست که حرف سرکار آقا تکفیر تمام شیعه است و متابعش در رسالة که در فصل اول انتقاد کردیم میگوید فرقی ما بین شیخیه و فرقه اثنی عشریه نیست تا لثاً پس از اینکه بت پرستان و یهود و نصاری و سنیان و صوفیه و شیعه را عموماً مشرك و بت پرست قرار داده در صفحه ٤٠ گفته است بنص عبارت (بدانکه فرقست ما بین معبود و جهت عبادت و این فرقرا علماء و حکماء بر نخورده اند مگر کمی) و مثال زده باینکه کسی اسب پادشاه را خدمت کند پس خدمت پادشاه کرده و اسب را جهت عبادت قرار داده و دیگری اسب‌را برای خود اسب خدمت میکند آن پادشاه را نظر ندارد و باز گفته است از بسیاری خدمت باسب همیشه عکس پادشاه را در اسب می بیند پس چنین کسی پادشاه را خدمت کرده و باسب هیچ نظر ندارد و آن موحد است و درصفحه ٤٤ گفته است بعین عبارت (چون برای بنده مراتب بسیار است یعنی عقلی دارد و نفسی وجسمی واز برای جسم مدرکهای جسمانی واز برای نفس مدرکهای نفسانی واز برای عقل مدرکهای عقلانی وهریك هیچ و همجنس خود را درك میکنند و از حد خود بالا تر نمیرود چنین نتیجه گرفته که بدن جهت عبادت میخواهد و نفس هم جهت عبادت میخواهد و عقل هم جهت و عبادت میخواهد و گفت اهل مقام جسم ادراك نمیکنند جهت عبادت که از برای

عقل و نفس لازم است با اینکه خدا تمام آنرا میخواهد) و بعد نقض قول خود میکند و در صفحه ٤٤ گفته بنص عبارت (و همچنین نمیتوان تکالیف نفسانی و عقلانی را حالی صاحبان مقام جسم کرد چرا که آنمدرك را ندارند بلکه بیفایده و لغو است اظهار کردن در پیش آنها و حکیم اینکار را نمیکند و از اینجهت پوشیده مانده است بر صاحبان مقام جسم و بکلی از فهم او عاری میباشند ولی صاحبان آنمدرك تکالیف خود را از کتاب و سنت فهمیده اند و مطالب خود را بر خورده اند و ایراد آنها در این کتاب بلغت اهل اجسام شایسته نیست بهمان جهتها که ذکر شد ولی بلغت خود ایشان ذکر شد و اهلش میفهمند که من دراین کتاب چه نوشتم **وصلی الله علی محمد و آل‌محمد**) و خلاصه مطلب ایشان این‌است که درعبادت بایدجهت‌عبادت باشد همینطور که اعضاء بدن بجهات معینه متوجه است نفس هم باید بجهتی متوجه بشود وعقل‌هم‌باید بجهتی متوجه‌بشودومقصود این‌نیست که‌جهت‌را عبادت کنند بلکه‌خدارا عبادت میکنند‌بوسیله عبادت آن‌جهت مثل خادم اسب که خدمت اسب را برای پادشاه میکند در این مقام بجهتیکه عبادت میکند و تصریح نکرده است که آیا مراد از آن جهت پیغمبر یا امام یا رکن رابع است بعدها تصریح خواهد کرد ما هم از این نقطه نظر ایشان را در اینجا انتقاد نمیکنیم و جهت را بطور عموم که معبود ایشان است ذکر میکنیم

و موارد اعتراض ما بجناب آقا که تلخیص میشود بقرار زیر است

(الف) صوفیه و شیعه را تکفیر و حکم بشرك ایشان نمود بجهت اینکه صوفیه مرشد را در عبادت بنظرمیگیرند و شیعه متابعت از علماء میکنند اگرصوفیه بایشان بگویند مرشد جهت عبادت است و معبودیت و شیعه بگویند عالم معلم است نه جهت عبادت و نه معبود چه جواب میدهند وچرا معبود ایشان جهت شد و عین توحید است و معبود صوفیه جهت نباشد و عین شرك

(ب) این یاوه سرائیها و حرفهای بی مدرك چه دلیل از عقل ونقل دارد آیاکافی است که بگوئیم جهت معبود سرکار آقا برای اینست که اسب خداست و عکس خدا در او منطبع میشود و باینکو نه حرفها دین درست میشود خدا میفرماید : **قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین** یعنی بیاورید برهانتانرا اگر راست میگوئید اسب و آینه هیچوقت جزء ادله عقلیه و نقلیه نیستند

(ج) خداوند متعال مذمت کرده بت پرستانرا که گفته اند ما عبادت میکنیم بتانرا برای اینکه ما را بخدا نزدیکتر کنند و در اول سوره زمر فرموده است : **فاعبدالله**

مخلصا له الدین الا لله الدین الخالص والذین اتخذوا من دونه اولیاء ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی ترجمه: پس عبادت بکن خدا را در حالیکه دین را برای او خالص قرار داده باشی آگاه باش که دین خالص از برای خدا است اما کسانیکه غیر خدا را اولیاء خود قرار میدهند میگویند ما آنها را نمیپرستیم مگر برای اینکه ما را بخدا نزدیک کنند بهترین نزدیکی ترجمه این بود و معلوم میشود که قرآن بدین خالص دعوت میکند یعنی دینی که عبادت خلق بعبادت خدا آمیخته نشده باشد ولو اینکه عبادت خلق برای این باشد که عبادت کننده را بخدا نزدیک کنند بت پرستان نگفتند که خدا در بت است یا عکس خدا در بت منطبع شده یا بت نور خداست یا بت فی الحقیقة بت نیست بلکه خداست و شکل شکل بت است یا اینکه این ادعاها را نداشتند خدا اینها را مذمت کرد و مشترک قرار داده و پیغمبر از یهود و نصاری و مجوس بامر خدا قبول جزیه کرد و از بت پرستان قبول نکرد و اما سرکار آقا گفته است که توحید صفات در این است که باید بدانیم که خدا یك صفت دارد و آن نور است و توحید افعال باید بگوئیم خدا یك فعل دارد و آن سبب کل است و سائر افعال و صفات از آن یك فعل و یك صفت ناشی میشود و توحید عبادت آنکه در عبادت فقط به آن یك فعل و یك صفت متوجه باشیم و آن یك صفت و فعل در حقیقت یکی هستند و آن یك جهت عبادت است نه معبود زیرا که معبود خداست و جهت عبادت فقط محض واسطه است مانند آینه و عکسیکه در آینه منطبع میشود پس ما در عبادت متوجه به آن آینه میشویم و مقصود ما آن عکسی است که در آینه منطبع شده است این خلاصه سخنان ایشان است و این ادعاها هزار درجه از ادعای بت پرستان بدتر و پست تر است زیرا بت پرستان بت را قرار ندادند که خدا در او منعکس است اما سرکار آقا جهت عبادت را آینه حاکی از خدا قرار داد پس خدا در اوست و هیچ بت پرستی تا بحال چنین ادعائی را ننموده است و معذلك ایشان ادعای توحید کرد و فی الحقیقة ترویج سخن مسیحیان در باره اتحاد خدا با مسیح و وحدت ناسوت ولاهوت نمود

خلاصه مذهب ارشاد العوام

شیخیه در باره توحید

۱ـ خدا دیده و درك نمیشود نه بذات و نه بصفات ذات چنانچه در صفحه ۹ قسمت اول ارشاد العوام تصریح شده

۲ـ همچنانکه ذات خدا یك است صفات اضافی و فعلی او یکی است و آن یك نور است

که بقیه صفات از قبیل خالقیت و علم باشیاء وغیر ذلك از صفت نور منشعب است چنانچه در صفحه ۱۳ و ما بعد باین معنی تصریح کرده و صفات افعال چون آفریننده و روزی دهنده و زنده کننده و میراننده و بخشنده و گیرنده و بلند کننده و پست کننده الی آخر اینها هم باید توحید کرد و مرجع کل اینها بیك صفت است و آن یك صفت نور است

۳ـ توحید فعلی یعنی افعال خدا همه یك فعل است و تمام آنچه را که خدا ایجاد کرد از این یك فعل ایجاد شده است و آن یك فعل را سبب کل نامید چنانچه از صفحه ۲۲ قسمت اول تا آخر قسمت به آن تصریح کرده

۴ـ توحید در عبادت باید کرد باین معنی که در عبادت متوجه آن صفت که نور است و یکی است و آن سبب کل افعال که یکی است میباشد و او را باید عبادت کرد و آن جهت عبادت است چنانچه در صفحه ۳۷ الی آخر قسمت اول باین تصریح کرده و مادر فراز ۱۵ این کتاب نقل نموده یم

این مطالب خلاصه قسمت اول ارشاد العوام در توحید میباشد و در قسمت دوم وسوم و چهارم چنان ذکر کرده که آن جهت عبادت و خود سبب کل افعال الهی وخود یگانه صفت خدا و نور خداست و باید او را عبادت کرد و پرستید عبارتست از محمد (ص) و علی و فاطمه و فرزندان او و رکن رابع که شیخ احمد احسائی وسید کاظم رشتی وحاجی کریمخان صاحب ارشاد العوام و شیخیه کرمان اولادشرا جزو رکن رابع قرار دادند بعد از او و لیکن فرقه دیگر شیخیه که اتباع حاجی میرزا باقر میباشند و در نائین وهمدان و تبریز متفرقند باولاد حاجی کریمخان وقعی نمیدهند علی ایحال عموم شیخیه قائل هستند باینکه خالق و معبود چهارده معصوم و رکن رابع هستند و آنها همه (یعنی از محمد ص تا رکن رابع یکی هستند) و آن نور خدا که صفت خدا باشد ویگانه فعل خدا که همان نور است و تمام مخلوقها و موجودها بوسیله آن نور ایجاد شدند و در عبادت باید متوجه آن نور شد و اورا عبادت کرد که عبارت است از محمد (ص) و علی و اولاد علی و رکن رابع میباشد و مقام توحید یعنی ذات وصفات ذاتی رکن اول نامیدند و مقام دوم یعنی محمد (ص) رکن ثانی ومقام سوم علی و اولادش رکن ثالث و مقام چهارم از شیخ احمد باینطرف رکن رابع نامیدند و اینها معبودند و آنها خالقند و آنها رازقند و آنها میرانند و زنده کننده هستند و اینها نور خدا هستند و اینها خود خدا هستند زیرا خدا در آنها منطبع و آنها مستهلکند و چهار رکن فی الحقیقة یکی هستند

این عقیده که در ارشاد العوام ذکر شده یکی از خرافاتیستکه شیخ احمد احسائی مؤسس فرقه شیخیه در غالب کتب خود بر آن اصرار داشت و ما بنقل یکی از عباراتش برای احتراز از تطویل در اینجا اکتفا میکنیم در کتاب شرح الزیاره در شرح جمله فما احلی اسمائکم چنین گفته است **و اما الممکنات فکل واحد منها لائذ بما هو فیه من الفقر بجناب الغنی الحمید سبحانه و تعالی وهم علیهم السلام ذلك جناب المنیع والشأن الرفیع** انتهی

یعنی ممکنات هر یك بسبب فقریکه دارد پناهنده یا نجناب ستوده شده پاك و بلند باد آنجناب و آنها (معصومین) آنجناب منیع وشأن رفیع میباشند

وسید کاظم رشتی ایشان را متابعت کرده و خرافات وکفر را صریحتر نوشته و بنقل یکی از عبارات ایشان اکتفا مینمائیم

درشرح خطبه طوتونجیه در جزء دوم چنان گفته **بل الموجودات الکائنة من الغیبیة والشهودیة کلها متقومة بتخیلات الامام و تصوراته اذاسکن عنها انعدم العالم کما ان تصورك للکتابة والقیام مثلا علة لهما** انتهی

یعنی بلکه هرچه موجود است در عالم ازغیب و شهادت جمیعاً بسته اند بخیال امام وتصورات اوپس هرگاه خیال اواز ایشان منصرف شود تمام عالم معدوم میشود پس تصور ایشان سبب وجود است مثلا اینکه تصور کردن تو نوشتن وایستادنرا علت است انتهی

سید کاظم رشتی میگوید کسی کشف نکرده کلمات شیخ احمد را مگر خودش و ازاینرو وی لقب خود را کشفی گذاشته و اتباع او را کشفیه مینامند در اینجا عقائد برهما را بر دین اسلام تحمیل نموده زیرا برهمائیها میگویند خدا (برهما) خواب و بیداری دارد وهنگامیکه در خواب است هیچ موجودی نیست و موجودات معدوم میشوند و هنگامیکه خدا بیدار میشود موجودات پدید میآیند سید کاظم رشتی بجای خواب و بیداری خدا که برهمائیها میگویند تخیلات و تصورات امام و سکون او قرار داد وگفت: هنگامیکه امام تصور میکنند عوالم موجود میشوند و هنگامیکه سکون میکنند عوالم معدوم میشوند این خرافه با اینکه دلیل ندارد و دلیل بر بطلان آن قائم است چنانچه خواهد آمد

وبا اینکه دین اسلام از این بیزاراست جزء دین قرارداده است وحاجی کریمخان سرتاسر ارشاد العوام مکرر اینرا تعقیب و بعبارات مختلفه ذکر کرده در صفحه ۲۴ قسمت اول ارشاد العوام میگوید و هیچ مخلوق بذات خدا نگردد چرا که ذات خدا چندان لطیف است که هیچ خلقی او را نمیفهمد و با او جفت نمیشود و باو نمیتواند رسید و ذاتی است یگانه دیگر جنبشی ندارد و جائی ندارد که از جائی بجائی

ونه جنبد وکه دیگریرا بجنباند و کسی که باو نمیرسد تا بجنبش او بجنبد بلکه خلقی خلق کرده وکه جنبش کار اوست و او جنباننده هر چیز است بجنبش خود) انتهی

و در قسمت دوم و سوم و چهارم تصریح کرده که آن خلق اول که خالق تمام اشیاء میباشد و رازق و مدبر و مقدر و احیاء کننده و میراننده حقیقة محمدیه صـ هست که عبارت میباشد از محمد و اهل بیت و رکن رابع و درآن قسمتها تصریح کرد که حقیقة محمدیه عین خدا است و عبارات آن قسمتها نقل خواهد شد و در این قسمت در صفحه ۲۵ بخود اعتراض کرده که خدا که قابل جنبش و جنبانیدن نیست چگونه خلق اولرا خلق کرده و جواب داد باینکه خلق اول مثل خدا بلکه عین خدا است و عین عبارت او اینست (اگر گوئی آن خلق اولرا خدا چگونه خلق کرد و چگونه از خدا خبر شد گوئیم گونها را خدا باو آفرید آنجا گونه نیست اگر گوئی بچه کیفیت آنرا خلق کرد گوئیم کیفیت ها را باو و جنبش او خلق کرد او را و آنجا کیفیت نیست اگر گوئی از چه خلق کرد گوئیم از ها را باو آفرید اگر گوئی در چه آفرید گوئیم در چه باو پیدا شد مجملا هر سخنی و هر چه در او سخن شود و از او سخنی رود بجنبش او پیدا شده پس در خود او سخن نرود و او طور ندارد پس بی طور و بی کیفیت و بی اسباب و بی خمیره او را خدا آفریده و خود اوست جنبش خدا و اسباب خدا در آفرینش هر کاری قلم آنجا رسید وبشکست این حرفها آنجا نیست میان او و خدا میانی نیست مناسبتی نیست بی نسبتی نیست جدائی نیست یگانگی نیست بستگی نیست رستگی نیست نزدیکی نیست دوری نیست جفتی نیست تنهائی نیست چراکه همه‌این حرفها بآن پیدا شده و خدا همه را بآن خلق کرده پس آنجا حرف نیست اگر بی حرف میفهمی بفهم و الا حرف بر نمیدارد) انتهی

در بین این هذیان عجیب و غریب فقط در صدد یکمطلب بوده و از ترس یا گول زدن عوام در لفافهای یاوه سرائی ذکر کرده و آن مطلب اینست که حقیقت محمدیه از کم و کیف و زمان و مکان و رنك و مقدار تحول و تغیر و حرکت و انتقال و دوری و نزدیکی و حدوث ذاتی وغیره منزه و مبری است وآن حقیقة قدرت خداست و عین خدا است و برای این مدعی دلیل و برهانی بجز هذیان ابلهانه و خیالات مجنونانه نیاورده و همین مطلب اول دلیل بر بیشعوری و بی ادراکی و عوام بودن و جنون و کفر و زندقه و الحاد صاحب ارشاد العوام و مشایخ او است و محتاج بذکر مطلب دیگر نیستیم زیرا هر چه دارد در این کتاب بطور هذیان مکرر است لکن برای مزید توضیح در فصل دوم بعض عبارتهای قسمتهای دیگر را ذکر خواهیم کرد تا شیادی مانند صاحب رساله که بر ضد من منتشر کرده پیدا نشود و جرأت نکند که

بگوید فرق ما بین عقائد شیخیه و امامیه نیست و هر کس بفهمد که هیچ کافر ملحدی و دیوانه زنجیری و خرافی مغفلی مانند رؤسای شیخیه نیست و مقصود رؤسای شیخیه از این همه یاوه سرائیها این استکه بگویند خدا در بشر آمیخته شده است وحقیقة محمدیه از جهتی عین خدا هست و ازجهتی مخلوق خداست ولی مخلوقیکه عین خالق میباشد و خدا آنها را بجنبش خلق نکرده زیرا که جنبش را با آنها خلق کرده پس آنها عین خدا هستند و این عقیده عین عقیده مسیحیان و کشیشها در باره مسیح است وهمین کاشف است ازاینکه دو مؤسس فرقه شیخیه کشیش بودند بدون تردید ..

من میل نداشتم که حکم بکفر شیخیه بنمایم از این جهت در صفحه های قبل در کفر آنها مردد بودم و میل داشتم که تأویلی یا محمل صحیحی برای کلمات آنها پیدا کنم اما باینجا که رسیدم باب تاویل و محمل صحیح بسته شد زیرا که اینها بکفر تصریح نمودند و مجالی برای تاویل باقی نمانده است و چون از عقائد مسیحیان در باره مسیح اطلاع کامل دارم و میدانم که سخن روساء شیخیه در باره حقیقت محمدیه عین سخن کشیشها در باره مسیح است بر من واجب شد که مسلمانها را از خبث سریره این شیادان آگاه کنم و کشیش بودن آنها را آشکار نمایم و علمیکه برای من حاصل شد کتمان نکنم زیرا که رسول خدا میفرماید **من کتم علماً الجمه الله الحمد الله یوم القیامة بلجام من نار** یعنی هر کس که علمی را مستور کند خداوند متعال روز قیامت او را بلگامی از آتش لگام خواهد کرد .. با این تصریحاتیکه نقل کردیم چه جای تاویل باقی مانده است ودر فصول باقی ارشادالعوام تصریح بیشتری در کفر آمده است اینک خلاصه قسمتهای باقیه ارشادالعوام و قبل از مطالعه هذیان قسمتهای دیگر ارشادالعوام باین نکته باید متوجه شد که نویسنده آن خود بی اندازه عوام است و باید اسم او احمق العلماء یا عالم الحمقا قرار داد زیرا که از فلسفه عالم اسلام هیچ اطلاع ندارد و خیال میکند که خدا بجنبش و حرکت اعمال خود را جاری میکند و چون خدا جنبش و حرکت ندارد پس هیچ فعلی از او صادر نیست ونمیتواند خالق و رازق بشود و باید خالق ورازق کسی دیگر باشد و اوحقیقت محمدیه است و بعد همان احمق العلماء گیر کرده که خدا چگونه حقیقت محمدیه را خلق کرده و حال آنکه جنبش ندارد و جواب داد که برای خلقت حقیقت محمدیه جنبش لازم نیست چون حقیقت محمدیه جنبش ندارد این هذیان را ترتیب داد برای اینکه از فلسفه اسلامی بی خبر بود و آیه شریفه **انما امره اذا اراد شیاً ان یقول له کن فیکون** و فرمایش حضرت امیر که میفرماید **فاعل لا بهمامه** یعنی خداوند متعال بمحض اراده بدون حرکت و جنبش افعال خود را صادر میکند ونظیر این آیات و روایات را نخوانده یا اینکه خوانده و

نفهمیده و تصور کرده که فعل خدا مثل فعل مخلوقین محتاج بجنبش و حرکت است و باین جهل میخواهد دین بسازد و بنام ارشاد عوام را اضلال و گمراه کند

فصل دوم

در خرافات و کفریات سه قسمت دیگر ارشاد العوام

در قسمت دوم و سوم و چهارم تصریح میکند در غالب صفحاتش باینکه آن صفت یگانه خدا و آن فعل یگانه خدا و آن معبود محمد ص) و علی (ع) و اولادش و رکن رابع میباشد چون نقل هشتصد صفحه هذیان مکرر باعث ملال است بنقل چند عبارت ایشان اکتفاء نموده و باقیرا بمطالعه سایر صفحات این کتاب گمراهی موکول میکنیم در صفحه ۱۰۳ قسمت دوم چنان گفته است (پس پرورنده حضرت پیغمبر ص) است که از آنجا بآسمان بالا رفتند در شب معراج و از آنجا مستولی بر آسمان و ملائکه شدندو بدیهی است که ذات خداوند فرود نمیآید و پیغمبر پرورنده مردم است و پرورش دهنده روزگاراست پس اسم پرورنده برای او هیچ عیب ندارد) تا اینکه گفت در صفحه ۱۰۶ قسمت دوم (و اما ندای خدا **بقول لمن الملك الیوم** پس آن ندا با زبان خود باشد و زبان او محمد و آل محمد ند که عقل کل عقل ایشان است و ایشان رخساره خدا پس خدا با ایشان این ندا کند و با ایشان جواب گوید) انتهی

در صفحه ۱۲۹ و ۱۳۰ قسمت دوم تمام صفات خدا را به پیغمبر داده و گفت پیغمبر از مکان و زبان و جهت و رنك و طعم و حد و حرکت و سکون و تحول و تبدل و غیرو ذالك منزه است و نقض کرد قول خود را که گفت بالا رفت در شب معراج و مدعی شد که خدا عین پیغمبر است و غیر پیغمبر است تا اینکه در صفحه ۱۴۴ این قسمت تصریح کرد که رخساره نار عین نار است و سجود برخساره سجود بنار است و فعل رخساره فعل نار است و رخساره چون دانستی در صفحه قبل محمد و آل محمدند پس محمد و آل محمد فاعل و مدبر و مسجود و معبودند منتهی معبودیت آنها عین معبودیت خداست و در صفحه ۱۴۶ این قسمت چنین گفته است همچون آفریننده و روزی دهنده و میراننده و زنده کننده محمد و آل محمد ند چون عکس ذات خدا در آنها هست و این افعال مستند به ترکیب عکس ذات باصفات که صفات خودمحمد وآل محمد میباشندو ذات خدا در آنها منعکس است و در صفحه ۱۴۷ این قسمت گفته هیچ فعلی و خلقی ازذات خدا صادرنیست و همه افعال ازصفت خدا که محمدو آل او میباشند صادراست پس فاعل خلقی از خلق خداست و در ملك خدا است و آن علت هر چیزی است و هرچیزی بآن پیدا شده و در اول صفحه ۱۴۸ گفته است و فاعل عین ذات او نیست پس فاعلی عین

عین کنه ذات او نباشد ولی صفت خدا باشد و بعد از این تصریح کرد
که آن صفت که فاعل میباشد (محمد وآل محمد ص است) و درصفحه ۷۷ قسمت سوم
پس ازاینکه مدعی شد که محمد ص وائمه همه یکی هستند گرچه دو ظاهر متعددند و اسم آن
حقیقت محمدیه نامیده گفت (جمیع حکمهای ایجادی ازایشان بکل خلق میرسد که فقیرشو و
غنی باش و زنده شو و بمیر و بشو وباش و در صفحه ۱۳۰ قسمت سوم چنان گفته است
(چنانکه سابقاً در این کتاب دانستی مؤثر اینعالم ائمه طاهرینند سلام الله علیهم و جمیع
خلق نسبت بایشان مانند نور آفتابست و آفتاب یا مانند سایه جسمی و جسمی)
و در صفحه ۱۰۰ از قسمت سوم جلد سوم فصلی ذکر کرده تا صفحه ۱۰٦ و خلاصه
فصل اینست که پیغمبر ص و ائمه (ع) ازلی و ابدی هستند و نور خدایند و صفات خدا
هستند و آنها را باید عبادت کرد و عبادت یعنی محبت اینها و با بودن محبت اعمال
ظاهری که ببدن اجرا میشود از قبیل نماز و روزه و سایر عبادات اگر نکنند ضرر
ندارد و معصیت های ظاهری از قبیل قتل نفس و زنا و شرب خمر وغیره اگر ارتکاب
کنند بجائی ضرر نمیرسانند و در روز قیامت عقاب نخواهند داشت و در این فصل
تحریف آیات قرآن بالصراحة کرده و باحادیث جعلی که غلاة مشرکین روایت نموده‌اند
استناد کرده و باین اکتفا نکرده یك فصل طولانی احادیث جعلی علیحده ذکر کرده
و تحریف نموده که محسوس است و بطور قطع غرضی ندارد بجز ترویج شرك و کفر
درعقیده و دعوت مردم بترك عبادات وطاعات و ارتکاب جمیع معاصی ومحرمات وخلاصه
پایمال کردن اساس اسلام و روح قرآن که **الذین آمنو و عملو االصالحات**
باشد و غرض ایشان اینست که ایمان و اعمال صالحه از بین مسلمین برود و اسلام
پایمال بشود و برای گول زدن عوام محمد و علی و اولاد شرا وسیله قرار
داده شاید خواننده باور نکند ما عین عبارت ایشان را نقل و بعد انتقاد میکنیم که
غرض فاسد این مشرك ملحد آشکار بشود و احدی گول ایشانرا نخورد عین عبارت
اینست جلد سوم ، قسمت سوم ، خط بیست و سوم از صفحه ۱۰۰ (فصل بدانکه
خداوند عالم جل شأنه ازلی است که زوال از برای او نیست و تغییر و تبدیل در
وجود او راه ندارد و بدینواسطه فنا در آن راهبر نیست و اول جلوهٔ که از آن
ذات مقدس ظاهر شده است نور مقدس پیغمبر است صلی الله و علیه و آله و ائمهٔ
طاهرین سلام الله علیهم اجمعین و چون آن بزرگواران جلوه و صفت خداوند هستند
محبوب خدایند چرا که هرکس دوست میدارد کسیرا که بر صفت آن باشد و ایشان
عین صفت خدا هستند و از اینجهت محبوب خدایند چنانکه در دعاست که لاحبیب
الاهو واهله یعنی حبیبی نیست مگر او و اهل بیت او سلام الله علیهم و چون صفت خدا

هستند پس ایشان هم ازلی باشند و معنی آنکه ازلی باشند آنست که ایشان هم
دائم و باقی میباشند و هلاك در وجود ایشان راهبر نیست چنانکه در تفسیر آیه :
کل شیئی هالك الاوجهه وارد شده است هر چیزی هلاك میشود مگر آل محمد
علیهم السلام که وجهه الله میباشند و از اینجهت در زیارت میخوانی **السلام و
علی الاصل القدیم** یعنی سلام بر اصل باقی دایم قدیم و حضرت فرموده‌اند **اناصاحب
الازلیه الاولیه** یعنی من صاحب ازلی اولی هستم و فرموده‌اند در حدیث شریفی که
حاصلش اینست که ما بهستی خدا هست بودیم ازلی ابدی پس چون صفت خدا
هستند ازلی وابدی هستند و باوجود این محتاج بخدایند واز خدا فیض یابند وخدا خالق
ایشان است پس معنی ازلی بودن ایشان اینست که خدا ایشانرا خلق کرده و همیشه هستند
و دیگر فانی نمیشوند و هستی اول وآخری نیست همینقدر را اگر بفهمی و بدانی کفایت
میکند وتفضیل اینرا درسایر کتابها و درسها نوشته ام واینجا نمیشود که بیش از این
بیان کنم خلاصه ایشان صفت خدایند و چون صفت خدایند و محبوب خدایند بلکه
خود ایشان عین محبت خدایند چرا که محبت خدا صفت خدا است و ایشان صفت
خدایند پس خداوند عالم خلق را خلق کرد از برای اطاعت وبندگی خود تا چون اطاعت
وبندگی بکنند باینده و دائمی شوند چنانکه فرموده‌اند **خلقتم للبقالا للفنا** یعنی شما را از
برای باقی بودن خلق کرده‌اند نه از برای فانی شدن و باقی بودن که انسان در تعب
و مصیبت و محنت باشد که حسنی ندارد پس وقتی باقی بودن خوبست که در
راحت و نعمت و خوشگذرانی باشد و معلوم است که همه راحتها و نعمتها و خوشیها
در تقرب بخدا است و آراسته شدن بصفت خدا چرا که اصل هر خیر و کمال و
نعمت و راحت از آن پیدا شود که شخص بنور خدا منور شود و بصفات خدا آراسته
شود پس راحت حاصل نشود مگر آنکه شخص اطاعت پیغمبر ص که صفت خداست و نور
خدا است نماید از اینجهت خدا فرموده که **قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی
یحببکم الله** یعنی بگو اگر شما دوست خدا ئید متابعت کنید مرا تا خدا شما را
دوست دارد پس خدا کسیرا دوست نمیدارد مگر آنکه خود را بصفات دوست او
بیاراید و دوست خدا محمد و آل محمد است علیهم السلام پس هرکس خود را
بصفت ایشان بیاراید مناسبت بایشان پیدا کند پس چون مناسبت بایشان که حبیبند پیدا
کرد حبیب شود وخود صفت خدا شود ومعلوم است که صفت خدا فنا وزوال ندارد ومعلوم
است که صفت خدا در تعب و محنت و رنج نباشد و جمیع خیرها و کمالها از برای او
حاصل میشود پس سبب نجات ابدی ونعمت سرمدی متابعت پیغمبر صلی الله علیه وآله باشد
و خدا امر نکرده است مگر بصفات ایشان که محبوب اوست و نهی نکرده است مگر

بصفات دشمنان که مبغوض خدا هستند و خدا ایشانرا دشمن میدارد پس معلوم شد که هر کس نجات میخواهد باید خود را بصفت آل محمد علیهم السلام آراسته کند) تا اینجا از این فصل نقل میشود و بعد از این تا آخر فصل یاوه سرائی زیادی کرده و ادعا نموده که با محبت محمد ص و آل محمد هیچ معصیتی نوشته نمیشود و عقاب بر آن نیست و هیچ طاعتی لزوم ندارد و حاصل تمام فصل اینست که محمد و آل محمد مثل خدا قدیم و ازلی و ابدی هستند و خدا آنها را دوست میدارد چونکه اینها صفت خدا هستند و خدا صفت خودش را دوست میدارد و از اینجائیکه خدا اینها را دوست میدارد پس اینها عین خدا هستند و هر کس آنها را دوست میدارد متصف بصفت خدا میشود و عین خدا میشود و هیچ عذاب و عقاب و حساب ندارد و خوشی محض خواهد شد

ملاحظات بر عقاید ارشاد العوام شیخیه

ما بانتقاد این عقاید را از جمیع وجوه نمیکنم زیرا هذیان و سخن نامربوط حدی ندارد چون مبنی بر قاعده معین نیست و اگر همه را بخواهیم انتقاد کنیم باید چندین کتاب بنویسیم چونکه یگانه معجزه آقا نامربوط وهذیان گفتن است که خارج از طوق عقلاست ولکن بموارد کفر وجعل احادیث وتحریف قرآن وانکار ضروریات دین که مستلزم کفراست وپایمال کردن عبادات وترویج معاصی ومحرمات اشاره مینمائیم بفرازهائی که ذیلا مینگاریم

۱ ـ در صلوة کاتولیك راجع به عشاء ربانی ونان تقدیس و عشاء قربنه وخون و گوشت مسیح چنان مینگارد ملخصاً نان فتیر که بدست کشیش میرسد گوشت مسیح است و گوشت مسیح گوشت خداست و شرابی که بدست کشیش تقدیس میشود خون مسیح است و هر کس از آن نان بخورد گوشت مسیح خورده و هر کس که از آن شراب بنوشد خون مسیح را نوشیده و مسیح میشود و چون مسیح خداست پس هر کس که نان قربنه وشراب تقدیس بخورد خدا خورده و خدا میشود و دیگر هیچ مؤاخذه و حساب و عقابی ندارد . این خلاصه عقیده کاتولیکها در نان قربنه و عشاء ربانی اگر تفصیل آنرا بخواهید بکتاب اینس الاعلام تألیف علامه متبحر فخرالاسلام مراجعه شود که در شرح قربنه و عشاء ربانی مفصل نگاشته و گفته چون من کشیش بودم و مکرر نان تقدیس و شراب که خون مسیح است خوردم و خورانیدم مکرر خدا شدم این فاضل محترم که از بزرگترین کشیشان نصاری بشمار میرفت و در زمان مرحوم ناصر الدین شاه اختیارآبدین اسلام مشرف شد خود یکی از اجرا کنندگان عشاء ربانی بوده و اطلاعات خود را از کتب کشیشها و عملیاتی را که در زمان کشیش بودن خودش اجرا نموده مفصلا بزبان فارسی نگاشته و خلاصه این بود که ذکر کردیم

عقیده مسیحیان درباره عشاء ربانی اینست و آنچه ارشاد العوام در صفحه ۱۰۰ الی ۱۰۶ قسمت سوم جلد سوم ذکر کرده بعینه عقیدهٔ کشیشان بوده بدون هیچ تفاوتی بجز اینکه بجای نان تقدیس و شراب محبت اهل بیت ذکر کرده و مسلمانها با اینجور حرفها هیچ آشنا نیستند و این دلالت میکند بر اینکه کار رؤسای شیخیه فقط ترویج عقاید مسیحیان بود بشکل دیگری

۲ ـ در این فصل ذکر کرده که محمد و آل محمد قدیم هستند و این شرك محض است حتی خود کتاب ارشاد العوام صفحه ۱۴۵ قسمت دوم و ۱۸۱ قسمت سوم تصریح کرده که قدیم یکی است و تعدد قدماء موجب شرك است و منافی دین اسلام ولکن اینجا که آمد تصریح اولی خودش را فراموش کرد چون دروغگو حافظه ندارد و بهر حال قول بتعدد قدماء موجب شرك است

۳ ـ در عباراتی که از ارشاد العوام نقل کردیم تصریح کرده که خدا ممکن نیست که خالق و رزاق باشد چون خلق و رزق محتاج به جنبش میباشد و خدا جنبش ندارد و خلق و رزق و تکوین و سایر افعال از حقیقت محمدیه صادر شده است و خدا هیچ فعلی ندارد و این تصریح موجب کفر و شرك میباشد زیرا که خدا یهودیان را در قرآن کریم نفرین کرده و در سوره مائده فرموده: **وقالت الیهود یدالله مغلولة غلت ایدیهم و لعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان ینفق کیف یشاء**

ترجمه: یهودیان گفتند که دست خدا بسته است خشك بشود دستهای آنها و بر آنها لعن باد دست خدا باز است هر طور که میخواهد کار میکند این بود حال یهود بنظر دین اسلام با اینکه یهودیان نگفتند که خدا نمیتوانند کاری بکند بلکه گفتند خدا از روز یکشنبه تا روز جمعه مشغول خلق آسمان و زمین و حیوان و نبات و دریا و صحرا بوده و روز شنبه استراحت کرد چنانچه در اوائل سفر پیدایش توراة مسطور است و برای این قول مستحق نفرین و لعن شدند و صاحب کتاب ارشاد العوام و مشایخ او گفتند که خدا نمیتواند خلقی را خلق کند زیرا که جنبش ندارد و خلق محتاج به جنبش است پس اینها به نفرین و لعن از یهود اولی واحق هستند.

۴ ـ بعد از این تصریح رؤسای شیخیه نمیتوانند بگویند آنچه که این عقیده موافق در قرآن هست که عیسی (ع) احیاء موتی و شفای مرضی کرده باذن خدا و محمد و علی تمام خلق را باذن خدا خلق کردند زیرا که صدور معجزه بر دست انبیاء دلیل این نیست که خدا نمیتواند کاری بکند و رؤسای شیخیه تصریح کردند که

خدا هیچ کاری را نمیتواند بکند و این کفر محض است اضافه بر این صد و یك فعل یا دو فعل از پیغمبر بطریق معجزه باذن خدا موجب این نیست که تمام خلق و رزق دست پیغمبر بشود و شیخیه تصریح کردند چنانچه ذکر شد که تمام خلق و رزق دست محمد و علی و خود این شرك محض و منافی عقاید اسلامی است ولو اینکه بگوئیم خدا هم میتواند خلق و رزق بکند چه رسد به اینکه عقاید شیخیه اینست که ممکن نیست خلق و رزق از خدا صادر بشود.

۵ـ عقاید شیخیه از عقاید بت پرستان بمراحل بدتر و بشرك نزدیکتر است زیرا که بت پرستان نمیگویند که خدا خلق نکرده و رزق نمیدهد و بتان فاعل خلق و رزق هستند بلکه میگویند خلق و رزق دست خدا است و بتان واسطه تقرب بخدا هستند و شیخیه میگویند اصلا خلق و رزق دست خدا نیست بلکه دست حقیقت محمدیه ص است و خداهیچ کار ندارد و شرك اینها از شرك بت پرستان بیشتر است و خداوند متعال در قرآن کریم عقاید بت پرستانرا نقل کرده و در سوره زخرف فرمود: **و لئن سئلتهم من خلق السموات والارض لیقولن خلقهن العزیز العلیم**

ترجمه اگر از آنها بپرسید کی آسمانها و زمین را خلق کرده خواهند گفت عزیز علیم یعنی خدا آنها را خلق کرد و در آخر همین سوره فرمود **و لئن سئلتهم من خلقهم لیقولن الله فانی یؤفکون**.

ترجمه اگر از اینها بپرسید کی خلقشان کرد خواهند گفت خدا است پس چگونه سر پیچی میکنند و در سوره زمر میفرماید: **ولئن سئلتهم من خلق السموات والارض لیقولن الله قل افرایتم ما تدعون من دون الله ان ارادنی الله بضر هل هن کاشفات ضره او ارادنی برحمة هل هن ممسکات رحمته قل حسبی الله علیه یتوکل المتوکلون**.

ترجمه اگر از اینها بپرسید کیست که آسمانها و زمین را خلق کرده خواهند گفت خدا پس بگو باینها آیا میبینید کسانی را که میخوانید غیر خدا اگر خدا ضرر مرا بخواهد میتوانند ضرر را از من رفع کنند یا اگر بخواهد رحمتی بر من نازل کند میتوانند جلو رحمت الهی را بگیرند بگو باینها کافی است برای من خدا مرا از دیگران بی نیاز میکند توکل کنندگان بر خدا توکل کنند یعنی غیر او را نشناسند و در سوره لقمن میفرماید **ولئن سئلتهم من خلق السموات والارض لیقولن الله قل الحمد لله بل اکثرهم لا یعلمون**

ترجمه اگر از اینها بپرسید آسمانها و زمین را کی خلق کرده خواهند گفت خدا بگو حمد خدا را بلکه اکثر آنها علم ندارند یعنی با اینکه اعتراف دارند که

خالق آسمانها و زمین خدا است دیگرانرا میخوانند و عبادت میکنند و در سوره فاطر میفرماید: **یا ایها الناس اذکروا نعمت الله علیکم هل من خالق غیر الله یرزقکم من السماء و الارض لا اله الا هو فانی تؤفکون**

ترجمه ای مردم بیاد آورید نعمت خدا بر شما آیا خالقی هست که رزق شما را بدهد از آسمان و زمین غیر خدا نیست پروردگاری غیر او چگونه سر پیچی میکنند و در سوره اسری میفرماید: **قل ادعوا الذین زعمتم من دونه فلا یملکون کشف الضر عنکم و لا تحویلا. اولئك الذین یدعون یبتغون الی ربهم الوسیله ایهم اقرب یرجون رحمته و یخافون عذابه ان عذاب ربك کان محذورا**

ترجمه: بگو بخوانید آنهائی که پنداشتند غیر خدا آنها نمیتوانند ضرری را از شما برطرف کنند یا تغییر بدهند آنهائیکه میخواهند در خواست وسیله ما بین خودشان و خدای خودشان مینمایند و امید رحمت خدا را دارند و از عذاب خدا ترسناك هستند که عذاب خدا ترس آور است یعنی چگونه میخوانند کسانی را که خود آنها رجای رحمت الهی و بیم عذاب او را دارند و بوسائل طاعت بخدا تقرب میجویند پس باید بخوانند کسی که امید و رجاء و بیم و ترس ندارد و او فقط خدا ست و در سوره یونس میفرماید **قل من یرزقکم من السموات والارض ام من یملك السمع و الابصار و من یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی و من یدبر الامر فسیقولون الله فقل افلا تتقون ـ فذلکم الله ربکم الحق فماذا بعد الحق الا الضلال فانی تصرفون ـ کذلك حقت کلمة ربك علی الذین فسقوا انهم لا یؤمنون**

ترجمه: بگوبه (بت پرستان) کی رزق شما را از آسمان و زمین میدهد و کی است مالك شنوائی و بینائی و کی است که مرده را از زنده و زنده را ازمرده اخراج میکند و کی است که امور را تدبیر میکند پس خواهند گفت خدا است پس بآنها بگو چگونه پرهیز کاری نمیکنند یعنی غیر خدا را میخوانند پس اینست خدا حق است و بعد از حق نیست مگر ضلال و گمراهی پس چرا از خدا روگردان هستید بلی حکم خدا بر فاسقان یعنی کافران نازل شده است اینها ایمان نمیآورند خلاصه سرتا سر قرآن کریم اگر بخوانیم و احادیث مفسره برطبق آن همه دلالت صریح و نص فصیح دارند بر اینکه بت پرستان با اینکه اعتراف دارند باینکه خدا خالق و رزاق است برای اینکه به بتان یا انبیاء متوسل میشوند در رزق و ادعای تأثیری برای آنها در خلق مینمایند مستحق سرزنش و عذاب و لعن شدند و مشرك

شمرده شدند و نجس العین گشتند و جزیه که از اهل کتاب قبول شده از آنها قبول نمیشود بصریح قرآن و احادیث معتبر و صاحب ارشاد العوام بت پرستی را بمراحل از بت پرستان شدید تر کرده و بآن معتقد شده و گفته خالق و رزاق محمد و آل محمد هستند نه خدا و خدا قدرت بر خلق و رزق ندارد حال این بت پرست از تمام بت پرستان شدید تر و سخت تر و بسرزنش و لعن الهی گرفتارتر است

۶ـ میگوید اول جلوهٔ که از خدا ظاهر شده نورمقدس پیغمبرو ائمه طاهرین است و این کفری است که هیچ بت پرست و مشرکی بلکه هیچ طبیعی هم نگفته است و نمیگوید برای اینکه جلوه معنایش ظهور چیزیکه مخفی بوده مثل آتشی که درخاکستر باشد و الو میگیرد یا افتابی که در افق نمایان نبود وپیدا شود یا ماهی که در ابر محجوب بود در زیر ابر نمایان شود واگر خدا جلوه داشته باشد پس متغیر است زیرا که بی جلوه بود و بعد جلوه پیداکرد و این شرك است مضاف بر اینکه اول اگر بگوئیم لازمه آن اینست که خدا محدود باشد و قبل و بعد داشته باشد یعنی قبل از این جلوه و بعد از این جلوه و قول بمحدودیت الهی کفر و شرك است اضافه بر این اگر محمد صم جلوه خدا باشد خدا اجزاء دارد چونکه جلوه عبارت از ظهور بعض اجزاء متجلی و اگر بگوید تمام خدا ظاهر شده پس محمد صم خود خدا میشود و این شرك است بلکه انکار خداست اما سرکار آقا مقید بمعنا نیست هذیان میگوید و متوجه گفتار خود نمیشود زیرا که در همین فصل گفته است محمد و آل محمد قدیم و ازلی هستند و معنای قدیم و ازلی اینست که اول نداشته باشد و اینجا میگوید اول جلوه خدا نور پیغمبر است آری سرکار آقا مقید نیست که حرفش بدون تناقص باشد عشق هذیان گفتن دارد و بس در اینجا بخبری ضعیف استناد میکند که پیغمبر گویا فرموده است اول چیزیکه خدا خلق فرموده نور من است این خبر اولا مجعول است ثانیاً منافی قرآن است چون خدا میفرماید **هوالاول و الاخر والظاهر والباطن**

ترجمه: خدا اول و آخر و ظاهر و باطن است و هر چیزی که مخالف قرآن است بر حسب دستور پیغمبر صم و اهل بیت باید بدیوار بزنیم ثالثا عقاید از اخبار گرفته نمیشود ولو اینکه اخبار هم صحیح باشد چونکه عقاید از امور عقلیه است این مسئله اتفاق تمام علمای اسلام است باینجهت هر چیزی که در این فصل ذکر کرده و در فصل بعد و هر چیزی که در کتاب ارشاد العوام نقل کرده همه از اخبار غلات و مشرکین و مجعوله است و بر فرض صحت اخبار دلیل عقاید نمیشود و این جمله رد تمام کتاب ارشاد العوام است چونکه غیر از اخبار جعلی برای گول زدن

عوام و سوار شدن بر گردن آنها و پایمال کردن دین اسلام چیز دیگری ندارد مثل اینکه در این فصل استناد میکند به زیارت مجعوله از جعلیات غلات که گفته‌اند **السلام علی الاصل القدیم**

استدلال کرده باینکه باینکه پیغمبر صم و ائمه طاهرین صفات خدایند وکسی دوست ندارد مگر صفت خودش را قطعاً سرکار آقا با وسائل آنروزی اسب و خر خوب را دوست میداشتند پس اسب و خر صفت ایشانند و رکن رابع امروز اتومبیل شیك دوست میدارد پس اتومبیل صفت سرکار آقاست و چون صفت عین موصوفست بتصریح خود سرکار آقا پس اسب و خر و اتومبیل عین سرکار آقا است و چون اتومبیل مصنوع امریکائیان است پس سرکار آقا هم مصنوع امریکائیها است و چون سرکار آقا خود خدا است بتصریح ارشاد العوام پس امریکائیها خدا درست میکنند بعد از اینکه گفت هر کس صفت خود را دوست میدارد استدلال کرد بفقره دعای مجعول که **لاحبیب الاهو و اهله** یعنی حبیب خدا نیست مگر پیغمبر و اهلش بنا بر این اگر سرکار آقا را تصدیق کنیم باید بگوئیم که خدا ملائکه کروبیین و مقربین و ملائکه عرش و اسرافیل و میکائیل و جبرئیل و عزرائیل و انبیاء مرسلین و عباد صالحین همه را دوست ندارد و قرآن دروغ گفته است که **ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین** در سوره بقره

ترجمه: خدا دوست دارد توبه کنندگان و طهارت کنندگان را **ان الله یحب المحسنین** در همان سوره **و ان الله یحب الصابرین** در سوره آل عمران

ترجمه: خدا دوست دارد صبر کنندگانرا چون دعائیکه سرکار آقا نقل میکند میگوید خدا دوست ندارد مگر محمد صم و اهلش را بنا براین خدا رکن رابع را دوست ندارد پس ایشان چه میگوید

۸ـ بر اساس باطل باطل دیگری بنا کرده و گفته چون صفت خدا هستند پس ازلی هستند اولا صفت خدا نیستند ثانیاً قول بازیست غیر خدا کفر است ثالثاً بنا بر این استدلال میگوئیم چون سرکار آقا خر را دوست دارند پس خر صفت اوست و خر عین اوست هر خوراکی که خورده خر خورده و هر کاریکه کرده خر کرده و در خواب که با زنش خوابیده خر خوابیده و اولادیکه از او متولد شدند کره خرند چون تمام شئون موصوف در صفت است بر حسب ادعای خود شان

۹ـ سرکار آقا فرموده است که معنای آنکه ازلی باشند آنست که ایشانهم دائم و باقی میباشند و هلاکت در وجود ایشان راه ور نیست انتهی

گویند اهالی قزوین شتری دیدند نشناختند همه جمع شدند و حیران و سرگردان

ماندند چاره منحصر بفرد شد که از ده خو (کدخدا) بپرسند ایشان بعد از تأمل زیادی گفت. اله بو بلبله یعنی بله این بلبل است تمام اهل قزوین خوشحال شدند و برای کدخدا کف زدند و اظهار شادمانی نمودند اما کدخدا شروع کرد بگریه گفتند چرا گریه میکنی گفت گریه میکنم که اگر بمیرم کی حل مشکلات برای شما بنماید فعلا دو اینجا شاید بعد از این جمله سرکار آقا هم گریه کرده که مشکلات را بعد از او برای سلسله جلیله شیخیه کی حل خواهد کرد اما چشمش بآقازاده ها روشن است.

عرب صحرائی نعل اسبی پیدا کرده در اواسط جزیرة العرب در قدیم نعل نمی شناختند گرد آمدند دست بدست هیچکس نفهمید نزد شیخ طایفه بردند آنهم نفهمید پسری داشت نعل را در دست گرفت گفت این ماهی است پیر شده افتاده زمین همه هلهله کردند و اظهار شادی نمودند و پدر فریاد زد بخدا قسم من باو یاد ندادم این علم خدادادی است البته سرکار آقا هم علم خدادادی دارند یا بقول خودشان علم لدنی که اینطور معنا میکنند و افتخار مینمایند میفرمایند ازلی معنایش اینست که اینها هم مثل خدا باقی و دائم میباشند و نمیفهمند که این دوام و بقاء معنای ابدی است نه معنای ازلی و معنای ازلی آنست که همیشه بوده و اول نداردو معنای ابدی اینست که همیشه خواهد بودو انتها ندارد وبا این معلومات میخواهند دین درست کنند و دین اسلام را پایمال نمایند و باین اکتفا نکرده و بادله محرفه و مجعوله استدلال بر ازلی بودن اینها کرده وگفته با وجود این محتاج بخدا یند و خدا خالق ایشانست پس معنای ازلی بودن ایشان اینست که خدا ایشانرا خلق کرده و همیشه هستند و دیگر فانی نمیشوند و هستی اول و آخری نیست این فرمایشات سرکار آقا (ده خو قزوین) نمیدانند که ازلی خالق نمیخواهد و این تفسیری که کرده معنای ابدی است و با اینکه میگوید خدا خالق ایشانست میگوید هستی اول و اخری ندارد پس این چه خلقتی است خودش گفت مخلوق است و خدا خالق و گفت اینها اول جلوه خدا است و باز میگوید اینها هستی خداو هستی اول و آخر ندارد. خوانندگان خیال نکنند که کسی بایشان یاد داده علم خدادادی است علم لدنی است و باید دانست که قول بازلیت ائمه با اینکه میگوید عین خدا هستند و اول و آخر ندارند و باز میگوید مخلوق هستند این ادعاها عین ادعاهای نصاری در باره مسیح است که میگویند مسیح از جهت لاهوتیت قدیم و ازلی و خالق است و از جهت ناسوتیت حادث و مخلوق است و منافات ندارد و ترویج این عقیده دلیل علمی است

بر اینکه رؤسای شیخیه کشیش بودند فقط اسم مسیح را بنام حقیقت محمدیه برای گول زدن مسلمانها تغییر دادند اضافه بر این بچه قاعده و طبق کدام اصطلاح و بچه قانون ذات را صفت قرار داد محمد ص و آل محمد جواهر و ذوات هستند چگونه عقل ایشان قبول کرد که آن افراد متعدد یکی هستند و ذات و صفت جوهر هست:

۱۰ - برای ازلی بودن محمد ص و آل محمد بآیه شریفه **کل شی هالك الا وجهه** استدلال کرده و گفت همه چیز هالك است مگر محمد و آل محمد چون آنها وجه خدا هستند و هلاك ندارند این فرمایش آقاست از ایشان میپرسیم خدا هلاکت دارد یا نه اگر بگوید خدا هلاکت دارد و فقط وجه او باقی است که محمد و آل محمدند استحکام ایمان ایشان معلوم میشود که تا چه اندازه بکفرحاضر است و اگر بگوید خدا هم هلاکت ندارد پس تفسیریکه کرده غلط و دروغ است چون بنا بر تفسیریکه کرده فقط محمد و آل محمد باقی هستند و غیر از ایشان حتی خدا هالك است و اگر بگوید وجه خدا عین محمد و آل محمد هستند پس هلاك ندارد کفر او مسجل و مستحکم میشود زیرا کفری بالاتر از این نیست که بگوئیم محمد و آل محمد خدا یاانند و خدا عین آنهاست از این مقدمه معلوم میشود که سرکار آقا نه معنای عربی میداند و نه تفسیری دیده و نه منطق و عقل سرش میشود معنای آیه شریفه بر حسب مدلول الفاظش و بر طبق گفتار تمام مفسرین مگر مشایخ ایشان از غلات کفار اینست که هر چیز هالك است مگر خدا زیرا در لغت عرب و تفسیر بر طبق آن وارد است **وجه الشیئی نفسه** وجه هر چیز نفس خودش وبرای تکریم تعبیر بوجه میشود ووجه هرچیز نفس همانست و نظیر آن در سوره رحمن که میفرماید **و یبقی وجه ربك ذوالجلال والاکرام** و در سوره بقره میفرماید **و اینما تولوا فثم وجه الله** یعنی بهر سو که متوجه میشوید خدا آنجاست و از خدا تکریماً و جه خدا تعبیر کرده و این نظیر **و اصطنعتك لنفسی** نفس خدا عین خدا غیر خدا نیست با این تحریفی که در آیه شریفه کرده بنا بر تفسیری که ایشان کرد آیه دلالت بر ازلیت است نه ابدیت و ایشان بر ازلیت باین آیه بر حسب تفسیر خودش استدلال کرد چون فرق ما بین ازلیت و ابدیت نمیداند و بعد از این بلا فاصله به زیارت مجعوله استدلال کرد **السلام علی الاصل القدیم** که بر فرض صحت این زیارت دلالت بر ازلیت میکند به بر ابدیت عکس آیه و ایشان خیال میکنند که مدلول اینها یکیست که در عرض هم آورده و تفسیر کرده اصل قدیم را باینطور (یعنی سلام بر اصل باقی دائم قدیم) در صورتیکه باقی و دائم یك معنی و قدیم معنای دیگری و ایشان فرق ما بین این دو را نمیداند اضافه بر این بر فرض صحت این زیارت جملی دلالت ندارد نه برازلیت

نه بر ابدیت زیرا که قدیم باصطلاح حکما معنای ازلی دارد و لکن این اصطلاح حادث است بعد از زمان مأمون عباسی میان مسلمانها متداول شد و قدیم بلغت عرب اطلاق میشود بر چیزیکه اندك زمانی بر آن گذشته است ولو شش ماه چنانچه در آیه کریمه و القمر **قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون القدیم** در سوره یس مراد از قدیم خوشهٔ که بر آن شش ماه گذشته باشد و حمل لغت عرب بر اصطلاح حکما ناشی از جهل محض و بی علمی سرکار آقاست.

و باز به حدیث جعلی دیگری که رجب برسی غالی مشرك یهودی، و الاصل ذکر کرده استناد نموده که حضرت امیر فرمودند **انا صاحب الازلية الاولیه** این حرف از فرعون هم تراوش نکرده چه برسد به سید موحد ین امیر المؤمنین و بعد از این متنا قضات را ذکر کرده و گفته پس خدا خالق ایشان هست آنها صفت خدا هستند ازلی و ابدی هستند و باین تناقض اعتناء ننموده و نفهمیده که مخلوق ضد ازلی و ازلی ضد مخلوق است و گفت در تفسیر ازلیت محمد و آل محمد صع هستی اول و آخری نیست و بعد تکرار کرد که آنها صفت خدایند و عین محبت خدایند بلکه خود خدایند و هر که محبت آنها را دارد خدا میشود مانند گفتار نصاری هر که نان و شراب تقدس را بخورد خدا میشود نامربوطها را بهم بافته که در نقل عین عباوتش خوانندگان میخوانند و نقل عبارت ما را از انتقاد و اعتراض بی نیاز خواهد کرد و به بقیه صفحه ۱۰۰ قسمت سوم ارشادالعوام مراجعه شود فقط راجع به قسمت محبت که ادعا نموده است اگر کسی محبت علی داشته باشد هیچ گناهی بر او نوشته نمیشود نکته را میخواهم متذکر بکنم و بگویم سخن ایشان بر خلاف موازین اسلام و رد بر قرآن و انکار ضرورت دین است و هر سه موجب کفر است اما مخالفت این ادعا با موازین اسلام برای اینست که ثابت شده در شرع و بر طبق آن احادیث مستفیضه هست که ایمن شدن از عذاب الهی برای اشخاصیکه ظاهراً گنه کار نباشند و یاس از رحمت الهی برای گنه کاران از جمله معاصی کبیره است و ایشان مرتکب چنین معصیت شده است با موازین اسلام مخالفت نموده است زیرا موازین اسلام حکم میکند که انسان چه گنه کار باشد چه غیر گنه کار همیشه بین خوف و رجاء یعنی ترس و امید باشد و اما مخالفت با قرآن کریم برای اینست که یهود و نصاری گفتند ما پسران خدا و دوستان خدا هستیم و ما را عذاب نخواهد کرد و قرآن کریم ردآنها نموده در سوره مائده فرمود **وقالت الیهود نحن ابناءالله واحبائه** تاآخرآیه که ترجمه اش اینست یهود و نصاری گفتند که ما پسران خدا و دوستان او هستیم بگو پس چراخدا بگناهان خودتان عذاب میکند بلکه شما مثل سایر بشرید که خدا خلق کرده وخدا میآمرزد هر کس که بخواهد از مستحقین آمرزش وعذاب

میکند هر کس که بخواهد از مستحقین عذاب و خدا بهمه چیز تواناست ومسلمانان صدر اسلام همان خیالیکه یهود و نصاری داشتند و تصور نمودند بعد از اینکه مسلمان شدند دیگر خدا اینها را بر گناه عملی عذاب نخواهد کرد خدا آنها را در سوره نساء رد کرد و فرمود **لیس باما نیکم ولا امانی اهل الکتاب من یعمل سوء یجز به ولا یجد له من دون الله ولیاً ولا نصیرا**

ترجمه نه بر طبق آرزوی شما و نه بآرزوی اهل کتاب هر کس که عمل بدی میکند مجازات آن عمل را خواهد دید و کسیرا یار و یاوری غیر از خدا نخواهد دید و در این آیه کریمه رد کرده کسانیکه خیال میکنند حضرت رسول صع یا غیر حضرت رسول صع جلو عذاب الهی خواهد گرفت و فرمود امور بسته به عمل است اگر کسی گناه کند مستحق مجازاتست و یار و یاوری غیر خدا ندارد و اگر حضرت رسول یا ائمه شفاعت کنند بسته باذن خداست تا خدا نخواهد شفاعت نخواهند کرد ممکن است شفاعت کنند و ممکن است شفاعت نکنند پس همیشه مابین ترس و امید باید بود اما سرکار آقا میفرماید هیچ ترسی نیست هر گناهی که انسان در دنیا بکند اگر محبت داشته باشد بطور قطع عذاب نخواهد شد و خداوند متعال در سوره زلزال میفرماید: **و من یعمل مثقال ذرة خیراً یره ومن یعمل مثقال ذرة شراً یره**

ترجمه هر کس که بقدر سنگینی یك ذره خیر در دنیا بجا آورد در آخرت میبیند و هر کس که مقدار سنگینی یك ذره شر در دنیا عمل کند در آخرت خواهد دید لکن سرکار آقا چه اعتنا بقرآن دارد شیفته مثل خودش میباشد درخت و زمستان ولو اینکه آن مثل نامربوط و بی معناست آن مثل را بر قرآن مقدم میدارد و اما ضروری دین برای اینکه استحقاق عذاب و مجازات در آخرت برای گناهکاران از ضروریات دین اسلام است و آقا منکر استحقاق عذاب در آخرت هست پس از این سه جهت سرکار آقا کافر شده جهات کفر که در این عقاید ملاحظه میشود بسیار زیاد است فقط ما چند جهت را ملخصاً از آن ذکر میکنیم.

۱ ـ قول به جلوه های خدا
۲ ـ قول بازلیت و ابدیت محمد و آل محمد صع
۳ ـ قول باستناد تمام حوادث در کون و تدبیر و خلقت بآنها
٤ ـ قول باتحاد آنها با خدا
٥ ـ قول بعدم امکان استناد حوادث بخدا
٦ ـ قول بعدم استحقاق عذاب و عقاب بر ترك واجبات و ارتکاب محرمات

در این عقاید برای اینکه عوام را گول بزنند گفته است که مخلوق هستند و معنای مخلوق بودن آنها چنان تفسیر کرده است که جلوه خدا و منافات با ازلیت و قدم و ابدیت اینها ندارد این حرف را زده فقط برای گول زدن عوام و تثبیت و ترویج عقاید مسیحیان نسبت بلاهوتیت و ناسوتیت مسیح که گفتند با اینکه مسیح ابن الله و عین خدا است از جهت ناسوتیت مخلوق است و منافات ندارد با اینکه ازلی و ابدی هست مخلوق هم هست و این معنی را بیشتر در احوال رکن رابع توضیح و تصریح داده و گفته رکن رابع همین خدا وبنده خدا ست چون در عقیده برکن رابع مطالب دیگری هم ذکر کرده بطور اشاره آنها را ذکر میکنیم و عنوان مستقلی برای آن افراد مینمائیم .

رکن رابع بعقیده شیخیه

برحسب تصریحات ارشاد العوام

در قسمت اول و دوم ارشاد العوام تصریح کرده است که خدا ممکن نیست که خالق و رازق باشد و خلق و رزق و سایر افعال مستند بحقیقت محمدیه و خدا از کار معزول است و حقیقت محمدیه نور خدا عین خدا و صفت خدا هست، قدیم و ازلی و ابدی و منزه از مکان و زمان و عین و کیف وتمام صفات مخلوقین میباشد و معذلك مخلوق خدا هست چون رخساره خدا و اول جلوه خدا ست و درقسمت چهارم راجع برکن رابع تصریح نموده است که رکن رابع عین خدا میباشد و بنده خدا و این تصریح مبنی بر آنچه توضیح دادیم راجع بعقیده مسیحیان در باره ناسوتیت و لاهوتیت مسیح (ع) میباشد

چون راجع برکن رابع عقاید دیگری دارد ما عنوان مستقل در این فصل برای آن ذکر کردیم .

آنچه در کتب شیخیه مذکور است ملخصاً نقل مینمائیم شیخیها معتقدند که خدا رکن اول دین و آن معبود پیغمبر است لا غیر و پیغمبر رکن دوم و آن معبود امام است و امام رکن سوم و آن معبود رکن رابع است و شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی و حاجی کریمخان کرمانی و اولادش رکن رابع هستند و حقیقت محمدیه که پیغمبر و ائمه و رکن رابع فی الحقیقه یکی هستند ولو اینکه بحسب ظاهر متعدد ند و در مخاطبات حاجی کریمخان بسید کاظم رشتی خطاب الوهیت آمده است و در مراسلاتی که بایشان نوشته است چنان سید کاظم را مخاطب مینماید و میگوید **الها معبودا مسجودا انت ربی و انا عبدك** و امثال این

خطابات تمام اینها را فاضل کرهرودی در کتاب دار الاسلام نقل کرده طالبین به آن کتاب مراجعه نمایند . چون این کتاب فقط مبنی بر انتقاد کتاب ارشادالعوالم شیخیه میباشد ما بکتب دیگر استناد نمیکنیم و فقط آنچه در کتاب ارشاد العوام ذکر کرده در اینجا نقل مینمائیم •

در صفحه ۱۱۰ و صفحه ۱۱۱ قسمت دوم ارشاد العوام رکن رابع را بر پیغمبر و امام برتری داده و قول رکن رابع را بالاتر از قول پیغمبر و امام دانسته و حاصل گفتارش اینست که پیغمبر و ائمه مربیان عالم بودند در سن کودکی وشیرخوارگی ورکن رابع مربی عالم هست درسن نزدیك بلوغ و تمرین و عالم در سن شیرخوارگی قابلیت حرفهای بلند و پر معنی نداشت و پیغمبر و ائمه علیهم السلام نگفتند مگر چیزیکه مناسب سن کودکی بزبان کودکی است اما در زمان حاجی و سید و شیخ عالم ماهیت پیدا کرد و سخن بلند تر و حرفهای مغز دار تر و گفتار بالا تر از گفتار پیغمبر و ائمه بزبان حاجی و سید کاظم رشتی و شیخ احمد احسائی جاری شد در صفحه اول قسمت چهارم گفته (باب اول در معرفت احوال نجبا و نقبا و شرح فضایل و مقامات ایشان و لزوم محبت و معرفت و طاعت ایشان بر زمره موالیان) و در اینجا محبت و طاعت و معرفت نجبا و نقباکه رکن رابع میباشد بر زمره موالیان واجب دانسته و در صفحه دوم گفته است (مدار عالم و نظم و عیش بنی آدم بر وجود شریف ایشان است) یعنی وجود رکن رابع و در همین صفحه گفته (که معرفت ایشان از ارکان دین و قوائم شرع معین است و در میثاق عهد بولایت و طاعت ایشان قرار گرفته شده است) ومعرفت رکن رابع از ارکان دین و قوائم شرع مبین قرار داده و عهد و میثاق در ازل بر آن گرفته شده و در صفحه چهارم قسمت چهارم گفته (و این رکن از اصول دین ترا که من باین ده دلیل ثابت میکنم انکار میکنی) و در همین صفحه گفته است (این خلق منکوس هزار و ده سال است در جاهلیت غیبت مانده و بهوی و هوس خود نشو و نما کرده اند بر من است که نصیحت و خلوص را پیشه و صدق و صفا را اندیشه نمایم و مر حق را بیان نمایم) و خود را در این سخن اهل رشاد دانسته و علمای مسلمین از اول غیبت تا زمان خودش در ضلالت و گمراهی و در صفحه ۹ این قسمت چنین گفته است

(فصل بدانکه این مطلب هم در طبایع مردم مجبول است و این را بالفطره میدانند که حاکم هزار سال قبل بکار امروز نمیآید و امر عالم بحاکم گذشته از دنیا رفته منضبط نمیشود و این خلق مختلف الطبع باینکه یکوقتی حاکمی در دنیا بوده

مجتمع نشوند و حاکم در دنیا مثل روح است در تن و تن امسال استقرار نگیرد باینکه صد سال قبل روح داشته و زنده بود و اخلاطش مجتمع نشوند و بدنش صحیح نماند و حاکم در بدن ملك مانند روح است در ملك بدن چنانکه پیش فهمیدی تا اینکه در صفحه ۱۰ همین قسمت گفت (و همچنین این ملك دائماً باید حاکمی حی در آن قائم باشد و تدبیر ملك و عباد و بلاد را نماید پس نتوانند بود که بشرع نبی سابق یا بولایت ولی سابق مردم زیست کنند پس بهر عصری ولیی قائم است و باحوال رعیت خود عالم و تدبیر امر ایشانرا مینماید) و در صفحه ۱۱ و ۱۲ این معنی را تأکید کرده و گفته که امام غایب مثال پیغمبر مرده است و کفایت نمیکند و حاکم حاضر ضروری است و غرض از این گفتار اینست که اثبات لزوم وجود رکن رابع بنماید بدلیل اینکه شریعت پیغمبر کافی نیست و امام غایب فایده ندارد و حاکم قبل قدرت تدبیر زمان بعد نخواهد داشت پس باید رکن رابع باشد و در این گفتار انکار کرده فایده شریعت اسلام و بقاء حلال محمد و حرام محمد تا روز قیامت و از دین اسلام خارج شد و بیر مخالف مذهب شیعه شد و انکار فایده صاحب الزمان کرد و در صفحه ۱٦ چنان گفته است (پس آنجماعت که عالم مسخر ایشان شده است بهر نحو که بخواهند در عالم تصرف کنند و همه محکوم بحکم ایشان باشد و ایشان حاکم و فرمانروا در کل و بر کل باشند) این سخن را بعد از هذیان زیادی گفته و بعد از آن هذیان بسیاری بدون هیچ دلیل و منطقی بکار برده و میخواهد مدلل کند که تمام عوالم و آسمان و زمین مسخر رکن رابع است و رکن رابع متصرف در آسمانها و زمین است و در صفحه ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ این قسمت طعن بر علمای امامیه بسیار نموده و تملق زیادی از ناصرالدین شاه در مدیحه سرائی او کرده و گفت در اول صفحه ۲۸ همین قسمت (بقوت اصول وفقه داده میشود و اگر ایشان (یعنی علمای شیعه جواب میدادند غالب مسائل مشکله حکما و فلاسفه لا ینحل نمیماند تا ما بیائیم و بنور امام عصر عجل الله فرجه آنها را حل کنیم ولی عجالتاً اتفاق فی الجمله که علما دارند در قدح شیخ مرحوم و سید مرحوم ومن محروم است) و در صفحه ۲۹ چنین گفته است :

(تا اینکه ما آمدیم و بهمت اولیای دین اساس ایشان رامنهدم کردیم) تا اینکه گفت (تا اینکه ما آمدیم و بنیان علم کلا مرا منهدم کردیم) تا اینکه گفت (پس بغیر از علمای ظاهری باید در هر عصری علمائی باشند که چون بر دین حادثه وارد آید بتوانند از عهده حادثه بر آیند و البته خدا و ند در حکمت مدنیه

عالم و بنی آدم اخلال بچنین امر عظیمی نخواهد کرد وچون بعد از این آیات و اخبار برصدق این مطالب ایراد کنیم خواهی دانست که ما راست گفته ایم وخداوند عالمرا خالی نمیگذارد) •

و بعد از این آیاتی و اخباری نیاورده که دلالت بر رکن رابع بکند فقط غرض ایشان از این یاوه سرائیها اثبات لزوم رکن رابع و ادعای اینکه خودش رکن رابع میباشد و بنا بر اینکه رکن رابع متصرف در آسمان و زمین و تمام خلق است چنانچه سابقاً تصریح کرد جناب حاجی خان متصرف درتمام خلق و مالك رزق و خالق آسمانها و زمین است و طعن بعلمای شیعه کرده و آنها را مذمت نموده و گفته که از عهده حل یك مسئله نمیتوانند بر آیند و اینهمه مذمت که بعلمای شیعه کرده برای اینکه بگوید که شریعت سابق کافی نیست و ولی غائب فائده ندارد و علما حل اشکال را نمیتوانند بکنند پس رکن رابع لازم است و آن خودش و دو شیخش میباشد ولکن در اینجا حرف سابقش را فراموش کرد چونکه سابق گفته است که امام غائب فائده ندارد و در اینجا گفته است ببرکت امام زمان ایشان حل اشکال میکنند و ثابت نموده که امام زمان فایده دارد و برکت وجودش موجب شد که حاجی خان توانست حل اشکالات را بکند و باین تناقض میخواهد دین تازه درست کند

و در صفحه ۳۹ این قسمت تصریح کرده که علم رکن رابع درسی و کسبی نیست بلکه خدا دادی و بدون درس تحصیل میشود و ادعای نبوت کرده و گفته قبلا رکن رابع نبود و در این ایام ظاهر شد و مقامی بالاتر از نبوت برای خود وسید رشتی و شیخ احمد قائل شده و در صفحه ٥٤ همین قسمت بعد از اینکه سخن از جنیان آورده و گفته روح چراغ باشد و جن مردنگی اول و جنی مردنگی دوم و مردم مردنگی سوم تا گفت (اگر انصاف دهی میدانی که جز مشایخ ما احدی باین قسمتها بر نخورده و نفهمیده و قبل از این عاصی مشایخ ما هم شرح نفرموده اند وزمان را این اقتضا نبوده) وباین عبارت رکن رابع را بمشایخ خود تخصیص داده و خود را بر مشایخ خود برتری داد که شرحی را که آنها نکرده اند او کرده است و حاصل شرحی که گفته بعد از این عبارت بلا فصل اینست که فیض و خلق از خدا بخلق اول که محمد (ص) باشد رسیده و از محمد (ص) بخلق دوم که ائمه میباشند رسیده و از ائمه بخلق سوم که رکن رابع یعنی خودش ودوشیخش رسیده و از رکن رابع به سایر خلایق و مردم پس خدا خالق محمد ومحمد خالق ائمه و ائمه خالق رکن رابع و رکن رابع خالق آسمانها و زمین وسایر مخلوقات

میباشند و در صفحه ۷۸ این قسمت خدا را چراغ و پیغمبر را مردنگی اول و امام را
مردنگی دوم و نقبا را مردنگی سوم و نجبا را که رکن رابع است مردنگی چهارم
قرار داده و گفته که انبیاء اوصاف علی هستند و خدا را شناختن یعنی علی را
شناختن و استناد بحدیث غلاة نموده و گفته خدا به پیغمبر گفته اگر تو نبودی
افلاك را خلق نمیکردم و اگر علی نبود ترا خلق نمیکردم و گفته مراد از افلاك
علی است و در صفحه ۸۸ عمل بقول و فتوای علمای ظاهر یعنی علمای شیعه و فقهارا
باطل و باین سبب رکن رابع را واجب دانسته و در صفحه ۹۵ همین قسمت طعن
بفقها و علما کرده و عمل بقول آنها را جایز ندانسته بناء علیه رکن رابع لازم
است که عمل بقول او بشود و همچنین در صفحه ۱۰۷ همین قسمت علم و ریاست را
برکن رابع تخصیص داد و رجوع بکلیه علمای فقه و نحو و رجال و اصول و کلام
و تفسیر و سایر علوم را باطل و فقط رجوع بخود و مشایخ خود که علم را بدون
تحصیل و درس دریافتند واجب دانسته و در صفحه ۱۳۲ این قسمت در اوصاف رکن
رابع گفته است که از برای ایشان اوصافی است که نه من میتوانم بگویم
و نه مردم میتوانند بشنوند و نتیجه در صفحه بعد گرفته و گفته رکن رابع
سبب حیات و بقاء عالم است واگر رکن رابع نباشد همه عوالم مضمحل میشود
ودر صفحه ۱۶۸ این قسمت چنین گفته است (و نجبا یعنی رکن رابع کسانی هستند که
در سیر خود از عالم اجسام گذشته اند و عالم مثال و عالم ماده و طبیعت را قطع
کرده بعالم نفوس پیوسته اند و چشم نفسانی ایشان باز شده و مطلع برعلوم و رسوم
شده و حقیقت علوم برای ایشان منکشف گردیده و صاحب نقطه علم که امام (ع)
میفرماید **العلم نقطة کثرها الجهال** شده اند و زمام علوم در دست ایشان آمده
است و هرگونه بخواهند در علوم تصرف میکنند و علم هر چیزی را از هر چیز
استخراج میتوانند کرد و جمیع اصحاب علوم محتاج باو یند) این مقام را که برای
رکن رابع ادعا کرده و رکن را بمرتبه انبیاء و ائمه رسانیده هیچ دلیل بر آن
اقامه ننموده فقط محض یاوه سرائی وغلو درباره رکن رابع است و درصفحه ۱۷۰
همین قسمت چنین گفته است (پس فرق ما بین این شخص و سایر علمای ظاهره آن
باشد که علمای ظاهره رؤیت حقایق را نکرده اند نه قلیل و نه کثیر و از عهده
یك مسئله هم برون نمیآیند و این شخص نجیب رویت آنچه میداند کرده و استدلال
بر آن میتواند کرد چنانچه گذشت و باقی را میتواند استنباط کند و بر حقیقت آن
مطلع گردد پس چون شخص باین مقام رسید او نجیب جزئی باشد و اما نجیب کلی
او هم در مقام نفس است عالم است باطراف علوم بالفعل واز او فوت نیست مسئله

الا ان یشاء الله و عالم است بهر علمی) و در این عبارت میخواهد جمیع علوم
را منحصر کند برکن رابع و بگوید جمیع علمای اسلام از عهده یك مسئله برنمیآیند
و دلیل جز یاوه سرائی بر آن ندارد
و در ۱۸۹ این قسمت چنین گفته (حال از جمله تکالیف یکی معرفت شخص نقباست
و شخص نجبا که الی الان مخفی بوده و خداوند صلاح در ابراز آن ندانسته است)
تا گفت (تکالیف اصحاب باطن زیاده است و بنیه اهل ظاهر را طاقت آن نیست)
و در این عبارت تصریح کرده است که رکن رابع تاکنون نبوده و بعد آمده و خلق
از عهده تکالیف رکن رابع برنمیآیند
و در صفحه ۱۹۲ چنین گفته :
(و بفهمند که کمال در این نیست که از انسان خارق متعارف و معتاد سر زند)
و دراین عبارت چون مقام رکن رابع را بدرجه امامت ونبوت والوهیت رسانیده وترسیده
نبادا کسی مطالبه معجزه بکند انکار صدور معجزه نموده و گفته کمال در این نیست
که از انسان خارق عادت سرزند و میخواست مردم بدون دلیل و معجزه محض ادعا این
مقامات را برای رکن رابع تصدیق و اعتراف کنند
و در صفحه ۱۹۹ چنین تصریح کرده که زمان مقتضی ظهور رکن رابع بطور عموم
نیست و بطور خصوص برای بعض افراد ظاهر شده است وباین ادعا میخواهد جلو اعتراضی
بگیرد که نبادا کسی بگوید که اگر رکن رابع دارای آن مقامات باشد پس چراعموم
مردم باو ایمان نیاوردند
و در صفحه ۲۰۵ چنین گفته است (پس طاعت و معرفت ایشان بالذات لازم است مانند
آنکه طاعت و معرفت امام (ع) بالذات لازم است) و در اینجا طاعت و معرفت رکن
رابع مثل طاعت و معرفت امام (ع) واجب دانسته است
ودر صفحه ۲۰۶ معرفت رکن رابع لازمتر و واجب تر ازمعرفت توحید و نبوت وامامت
قرار داده و چنین گفته (بدانکه مضامین این باب مشکلتر از جمیع اصول دین و جمیع
فروع دین است و آزمایش بزرگ خدا است و غرض از کل همین است و دیگر خدا
را حاجتی بخلق و اعمال خلق نبوده و نیست و بدانکه مضمون این باب افضل از اقرار
بتوحید و نبوت و امامت و بزرگان شیعه است و افضل از نماز و روزه و زکوة و
خمس و حج و جهاد در راه خدا است بمال و جان و فرزند و عیال و عمل باین باب
امری است و حسنه ایست که هیچ گناه بآن ضرر ندارد و ترک آن سیئه ایست که هیچ
ثواب با آن منفعت ندارد و علت غائی ایجاد است و سبب تعمیر بلاد و معاش و معاد
عباد و عمل کننده بآن از کبریت احمر کمتر است و می بینم جمیع اهل زمان را اتفاق

کردند بر ترك این فریضه بزرك) این عبارت در اواخر قسم چهارم که در خصوص رکن رابع نگاشته آمده و در آن تصریح کرده است که اعتقاد بر کن رابع از اعتقاد بخدا و پیغمبر و ائمه بالا تر است و با معرفت رکن رابع هیچ گناهی عقاب ندارد و عمل هیچ حسنهٔ و صلاحی ضرورت ندارد و باین وسیله میخواهد دو رکن اهم دین اسلام که ایمان و عمل صالح میباشد از بین ببرد و معرفت رکن رابع بجای تمام اینها بگذارد و در صفحه ۱۳ قسمت دوم تصریح کرده است که معرفت رکن رابع از معرفت توحید و نبوت و امامت بالا تر است ومنکر رکن رابع از منکر توحید و نبوت وامامت بدتراست و رکن رابع در خلقت مقدم و در ظهور موخر است باین وسیله بتی در مقابل خدای قاهر قادر تراشیده وآنرا عبادت کرده ومعرفت او را بر معرفت پیغمبر ص و امام (ع) مقدم داشته و چنین بت پرستی تاکنون از احدی قبل از صاحب ارشادالعوام و دو شیخش مشاهده نشده و حاصل آنچه ذکر کرده و ما نقل کردیم اینست که شریعت پیغمبر بدرد مردم امروز نمیخورد صاحب‌الزمان که غائب میباشد فایده ندارد و حاکم هزار و سال پیش در این عصر نمیتواند حکومت کند و علماء بدرد بشر نمیخورند و عمل باقوال آنها با ظلمست لذا رکن رابع لازم آمد و رکن رابع قبلا نبود چون اهل عالم لیاقت نداشتند و در عصر خودش عالم لیاقت پیدا کرد و رکن رابع که شیخ‌احمد و سیدکاظم و خودش میباشد پدید آمدند و سخنی بالاتر از سخن پیغمبر و ائمه آوردند و رکن رابع اگرچه درظهورموخراست درخلقت مقدم است ومعرفت اوافضل ازمعرفت‌خدا و پیغمبروائمه و اونور خدا وصفت خدا وجلوه خدا وخود خداست زیرا که دوجهت داردیك جهت مخلوقیت و باینجهت بنده و مخلوق است و یك جهت جلوه خدائی و لاهوتیت و باینجهت‌خالق‌ورازق ومدبر مقدر ومالك آسمانها و زمین وکل‌موجود است ومعبودخلاق میباشد و این همین عقیده مسیحیها درباره مسیح است و تصریح کامل باین معنی در کتاب ارشاد العوام کرده و برای آن عنوان مستقلی ذکر میکنیم که احدی در کفر و زندقه و الحاد و شرك صاحب ارشاد العوام و متابعت او از مسیحیان و کشیش بودن مشایخ او شک نکنند زیرا که بهترین دلیل آن دلیلی است که علمی میباشد و بواسطه نقل عبارات او دلیل علمی محسوس مشاهده میشود که سخن ایشان عین حرف کشیشان میباشد نهایت اسم مسیح را حذف کرده و اسم رکن رابع را بجای آن ذکر نموده

رکن رابع عین خدا و بنده خدا بعقیده صاحب ارشاد العوام

در صفحه ۸ قسمت چهارم چنین گفته است بعین عبارت (و اگر گوئی که چرا خداوند خود در همه مراتب برای خود جلوه نکرده است و خود را بخلق ننموده

است بطوریکه خلق او را به بیند و از او بشنود و خود حاکم و فرمانروا باشد و حاجت بدیگری نباشد از برای این سخن دو جواب است یکی عوامرا و یکی خواص را اما عوام را گویم که خداوند متغیر و متبدل نشود و قدس ذات او مانع است از آنکه دیده شود - و جوابیکه متکلمین و حکما دادند برای محال بودن رؤیت خدا و جوابیکه در قرآن و احادیث در اینخصوص آمده ذکر کرد - و گفت و این جوابی است علمی برای اهل علم که عوامند و اما جواب خواص گویم حالهم مطالب تو بر آمده و خواهش تو موجود گشته است و همان حاکم ظاهر تجلی خداوند است در عالم تو و اگر از سنخ تو نباشد تو او را ادراك نمیکنی و اگر از عالم تو باید باشد اینك در عالم تو آمده است و دست دعا بر آر و حاجت خود را برخواه اینست که علی ابن الحسین (ع) فرمود که مائیم ظاهر خدا در میان شما ما را اختراع کرده است از نور ذات خود و مفوض کرده است بما امر بندگان خود را و در خطبه غدیر و جمعه حضرت امیر (ع) میفرماید در صفت پیغبر ص که خدا او را واداشت در مقام درهمه عوالم خود در ادا کردن امرهای ایجادی و امرهای تشریعی چرا که مطلق فرموده است زیرا که خدا را بصیرتها ادراك نمیکرد و اوهام و افکار احاطه باو پیدا نمیکرد وظنون پنهانی او را نتوانستی ممثل کرد در سر خود تا آخر پس خداوند او را ظاهر خود قرار داده است در همه عوالم و حجت حجت کننده را منقطع فرموده و عذر متعذران را رفع فرموده تا روز قیامت نگویند خدا یا ماندیدیم و نفهمیدیم و امر برما پوشیده بود اینست که مروی است از آن بزرگوار که **من رآنی فقد رأى الحق** پس چه چیز است عذر متعذر آنچه میخواهد بخواهد و آنچه میجوید بجوید تا بیابد بدون عذر

من گنگ خواب دیده و عالم تمام کر من عاجزم زگفتن و خلق از شنیدنش

و والله که محمد ص هدی است مخلوق ورقی است مرزوق ولی سخن را روی با صاحبدلان است صاحبدلان میفهمند که چه میجویند و من چه میگویم آه آه

عالمی خواهم از این عالم بدر تا بکام دل کنم یك ناله سر

اینها عین عبارت کتاب ارشاد العوام از صفحه ۸ و ۹ قسمت ٤ در این عبارت بنکات ذیل باید متوجه شد

۱- آنچه در قرآن و احادیث وارد است در عدم امکان رؤیت خدا حرفهامیانه شمرده

۲- برای خواص جواب داده و گفته خدا دیده میشود و رکن رابع خود خداست در میان مردم آمده از او بخواهند آنچه میخواهند

۳- ادعا کرده که محمد صلعم و علی «ع» هم عین خدا هستند

٤- استدلال کرده بحدیث جعلی که غلاة بحضرت علی ابن الحسین (ع) نسبت داده‌اند و آن حدیث کذب محض و افتراء صرف است هرگز علی ابن الحسین که مثال ایمان و تقوی میباشد چنین فرمایشی که از گفتار کفار میباشد نمیکند و این حدیث سند ندارد و مجعول است و چگونه امر خلایق مفوض او باشد و او اسیر ضعیف‌ترین بندگان خدا و اشرار امت میشود از حسین بن روح نایب خاص حضرت صاحب الامر پرسیدند سر شهادت حضرت سید الشهدا چیست جواب داد که مردم میگویند ائمه بر هر چیز قادر هستند و جنبه الوهیت دارند برای اینکه مقهور اشرار و فجار شدند و هرگز خدا مقهور نمیشود

٥- تحریف کرد خطبه جمعه را و گفت (که خدا پیغمبر را وا داشت در مقام در همه عوالم خود در ادا کردن امرهای ایجادی) و چنین مطلبی در خطبه نیست و سرکار آقا بدون خجالت و ترس از خدا الحاق کرده و مطالب دیگری به خطبه نسبت داده که در این خطبه هیچ وجود ندارد خیلی تعجب است از جرأت و بی پروائی این ملحد جعال

٦- تحریف کرده معنای من رانی فقد رای الحق البته حضرت رسول و ائمه اطهار بر حقند و رؤیت آنها رؤیت حق در مقابل باطل چه ربطی دارد به دیدن خدا علاوه براین این حدیث هم سند ندارد و بر فرض صحت سند و اینکه معنی حق خدا است باید رد کرد چون مخالف قرآن و ادله عقلیه است که قائم است بر اینکه خدا دیده نمیشود و عقاید از اخبار گرفته نمیشود چنانکه گفتیم

۷- بعد از آنکه گفت که خدا در عالم آمده بشکل محمد صلعم و ائمه و رکن رابع گفت والله که محمد صلعم عبدی است مخلوق ورقی است مرزوق و نگفته است رکن رابع عبدی است مخلوق و بر فرض اینکه بگوید عین عقیده مسیحیان در باره مسیح گفته چون مسیحیان میگویند خدا بشکل مسیح در میان مردم آمده و خدا عین مسیح است از جهت لاهوتیت ولکن مسیح از جهت ناسوتیت عبدی است مخلوق ورقی است مرزوق و این دلیل علمی بر کشیش بودن رؤسای شیخیه میباشد

ما این هذیان و یاوه سرائیها را نباید انتقاد کنیم چون حرف دیوانه‌ها قابل جواب نیست فقط از ایشان مطالبه مینمائیم که دلیل اینهمه نامربوط چیست آیا آه آه هم دلیل میشود و ما برای رد ایشان عین سخن ایشان که در رد صوفیه ذکر کرده در اینجا نقل مینمائیم ص ۳۹ قسمت اول بعد از آنکه اهل تسنن را رد کرده و گفته نصب خلیفه عین بت پرستی است صوفیه را رد کرده و چنین گفته

(اما در باطن جماعت صوفیه که صورت مرشد خود را در نظر گرفته و او را سجده میکنند و او را عبادت میکنند و میپرستند و ستایش میکنند اولا کسیکه در شکم او دو من گه باشد چگونه قابل ستایش است و چه خدائی هست کسیکه اولش نطفه نجس و آخرش جیفه نجس و در میان اینحال هم صندوق گه است الحال نیك نظر کن که این بت پرستی بدتر است یا بت پرستی بت پرستان باز آن بتها نمیمیرد و نمیگندد و در جوفش گه نیست و این بت پرستی خود را بعبادتها که در مذاق خودشان شیرین است آورده‌اند و در نثر و نظم ها اگر کرده‌اند و گفته‌اند کافران از بت بیجان چه تمنا دارند - آری آن بت بپرستید که جانی دارد) انتهی عین عبارت ارشاد و ما عین این عبارت را در جواب ایشان میگوئیم بدون کم و زیادی و می پرسیم چرا بت صوفیه که پر از گه باشد قبیح شده و بت شیخیه که شکم او اگر پرتر نباشد کمتر از بت صوفیه نیست قبیح نباشد

در خاتمه این کتاب در ذکر توحید اسلامی و عقیده قرآن کریم در توحید بیان خواهیم نمود که چه اندازه صاحب این کتاب با اسلام مخالفت نموده و تا چه حد بر ضد قرآن و احادیث صحیحه و ادله عقلیه سخنرانی کرده با آنجا مراجعه شود

خلاصه عقاید شیخیه طبق آنچه نقل شد

از آنچه نقل کردیم از کتب شیخیه تا اینجا معلوم شد که شیخیه معتقدند که خدا ممکن نیست خالق باشد زیرا که جنبش ندارد و خالق حقیقت محمدیه صلعم میباشد که بشکل محمد و علی و رکن رابع جلوه نموده و آن حقیقت صفت خدا و نور خدا و تجلی خدا و رخساره خدا باین شکل میان مردم آمده و ظاهر شده و تجلی او در رکن رابع بیشتر از محمد صلعم و ائمه شده و سخن رکن رابع بالاتر از سخنان پیغمبر و ائمه و رکن رابع در خلقت مقدم و در ظهور موخر است وخدا بیشتر در او ظاهر شده از ظهورش در پیغمبر و ائمه و شریعت اسلام بدرد نمیخورد وصاحب الزمان فایده ندارد وعمل باقوال علماء باطل فقط عمل بقول رکن رابع باید کرد وبا محبت ائمه ورکن رابع ومعرفت آن هیچ گناهی نوشته نمیشود وهیچ حسنه لازم نیست و عمل بشریعت اسلام ضرورت ندارد

فعلا سئوال میکنیم از صاحب رساله اخیر آیا این عقاید موافق عقاید اماميه و شریعت اسلام یا موافق عقیده کفار و بت پرستان است و از مسیحیان گرفته شده چه داعی هست که این رساله را نوشتند و باین رسوائی دچار شدند و عجیب تر این است که با این عقاید یکه در باره رکن رابع نقل کردیم از کتاب ارشاد و با اینکه حاجی خان خودش را رکن رابع دانسته و افضل از شیخ احمد

و سید کاظم اخیراً رساله بعنوان ٤ فصل از تألیفات حاجی خان چنانچه میگویند شیخیه منتشر کردند و در آن رساله تبری از تمام این اقوال را در باره خودش نگاشته معلوم نیست این تناقض چیست یکی از ادله باطل اختلاف و تناقض در قول است **ولو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافاً کثیرا**
شاید بمشیت الهی اقتضا کرد که بدست خودشان رسوائی خودشانرا بالا ببرند و اختلاف در قول شیخ خودشان ظاهر کنند یا اینکه دیدند این عقاید خیلی سخیف و مزیفه و خارج از موازین عقل و قواعد اسلام است و از آن تبری جستند که بیشتر مفتضح نشوند و لکن اگر شیخیه این زمان از این عقاید تبری کردند خدا از اینها قبول میکند ولی بواسطه تبری اینها از حاجی خان و شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی نمیگذرد با تصریحی که بکفر و الحاد نمودند و با فسادیکه در مملکت ایران نشر کردند بحدی که وحدت ملی را از بین بردند و تعالیم عالیه اسلامی را مشوش کردند و عقیده و ایمان مردم را متزلزل نمودند خلاصه عقاید شیخیه بر حسب نوشته ارشاد اینست دو مطلب باقیمانده که از اینها در خصوص معراج حضرت ختمی مرتبت و معاد تراوش کرده برای تکمیل فایده فصل جداگانه برای این دو مطلب مینگاریم

فصل چهارم

در معراج و معاد بر حسب ارشاد العوام شیخیه در خصوص این دو مسئله حرفهائی از شیخ احسائی و سید کاظم رشتی و حاجی کریمخان تراوش کرده که با هیچیك از موازین علمیه و عقاید اسلامی موافقت ندارد و میتوان سخنان آنها را مجموعه هذیان و یاوه سرائی و حرفهای بی اساس شمرد و غرضی از آن ندارد بجز مخالفت با قواعد اسلامی و مجمل مقاله اینها اینست که پیغمبر با بدن هور قلیائی عروج نموده و بشر با بدن هور قلیائی محشور میشود و معلوم نیست غرض آنها از این حرف قلمبه چیست و مقصود از بدن هور قلیائی چه باشد و این لفظ را از کجا آورده اند **ان هی الا اسماء سمیتموها انتم و اباءکم ما انزل الله بها من سلطان.**
خدا هور قلیائی نگفته و این لفظ بر زبان پیغمبر جاری نشده و معلوم نیست شیخ و سید از کجا آورده اند آیا از ترانسوفال یا از ولادی وستك یا از فاکولکته های دینی مسیحی **قل آلله اذن لکم ام علی الله تفترون** و بهر حال اگر مقصود آنها از بدن هور قلیائی غیر از بدن عنصری میباشد پس با ضرورت اسلام مخالفت

و از دین اسلام خارج شدند و اگر مقصود آنها بدن عنصری و اسم آنرا هور قلیا گذاشتند پس این لفظ بی معنی برای چه بکار بردند و بسبب این افکار مؤمنین را مشوش نمودند اما چنانچه به تفصیل خواهد آمد مقصود این مشایخ مخالفت دین اسلام است و فی الحقیقه میخواستند معراج و معاد را انکار و تحت لفافه هور قلیا و الفاظ نامربوط دیگر سوء نیت خود را پنهان کنند و فسادی که تدریجاً درصدد آن بودند منتشرشود و اذهان عوامرا مشوش ومسلمانانرا بانکار معاد ومعراج وادار کنند برای شرح سوء قصد اینها دراین فصل دو مطلب ذکرمیشود

مطلب اول معراج بر حسب عقیده رؤسای شیخیه

در اینکتاب بیشتر بکتاب ارشادالعوام که مهمترین کتب شیخیه میباشد نظر داریم لذا بر حسب ترتیب ایشان مجملا مطالبی را که ذکر کرده و خرافاتی را که استناد نموده در فرازهای آتیه نقل و انتقاد مینمائیم
١- درصفحه ١٧٤ جلد اول گفته‌است که مسئله معراج بسیارمشکل‌است وفهم آن‌موقوفست بعلمهای بسیار و گفته (از جمله علمهائی که در این مسئله ضرور است هندسه و علم مجسطی و علم جغرافیاست و علم مناظر و مرایاست و علم طبیعی است و علم الهی‌است و علم صناعت فلسفی است و علم طب است و علم انطباع است و علم سیمیاست و علم اوفاقست وعلم بیان و علم معانی وعلم ابواب است و علم ضم و استنتاج است و علم‌ابعاد اجرام و علم جرو ثقیل و علم مشاکله است و امثال اینهاست) تا اینکه گفته (و عوام ملاها چون از علوم مذکوره اطلاعی نداشتند وحشتی کردند و وحشتی انداختند و صدد رد آن بزرگواران بر آمدند) تا اینکه در صفحه ١٨٢ همین جلد چنین گفته است چنانچه مردم فراهم میآورند اسباب کیمیا و سیمیا و هیمیا و لیمیا و ریمیا را) انتفاد ـ مسئله معراج بر حسب اصول هیئت قدیم مشکل و از نقطه نظر علمی غیر قابل تصدیق بود ولکن بر حسب مکتشفات تازه و علوم امروزه یکی از مسائل واضحه و بدیهیه شده است و مشیت الهی اقتضا کرده که این مسئله را برای تمام خلق آشکار کند و برای مردم وضعیت فلك را بدست علمای متاخر و مکتشفین نشان داده و مدلل نموده که امرمعراج امری است ممکن وبا وضعیت فلك موافق‌وآنچه درهیئت بطلیموسی ثبت شده و مانع از تصور و وقوع معراج بوده و همه بالحس و العیان باطل است و جزء خرافات شمرده شده و خود این یکی از معجزات غیر قابل انکار نبوت حضرت رسول ص است چونکه در باره معراج مطالبی فرموده وترتیبی ذکر فرموده و ترتیبی را ذکر کرده که با تمام علوم آنزمان ومحسوسات اهل آن عصر منافی و مخالف‌بوده و اعتنا بمخالفت تمام اهل عالم نکرده و مدت هزار سال تقریباً در مقاومت با آراء

جمیع اهل عالم بوده تا اینکه مشیت الهی اقتضا کرد که صدق گفتار پیغمبر خود را
برای عموم مردم ظاهر سازد و بطلان آراء تمام اهل عالم را آشکار کند تلسکوپ
و اسپکتر و سکپ و طولیاب و سایر آلات رصدیه و ضعیت عالم را نشان داد و
مدلل کرد که آنچه آراء فلاسفه و اهل هیئت و فلك در قدیم بود باطل و بی اساس
و عاری از صحت و مخالف واقع است خود همین اقرار حضرت رسول در مقابل تمام
محسوسات و علوم عصر خود دلیل است باینکه بنظر حقیقی و غیبی نگاه میکرد و
ترس و هراس از مخالفت اهل عالم نداشت و صدق و ثبوت بیشتر از این نیست حقیر
کتابی در معراج مستقل بزبان فارسی نگاشتم و ۱۵ سال پیش تقریباً در اصفهان بطبع
رسید و منتشر گردید و مدلل نمودم در آنکتاب که حضرت رسول صلعم در اخبار
معراج تمام مکتشفات امروزه را بیان فرموده و مسلماً نها تعقیب نکرده‌اند و مسئله
معراج را چنان واضح کردم که محسوس هر بینائی شده است اما حاجی خان چون
اطلاع از علوم و مکتشفات امروزه نداشت واندکی از مجسطی دیده بود تصور کرد
مسئله معراج مشکلی است لا ینحل و قابل توضیح نیست و گفته که بر علوم مذکوره
توقف دارد در صورتیکه مسئله معراج نه بر حسب هیئت قدیم ونه بر حسب هیئت جدید
بر علومی که ذکر کرده هیچ توقفی ندارد مثلا علم هیئت و مجسطی قدیم معراج را
رد میکنند نه اینکه اثبات نمایند که توقف بر آن داشته باشد و علم صناعت فلسفی وطب
و سیمیا و معانی و بیان و امثال اینها هیچ بمسئله معراج ارتباط ندارد واسم اینها رامثل
اسم سیمیا ریمیا کیمیا لیمیا الی آخر فقط برای مرعوب کردن عوام در اینجا برده و
درآتیه خواهید دید که چه اندازه حاجی خان و مشایخش پیرو خرافات هستند ومسئله
معراج تا چه اندازه واضح و آشکار است
درصفحه ۱۷۷ همین جلد ادعا کرده که پیغمبر قطب دو هر عالمی از عالمها قطب است و
مانند روح بخاری در دل است و او روح بخاری هر عالم است و بعد از این ذکر کرده
که بدن بواسطه خوراك که هضم میشود و تشکیل اخلاط اربعه صفراء و سوداء و بلغم
و خون مینماید و بعد روح بخاری تشکیل میشود بر حسب طب قدیم که بیشتر از این
نداشتند و هر عالم روح بخاریش پیغمبر صلعم است بعد از این خرافات گفت (پس آن
بخار لطیف مقام حیوان را بهم میرساند زیرا که مثل لطافت فلك و قمر میشود که
آسمان اول است و از این جهت روح حیوانی بآن تعلق میگیرد و بحرکت در میآید و
حیوان میشود و پس از آن این بخار بالا میرود در سر انسان و در آنجا پنج موضع است
که این بخار بهر موضعی میرسد لطیف تر میشود و در هرموضع بلطافت فلکی میشود
و روح آن فلك در او و از او آشکار میشود پس در منزل اول بلطافت فلك عطارد

شود و روح فکر بآن تعلق گیرد و در منزل دوم بلطافت فلك زهره شود وروح خیال
بآن تعلق گیرد و در منزل سوم بلطافت فلك مریخ شود و روح توهم بآن تعلق گیرد
و در منزل چهارم بلطافت فلك مشتری شود و روح علم بآن تعلق گیرد و در منزل پنجم
بلطافت فلك زحل شود و روح عاقله بآن تعلق گیرد و چون این منازل را طی کرد
باعتدال فلك شمس شود روح ماده بآن تعلق گیرد و مستولی شود بافلاك وجود و
مالك ادراکها خود شود و در حقیقت این حالتش را از منزلی که هست نمیکنند وبطبع
و هضم و تلطیف طبیعی جسمانی نشود و این مقام برای او حاصل میشود و بعد از این
هذیان مضحکی نوشته و آن بخار را بمنزله فلك منازل و بلطافت فلك بروح رسانیده
و ترقی میکند و طبخ میشود تا بلطافت کرسی میرسد وترقی میکند و لطیف ترمیگردد
تا بلطافت عرش رحمن میگردد و در زمره اولو الالباب میشود باین
سرحد که میرسد قلب و قطب حقیقی میگردد و هذیان را سرایت داده تا اینکه گفت
و معلوم است وقتی که بلطافت فلك یازدهم شد عرش میشود و همان سر که
در عرش است در آن ظاهر میشود ومحل استواء رحمن میگردد چنانکه خداوند
میفرماید الرحمن علی العرش استوی پس در این هنگام اسرار رحمن از آن
ظاهر شود و نور رحمن ظاهر و باطن آنرا فرا گیرد بطوری که او را از
خود بیخود کند و او را فانی در جنت خود نماید و بعد از این هذیان
و حرفهای مزخرف بسیاری زده واسم آن هذیان را حکمت عالیه گذاشته
و ادعا کرده این حکمتهای عالیه از مختصات خودش میباشد و احدی به آن
پی نبرده و ذکر کرده که آن بخار از مقام عرش باتش محبت میگدازد و
دیگر محبت ما بین او و محبوب هم باقی نمیماند زیرا محبت هم حجاب است
در آنوقت صفت خدا و نور خدا میشود و گفت چون بمقام فؤاد رسید جمیع
آنچه نسبت بخدا داده میشود نسبت باو واقع میشود و جمیع آنچه نسبت باو
داده میشود همان نسبت بخدا ست پس او میشود چشم و گوش و دست وزبان
و دل خداوند عالم و او میشود علم و قدرت و سمع و بصر و حیات و ولایت
وسلطنت و ربوبیت خداوند عالم ونفس جمیع صفات قدس و اضافه و فعل گردد
آه آه اگر نه خوف طغیان این نفوس فرعونیه بود بسطی میدادم و اندکی
قلم را رخصت جولان میفرمودم تا ببینیم که چه جولانها در میدان بیان میکرد
و چه جواهر بیان برشته تحریر در میآورد باری این مقام مقام نبوت است ونبوت
بخششی است از خداوند عالم تا اینکه دگر کره با دو آتش گردد و گفت

این ترتیب که ذکر شد معراجی است از برای این مشت خاک اما معراج
تدریجی - تا اینکه گفت - بفهم چه میگویم و هوش خود را جمع کن و گوش
خود را بگشا که این مطالب عالیه را که حکما در آن درمانده‌اند با بیان
روشنی در هیچ کتابی نخواهی دید و از هیچ کس نخواهی شنید) انتقاد - این هذیان
قابلیت ندارد که بآن نظر کنیم چه‌رسد باینکه در کتاب نقل کنیم و ما نقل کردیم برای
اینکه شیخیها بخوانند و خجالت بکشند مخصوصاً کسانی که اندک تحصیلی کرده باشند
و دانستند که مسئله اخلاط اربعه و طب قدیم و افلاک تسعه و هیئت بطلمیوس در
این عصر جزو خرافات شده و نقل کردیم برای اینکه بدولت و خصوصاً وزارت
فرهنگ بگوئیم که واجب است قبل از اینکه سعی در ترقی سطح معلومات ایران
بشود کوشش و جدیت در محو اینگونه خرافات آنهم باسم دین مانع قوی است
از بسط امور فرهنگی و بالا بردن سطح معلومات ایرانیان و فعلا بحاجی خان
مولف میگوئیم این هذیان چه معنی دارد و هضم معده بعرش و کرسی چه ربط
دارد و چه دلیلی برای ترتیب مجنونانه هست و دین چه ربطی باین وسائل
دارد نمیدانند که لحن دین غیر از لحن اینگونه قواعد خیالی و دین بالاتر
از این است مخصوصاً دین اسلام که جامع تمام علوم کشف شده و علومی که
هنوز بدست بشر نرسیده و هر قدر که علم و کشفیات بالا رود بیشتر پی بحقایق
اسلام میبرد و دین هیچگاه در معرض تقلبات علمی بشر و افکار و خیالات انسانی
واقع نمیشود چنانچه دیدید بنای دین خود را بر قواعد یونانی کرده و برای
رد آن مایه لازم نیست همانکه معلوم شد که طب و فلکیات یونان باطل شد دین
حاجی خان هم باطل شد زیرا بنای او بر باطل بوده و دیگر احتیاج بدلیل
نیست حاجی خان چرا این تمحلات را ارتکاب کرد آیا میدانید؟ برای اینکه
شنیده که یونانیان بنابر قواعد هیئتی که داشتند خرق والتیام (شکافتن و بستن)
در فلک محال است حاجی خان و سید کاظم رشتی و شیخ احمد احسائی تصور کردند
که ادعای یونانیان محکم و قابل رد نیست و گیر کردند پس معراج چطور شده
و چه جور پیغمبر افلاک را شق نمود و بالای اینها رفت ناچار شدند گاهی خدارا
چنان از مرتبه ربوبیت تنزل دادند که مثل بشر دارای سمع و بصر و پا و دست و
دل و فواد شد و گاهی پیغمبر را چنان بالا بردند که لطیف‌تر از روح و کرسی و عرش
شد و عین خدا گشت و تصرف در خدا و پیغمبر جایز دانستند اما تصرف در قول
یونانیان قدیم روا ندیدند و معراج را لطیف‌تر از معراج روحانی کردند زیرا تصریح نمودند
که پیغمبر هنگام عروج وگذشتن از عرش از روح لطیف‌تر بوده اما عین آن جسم

و باین تناقض هم اعتنا نکردند و معتقد بر معراج روحانی بلکه شدیدتر ارتکاب
نمودند. باتفاق مسلمین کسانیکه منکر معراج جسمانی هستند و به معراج روحانی
قائلند منکر ضرورت دین و تکذیب حضرت رسولند و حاجی خان و دو هیچش
معراج جسمانی و روحانی هر دو را انکار کردند و به معراجی قائل شدند که
لطیف‌تر از معراج روحانی است و کفر را از دو جهت ارتکاب نمودند یکی
انکار معراج جسمانی و دیگری رسانیدن پیغمبر بمقام الوهیت با تنزل دادن خدا
بمنزله بشر این کتاب ضلال یعنی ارشاد العوام در بمبئی بچاپ رسید تعجب نیست
زیرا هند مقید بحرف صحیح و دین صحیح بلکه بامور عقلائی نبوده و اما عجب
است که در تبریز هم بطبع رسید و هیچیک از علماء یا ارباب دولت از نشر آن
جلوگیری نکردند با اینکه دولت ایران دولت اسلامی است و علمای اسلام در
تهران و تبریز و سایر نقاط ایران بودند فعلا بنام دین از دولت ایران و علمای
اسلام تقاضا میکنیم که اینگونه کتب ضلال و شرک را معدوم بنمایند و اگر
بدین وقع ننهند بنام فرهنگ درخواست میکنیم که این کتب خرافی که در عصر
هیئت کپرنیک و نیتون و گالیله و در عصر طب کدکس و طبیعیات نیروی اتم و
رادیم و صنایع رادار و رادیو و عالم الکتریسیته ترویج خرافات طبی و فلکی
یونان را میکنند نابود سازند زیرا اینها مانع ترقی فرهنگی ایران است خدا از شر
اینگونه شیادان ایران را محفوظ بدارد.

۳ - در صفحه ۱۸۳ جلد اول چنین گفته (پس چون مشیت الهی تعلق گرفت به بردن
آن بزرگوار بسوی خلق و در حکمت چاره از آن نبود که در لباس رعیت و بشریت
نازل شود) و این عین عقیده کشیشان مسیحیان در باره مسیح است بدون هیچ
فرقی و مراد از ایشان حضرت رسول است و بعد از این خرافاتی چند ذکر کرد
و در صفحه ۱۸٤ گفت (بدن ایشان لطیف‌تر بود از عرش ۷۰ مرتبه) تا گفت
(بدن ایشان نفس روح بود همچون بدن افلاک و چنانکه فلک نمیمیرد و همیشه
هست تا قیامت بدن ایشان که شریف‌تر و معتدل‌تر بوده بایستی دوام بیشتر کند
بلکه مضمون **کل شیئی هالك الاوجهه** بعمل آید زیرا که بدن ایشان وجه خداست
دراینعالم) تاگفت (تا بدن ایشان از همه تغییرات محفوظ بود اگر عمداً نمیخواستند
که بمیرند و کشته شوند هرگز نمیمردند و کشته نمیشدند) تا گفت تکراراً (پس
هفتاد مرتبه بدن ایشان لطیف‌تر از عرش است) تا بار تکراراً گفت (بدن پیغمبر
و ائمه بخودی خود لطیف‌ترند از عرش هفتاد مرتبه) تا گفت راجع به بدن حضرت
امیر (ع) و ظهور آن در جاهای مختلف (همه رخساره و چشم و گوش خدا باشند

بی تفاوت) تا گفت در صفحه ۱۸۶ همین جلد سطر ۲۶ (چرا که مکرر عرض کردم که ایشان کلی میباشند و پر کرده اند فضای عالم را بوجود شریف خود و جائی نیست که ایشان نباشند پس چون در همه جا هستند همه جا میتوانند ظهور فرمایند و حاجت نیست که از جائی بجائی بروند بلکه در آن واحد در زمین و آسمان و مشرق و مغرب و جنوب و شمال و همه اطراف هستند) تا اینکه گفت (قسمی دیگر از ظهور ایشان در هر مکان آنست که بدلیل و برهان ثابت شده است که ایشان منیر زمین و آسمان هستند که جمیع عالم از نور مقدس ایشانست و شیعه و سنی بر آن اتفاق دارند) تا گفت صفحه ۱۸۷ (پس چون کل عالم از نور حضرات معصومین است پس کل عالم حقیقتاً بر هیئت و شکل ایشان باید باشد و همه ایشان یك شکلند که شکل ولایت باشد پس همه شکل حضرت امیر است پس همه عالم به هیئت حضرت امیر است از آسمان و زمین و هوا و نبات و جماد و حیوان و جن و انسان وغیرذلك همه برهیئت ایشانند چرا که همه از نور آن بزرگوار میباشند)

انتقاد - خلاصه هذیانیکه از صفحه ۱۸۳ تا ۱۸۷ جلد اول نوشته اینست که نقل کردیم و مراد از نقل آن رد و تزییف نیست زیرا که این هذیان مستحق رد نمی باشد بلکه برای اینکه باتباع شیخیه گوشزد کنیم که رئیسشان تا چه اندازه دیوانه و بی شعور است و حرفهای خارج از منطق بدون دلیل مینویسد و آنرا جزو عقیده دینی قرار میدهد از یکطرف محمد (ص) و علی «ع» رخساره خدا و نور خدا و بشکل بشر مابین بشر نازل شده و عین خدا و چشم و گوش و دست و پا و دل خدا قرارمیدهد از طرف دیگر میگوید اگر نمیخواستند بمیرند و کشته شوند نمیمردند و کشته نمیشدند وازاین یاوه سرائی و نامربوط گفتن خجالت نمیکشد و نمیداند اگرازلی باشند مرگ بر اینها محال است چه بخواهند چه نخواهند و اگر مردن و کشته شدن ولو بخواست خودشان بر ایشان جائز است پس چشم و گوش و دست و پا و دل خدا مرد و رخساره خدا ونور خدا از بین رفت و تجویز مرگ بر خدا چه اندازه کفر است و خود ایشان سابقاً گفت که خدا ممکن نیست کار بکند و تمام افعال منتسب بمحمد و آل محمد است و اینجا تجویز مرگ بر اینها داد پس اگر خدا ممکن نیست کار بکند و آنها هم مردند کار عالم را کی اداره مینماید باضافه خداوند متعال در قرآن کریم خطاب به پیغمبر میفرماید انك میت و انهم میتون

سوره زمر . ترجمه تو میمیری و آنها میمیرند و در سوره انبیا میفرماید **و ما جعلنا لبشر من قبلك الخلد افان مت فهم الخالدون كل نفس ذائقة الموت** ترجمه برای هیچ بشری خلود وبقاء را قرار ندادیم آیا اگر تو بمیری آنها باقی خواهند ماند هرنفس طعم مرگ را می چشد ودر سوره آل عمران میفرماید **وما محمدالا رسول**

قد خلت من قبله الرسل افان مات اوقتل انقلبتم علی اعقابكم ترجمه نیست محمد مگر پیغمبری که قبل از او پیغمبران آمدند آیا اگر بمیرد یا کشته شود شما بر اعقاب خودتان منقلب میشوید یعنی از دین او خارج میشوید در این آیات شریفه خداوند متعال مدلل کرد که پیغمبر مثل سایر بشر میمیرد و حسامُرد یدیم مرد و دفن شد ولکن حاجی خان میگوید اگر پیغمبر و ائمه نمیخواستند نمیمردند نمیمردند و باقی میماندند و در فصل سابق گفت هیچ نمیمیرند و نمردند و قرآنرا رد کرده و بر خلاف آن یاوه سرائی کرد و در اینجا زیاده نمود که محمد وآل محمد یکی هستند و همه علی اند و همه عالم علی است و بشکل علی است به بینید هذیان تا چه اندازه میرسد که محسوس را منکر بشود و افراد متعدد را یکفرد قرار میدهد ومیگوید مکرراً از عرش هفتاد مرتبه لطیف ترند ونمیدانیم بچه ترازو وبچه سنجش لطافت عرش و لطافت و لایت مطلقه را سنجیده و دانسته که محمد و علی هفتاد مرتبه از عرش لطیف ترند و مراد از آن مرتبه چیست یعنی واحد قیاسی آن که بهفتاد رسید چه باشد هذیانی است نه خود معنی دارد دوعالم تصور و نه دلیل دارد و دوعالم تصدیق و باین میخواهد دین درست کند . شاهد ما در نقل این عبارات در اینجا اینها نبود چون اینها کفر است نه توحید و نبوت و در فصل سابق کفر ایشانرا صراحتاً نقل کردیم بلکه مقصود در اینجا اشاره باین نکته است که ایشان برای تصدیق هیئت بطلیموس که خرق و التیام را بر افلاك جایز ندانسته معراجی درست کرد که نفی معراج میباشد و گفت که محمد و علی و ائمه که یکی هستند در هرجا میباشند در آسمانها و زمین و تمام عوالم در یکوقت موجودند و این عین انکار معراج است زیرا معنای معراج صعود از مکان دون بمکان بالا و ایشان منکر صعود و عروج شده و گفت در هر جا هستند و محتاج بحرکت از جائی بجائی نیستند و چون معراج بمعنای عروج از ضروریات دین اسلام است منکر آن کافر و از دین اسلام خارج میباشدوایشان کفر خودش را تکراراً مسجل نمود و فراموش کرد هذیان سابق را که در فراز قبل نقل کردیم چون در آنجا انتقال ترتیب داد تا فلك یازدهم و از آن ببالا و در اینجا انتقال را انکار کرد و گفت در هرجا هستند البته انتظار حافظه از دروغگو نمیرود از هذیان ایشان نباید تعجب کرد از متابعین ایشان عجب است چگونه ادعای عقل و دانش مینمایند اگر از آنها میپرسید میگویند فضائل ائمه را میگوئیم مگر ذکر فضائل ائمه موجب میشود که خدا را از مرتبه الوهیت تنزل بدهیم یا ائمه را بمرتبه خدائی برسانیم یا حرفهای بدون منطق و دلیل و

خارج از تصور بزنیم و سبب شویم که دیگران و معاندین فضائل حقیقی اینهارا
هم انکار کنند مگر حرف بی معنی و بی دلیل فضیلت میشود چرا فضائل حقیقی را
ذکر نمیکنند که مورد تصدیق همه باشد این همه هذیان گفته و میگوید مورد تصدیق
سنی و شیعه است و حال آنکه شیعه دین شیخی را کفر و یاوه سرائی میدانند
چه رسد به سنیها که بواسطه این جماعت عموم شیعه را کافر دانستند چون خیال
کردند همه شیعه باین کفریات قائلند و نمیدانند که این طایفه بنظر شیعه کافر
و ملحد و مشرک اند و شیعه از این گونه سخنان منزه و مبرا است و حاجی خان
در همین هذیان بعد از اینکه گفت مرگ بر ائمه جائز نیست آنها را با فلاک تشبیه
کرده و گفته افلاک مرگ ندارد و با صراحت قرآن و احادیث متواتره که از مرگ
و نابودی افلاک و من فیها و ما فیها خبر داده مخالفت کرد چنانچه در مطلب
دوم در احوال معاد آیات و اخبار آن خواهد آمد و انکار ضرورت دین کرد
و از دین اسلام خارج شد همه این کفریات را ارتکاب کرد برای اینکه متابعت
کند از هیئت بطلیموسی و فلسفه یونان و دین مجوس که گفتند افلاک مرگ ندارند
و علم امروز این اساس واهی ایشان را منهدم نمود و ثابت کرد که ستارگان
تولد و مرگ دارند و میمیرند مثل حیوانات و سایر مخلوقات و بتفصیل ذکر آن
در مطلب دوم خواهد آمد

٤ـ در آخر صفحه ۱۸۷ جلد اول و اول صفحه ۱۸۸ چنین نوشته است (چون دانستی
که حضرت پیغمبر در همه جا حاضر است یعنی خداوند پرکرده است فضای آسمان
و زمین را بوجود شریف ایشان تا یگانگی خود را ظاهر کند و ایشان
در همه جا ببدن شریف خود ظاهرند و حاضر و موجود چرا که بدن ایشان کلی است
مانند جسم که در همه عالم اجسام هست و هیچ جا نیست که جسم نباشد همچنین
ایشان در همه جا هستند و اینکه تو ایشان را یک شخص در یک جا میدیدی عمداً
ایشان خود را در یک جا ظاهر ساخته بودند) تا گفت (پس بمقتضای جسم اصلی
خود در همه جا بودند از زمین و آسمان و بمقتضای عرض خود در همان موضع
معین بودند) وادامه هذیان را کرد تا گفت درصفحه ۱۹۳ اول فصل (این آسمانها
و زمینها مانند پوستهای پیاز تو بر توست و پرده روی پرده کشیده و در میان
همه همین زمین است و بر روی او آب است و بر روی او هواست و بر روی او
آتش و بر روی او آسمان اول و بالای او دوم و بالای دوم سوم و همچنین تاهفت
آسمان و بالای آنها کرسی است و بالای آنها عرش است)

این هذیان را ادامه داد برای اینکه بگوید طریق معراج اینست که پیغمبر اعراض
جسمی را که دور میکند در هر جا میشود و دربین این هذیان گفته است که جسم

انسان دارای تمام عناصر ارضی و فلکی و هر عنصریکه از جسم انسان مجزا میشود
بمرکز عنصر دیگر میرود پس اگر عنصر خاکی از جسم رفت بکره آب میایستد
و اگر عنصر آبی رفت بکره هوا میرود و اگر عنصر هوا برود بکره آتش قهراً
میرود و اگر عناصر اربعه را از خود مجزا میکند جسم او بفلک قمر میرود و اگر
عنصر فلکی قمر را از خود دور کند بفلک دوم میرسد و هکذا اگر عناصر هفت
فلک را از خود دور کند بکرسی میرسد و اگر عنصر کرسی را از جسم خود
دور کرد بعرش میرسد و اگر عنصر عرشی را از خود دور کرد بالا میرود بخدا
میرسد و چون جسم اصلی پیغمبر رخساره خدا و اول جلوه خدا است و این اعراض
را گرفته یعنی اعراض عناصر فلکی و ارضی گرفته برای اینکه خدا میان مردم ظاهر
شود این اعراض و عناصر باختیار خودش هست و هر عرضی و عنصری که میخواهد
از خود دور میکند و پیغمبر عنصر خاکی را از جسم خود دور کرد و بکره آب
رسید و عنصر آبی را دور کرد بهوا رسید و عنصر هوائی را دور کرد بکره آتش
رسید و عنصر آتشی را دور کرد و بفلک قمر رسید و عنصر فلکی قمر را از جسم
خود دور کرد و بفلک دوم رسید و هکذا تا هفت آسمان گذشت و بکرسی رسید
و چون عنصر کرسی را دور کرد بعرش رسید و چون عنصر عرشی را دور کرد
بنور خدا رسید و بقاب قوسین او ادنی واصل شد و در خصوص قاب قوسین او ادنی
در صفحه ۱۹۵ همین جلد چنان هذیان گفته و عکس ها و نقش های بچگانه کشیده
که حتی طفل غیر ممیز از آن میخندد چه برسد به عقلا و ممیزین و در خصوص عدم
خرق و التیام چنان جواب داد که چون بدن پیغمبر از تمام افلاک و کرسی و عرش
لطیف تر است از آنها گذشت بدون اینکه خرقی در آنها پیدا شود مثل آتش که
از درون سنگ بگذرد و او را گرم میکند بدون اینکه سنگ را بشکنند یا اینکه
از دیگ میگذرد بدون اینکه دیگ را پاره کند و پیغمبر باین طریق عروج کرد
با لباس و نعلین خود یعنی با بدن لطیف که از عرش هفتاد مرتبه لطیف تر است
و لباس و نعلین او هم لطیف شد و آن همان بدن هورقلیائی که استادش سید کاظم
رشتی از استادش شیخ احمد احسائی گرفته و به حاجی خان رسانیده این هذیان
را تا صفحه ۲۰۳ جلد اول ادامه داد

انتقاد ـ اولا این سخن در مرحله تصور چه معنی دارد ثانیاً چه دلیل دارد ثالثاً علم
و مکتشفات امروزه حاجی خان و دو استادش را مفتضح و رسوا کرد و مدلل
نمود که نه عناصر اربعه هست و نه کره آتش بالای کره هوا و نه افلاک پوست

پیاژی و نه رفتن بسایر کرات مستلزم خرق یا التیام میشود زیرا همه در فضاء غیر معلوم انها به در گردش و حرکت هستند حتی خیلی از دانشمندان در طمع رفتن به کره قمر یامریخ یا سایر سیارات و توابع افتاده اند راجعاً چشم اتباع شیخیه وبهائیه باین گفتار که از سید کاظم و شیخ احمد روسای شیخیه و بهائیه گرفته شده روشن که معلوم شده است رؤسای آنها تا چه اندازه دانش و معلومات دارند خاصةً علماء و فرهنگیان چرا از اینگونه خرافات که موجب راندن ایرانیان بقهقراء میشود و محرومیت از علم و دانش ساکت مانده اند و اینها را معدوم نمیکنند

سادساً ایشان گفته است بدن پیغمبر کلی گویا مقصودش اینست که بگوید کل است بدون یاء و بواسطه عدم معرفت باصطلاح و عدم تمیز بین کل و کلی کل گفته است، کار بالفاظ نداویم اگر بدن پیغمبر شامل تمام زمین و آسمانها و کرسی و عرش و رخساره خدا و جلوه خدا و صفت خدا و خود خدا باشد چه داعی هست که تکلف کرده و به بدن پیغمبر این همه زحمات داده که هر عرضی دور کند و بجائی دیگر برود و چندین دفعه خلع اعرض نماید تا از عرش بگذرد این همه زحمات لازم نیست یکدفعه اعراض را خلع کند و بر همه عوالم استیلاء پیدا کند و اگر چنین کند معراج نمیشود بلکه استیلاء است زیرا عروج لازم انتقال است و حاجی خان تبعاً لاستادش قائل است باینکه . پیغمبر بر تمام عوالم استیلاء دارد و اینگونه معراج که ایشان درست کرده موجب کفر است زیرا بدن هورقلیائیکه وصف نموده از روح لطیف تر است باعتقاد خودش و قائلین بمعراج روحانی کافر شدند برای انکار ضرورت دین پس قائلین بمعراج لطیف تر از روح بطریق اولی کافر میشوند و لو اینکه اسم آنچیزیکه لطیف تر از روح میباشد بدن هورقلیائی بگذارند این لفظ آنها را از کفر خارج نمیکند بعد از اینکه بدن هورقلیائی را لطیف تر از روح فرض کردند هذیان و تناقض و ادعای بیدلیل و سخنان بی معنا که در این صفحات وجود دارد نه باندازهٔ ایستکه باین مختصر شرح توان داد و اگر بخواهم تمام موارد یاوه سرائی را که در این صفحات وجود دارد شرح دهیم باید چندین برابر کتاب ارشاد العوام بنویسیم و این موجب ملال و تضییع وقت است فقط باین نکته اشاره میکنم که مقصود ایشان و استادش اینستکه بحضرت رسول دو جنبه بدهند یکی جنبه الوهیت و دیگری جنبه بشریت و حرف مسیحیان را در باره مسیح نسبت بحضرت رسول صم تسجیل کند که مسیحیان از اعتراض مسلمین در خصوص اتحاد خدا با مسیح و قول باقانیم ثلاثه والتحام ناسوت بالاهوت مستخلص شوند با این همه هذیان مکرر در این صفحات باین یاوه سرائیها افتخار کرده و بعلماء اسلام طعن نموده که این مطالب نا مربوط را

نفهمیده نه و نگفته اند و در صفحه ۲۰۳ در آخر قسمت معراج بعد از فحش و ناسزا گفتن بعموم علمای اسلام چنین گفته (و هر کس انصاف دهد میداند که کتابی شد که از اول اسلام تا حال در زبان فارسی کتابی باین جامعی و باین وضوح و عامیانه و باین آسانی و باین پختگی و باین نوع دلیل ها نوشته نشده است) من تصدیق دارم نه بزبان فارسی تنها بهر زبان و نه از اول اسلام بلکه از اول خلقت بشر کتابی باین نامربوطی و پراکندگی و تناقض و یاوه سرائی و هذیان نوشته نشده و نوشته هم نخواهد شد و علم این کتابرا لجن مال کرد و چشم بهائیان و شیخیان را روشن نمود و شیطان رجیم را از این اغوا و استفزاز پشیمان کرد پس ما محتاج برد علیحده نیستیم حالا که مزخرفات و ترهات شیخیه و بهائیه را راجع بمعراج متعرض شدیم خوبست بطور اشاره حقیقت معراجرا بنگاریم

حقیقت معراج در اسلام

هنگامیکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که بمعراج رفتم این فرمایش ایشان مخالف تمام اهل عالم بود از جهال و دانشمندان زیرا بنظر جهال پرش انسان یکذرع یا دو ذرع از سطح زمین محال و ممتنع بود چگونه تصدیق کنند که یك انسان بآسمانها رفته و تمام عوالم یا اکثر آنها را طی نموده .

دانشمندان آن عصر قواعد فلکی داشتند که بمقتضای آن رفتن بآسمانها محال و ممتنع بود و آن همان قواعد یکه شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی و حاجی خان در آن گیر کردند و بدن هورقلیائی را درست کردند چونکه قواعد فلکی که در دست علماء آن عصر بود میگوید که افلاك بسیط هستند و دائمی و ازلی و فنا ناپذیر میباشند و شکافتن و ملتئم شدن و خراب گشتن راهی بآنها ندارد و کون و فساد یعنی تحلیل و ترکیب مختص زمین است و فلك مدبر زمین بقوای خود میباشد پس هرگاه شکافته شود خراب میگردد و اگر پیغمبر از فلك رد شده بود میبایستی زمین خراب شده باشد پس رد شدن از افلاك محال است

علیهذا تمام اهل عالم اظهار حضرت رسول را رد و انکار نمودند حتی بعض اشخاصیکه ادعای اسلامیت داشتند مانند عایشه و معاویه گرچه در زمان معراج حضرت رسول عایشه متولد نشده بود یا طفل بود معاویه در آنوقت در زمره مشرکین قریش بود و بدین اسلام مشرف نشده بود . حضرت رسول در مقابل تمام اهل عالم سخت ایستاده و بانکار اینها اعتنائی نفرمود و بر این معجزه شریفه اصرار کرد مؤمنین که ایمان داشتند و بصدق حضرت رسول همه تصدیق کردند و گفتند قول پیغمبر بر قول علماء هیئت و فلك مقدم است آنها که گفتند معراج محال است و او فرمود که واقع شده

و ما او را تصدیق میکنیم و آنها را تکذیب مینمائیم و سید مرتضی در کتاب درر و غرر بعد از اینکه تصدیق معراج کرد و گفت معراج امر ممکنی است و صادق مصدق آن خبر داد پس باید تصدیق کرد و فرمود گفتار عدم امکان خرق و التیام از احادیث آثام است و مصدقین دلیل علمی در امکان معراج نداشتند فقط تعبداً بواسطه قوت ایمان به صدق حضرت رسول تصدیق میکردند حال بر این منوال بود مدت متجاوز از هزار سال تا اینکه مشیت الهی اقتضاء کرد که صدق پیغمبر خود از راه علمی هم ظاهر و آشکار گردد بعد از هزار سال علماء و مخترعین از بلاد فرنگ که با اسلام هیچ ارتباط نداشتند در صدد کشف و صنعت ملك شدند و آلات رصدی را اختراع نمودند و برای حس بصر مدلل نمودند که فلکی بآن معنائی که هیئت بطلیموس میگوید در کار نیست و تمام اجرام در فضا شنا کرند و با یکدیگر بواسطه جاذبه عمومی ارتباط دارند و همه از مواد مشابه مواد ارضی مرکب هستند و رفتن از یك ستاره بستاره دیگر مستلزم خرق یا التیام نیست وفقط مسافت فضاء باید طی کردد معراج امری ممکن و موافق اصول طبیعت و سازمان افلاك میباشد و اصول صنعت و فیزیك بدست بشر افتاد و حرکت اجسام ثقیله در فضاء بواسطه آلات میکانیکی در این ایام مدلل نمود که سرعت سیر اجسام ثقیله در هوا بیشتر سرعت صوت امری است ممکن بلکه بمرحله وقوع رسید و چیزیکه در زمان حضرت رسول اکرم صم محال می پنداشتند در عصر ما امر عادی شد جسمیکه ده ها هزار تن وزن دارد سریع تر از صوت در هوا گردش میکند البته سیر جسم انسانی بوزن بدن مطهر حضرت رسول صم مستغرب و مستبعد نیست وقتیکه بشر توانست هزارها تن به نهایت سرعت در فضا حرکت بدهد از قدرت الهی بعید نیست که یك جسم را سریع تر از آن در عوالم مختلف به منتهای درجه سرعت حرکت بدهد بدون اینکه احتیاج به تمحل اختراع بدن هور قلیائی یا خرافات دیگر داشته باشد.

اگر به اخبار معراج غور کنیم بخوبی میفهمیم حرکت معراج با این بدن عنصری امری است موافق اصول طبیعت و وضع ستارها و آسمان ها و سایر مخلوقات این فضاء. مکتشفات این عصر نه فقط امر معراج را واضح نمود بلکه تمام مسائل لا ینحل که در قرآن آمده و بر طبق علوم سابق راه حلی نداشتند بواسطه ترقی علوم و صنایع و مکتشفات این عصر حل و واضح شد مثلاً هیئت قدیم میگوید آسمانها بسیط و مخلوقات مرکبه ندارند وقرآن میگوید در سوره شورای **ومن آیاته خلق السموات والارض وما بث فیهما من دابة** • ترجمه از نشانهای قدرت الهی میباشد خلق آسمانها و زمین و آنچه در آنها پراکنده کرد از حیوانات روندهو این آیه کریمه

بر طبق علوم طبیعی و فلکی که در زمان حضرت رسول صم معمول بوده فهمیده نمیشد تا اینکه مکتشفات این عصر آمد و مدلل کرد که تمام ستارهای این فضاء مثل هم هستند و هر ستاره ایکه از اشتعال خارج شد و قشره پیدا کرد خداوندمتعال در آن حیوانات خلق کرد و نیز طبیعیات و هیئتی که در زمان حضرت رسول معمول بود ادعا داشت که آسمانها هیچ ترکیب ندارند و فنا پذیر نیستند چنانچه اول نداشتند و قرآن کریم میفرماید در سوره تکویر **اذاالشمس کورت واذاالنجوم انکدرت** ترجمه هنگامیکه آفتاب پراکنده میشود و ستارها نور خود را از دست میدهند در سوره انشقاق **اذاالسماء انشقت** هنگامیکه آسمان پاره پاره شود و در سوره انفطار **اذاالسماء انفطرت** ترجمه هنگامیکه آسمان شکافته شود و در سوره انبیاء **یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب کما بدانا اول خلق نعیده وعداً علینا انا کنا فاعلین**. ترجمه روزیکه آسمان را بهم می پیچیم مانند صحفظه هائیکه کتاب ها را باهم پیچید همینطور که خلق را در اول خلق نمودیم در آخر بر میگردانیم و در سوره حاقه. **و انشقت السماء فهی یومئذ واهیة** ترجمه یعنی آسمان شکافته میشود و خراب میگردد ودر سوره معارج **یوم تکون السماء کالمهل** ترجمه روزیکه آسمان مانند مس گداخته میشود و آیات بسیاری که خرابی آسمانها و زمین را ذکر میکند و نهایت برای اینمخلوق قرار میدهد و در سوره حم سجده **ثم استوی الی السماء و هی دخان فقال لها و للارض ائتیا طوعاً اوکرهاً قالتا اتینا طائعین**.

ترجمه سپس خدا بآسمان نظر افکند در حالتیکه دود بوده و امر کرده که آسمان و زمین از این دود بشود بجبر یا باختیار آنها اطاعت کردند و در سوره انبیاء **اولم یر الذین کفروا ان السموات و الارض کانتا رتقاً ففتقناهما** ترجمه آیا نمی بینید کافران که آسمانها و زمین یك پارچه بودند و ما آنها را از هم جدا کردیم و امثال این ازآیات عدیده که برای آسمانها و زمین ابتداء و انتها ذکر میکند.. این آیات کریمه که برای آسمانها اول و آخر ذکر میکند یعنی نبودند و خلق شدند و عمری دارند محدود و در پایان عمرشان مضمحل خواهند شد و میمیرند مخالف تمام علوم و ادیان سابق بر اسلام هستند و لا ینحل ماندند تا اینکه مکتشفات این عصر آمد و تمام اینها را محسوس کرده و علمائی مانند لاپلاس و متابعین وی آمدند و فریضه معروف آنها بین علماء رسمیت پیدا کرد و آنچنا نست که قبل از تکون آسمانها و زمین مقداری از ماده بشکل دود یا بخار در حرکت سریع بود و مشتعل گشت و جرقه هائی از آن جدا شد و قسمیکه مشتعل ماند

آفتاب را تشکیل داد و جرقهائیکه جدا شد سیارات را تشکیل نمود و هر سیاره که سرد شد و قشره پیدا کرد مانند زمین، نبات و حیوان در آن خلق شد..
و حاصل امر آنچه در قرآن کریم بر طبق علوم سابقه لا ینحل بود بواسطه مکتشفات و علوم امروزه واضح و آشکار گردید.. و نیز در هیئت قدیمه و ادیان سابق بر اسلام عقیده بر آن بود که مابین آسمانها و زمین تشابه نیست آسمانها بسیط و زمین مرکب. آسمانها قابل خرق و التیام و تحلیل و ترکیب نیستند و تحلیل و ترکیب و کون و فساد مختص مخلوقات ارضی است و مخلوقات آسمانی اول ندارند و فناپذیر نیستند و مخلوقات ارضی فقط حادث هستند و میمیرند و قرآن کریم آخر سوره طلاق میفرماید **الله الذی خلق سبع سموات و من الارض مثلهن**. ترجمه خدا است که هفت آسمان را خلق کرده از زمین مانند آنها و مدلل کرد که زمین مانند آسمانها بدون هیچ فرق ولکن بیشتر علمای مسلمین که نتوانستند از تعالیم و قواعد هیئت قدیمه و تعالیم ادیان سابقه خود را رهائی بدهند این آیه کریمه را بر خلاف منطق صریحه خود حمل کردند و گفتند این تشابه ما بین آسمانها و زمین در کیفیت و ماده نیست بلکه در عدد میباشد یعنی همانطور که آسمانها هفت عدد هستند زمین هم هفت دانه میباشد و امام رضا سلام الله علیه توضیح کامل داد و فرمود تشابه در عدد نیست و بیشتر از یکزمین زیر پای ما نمیباشد و تشابه در کیفیت و ماده هست معذالك متوغلین در هیئت قدیم نتوانستند آزادانه فکر کنند و مقهور افکار قدیم ماندند و اصرار بر عدم تشابه آسمانها و زمین در کیفیت و ماده و تشابه در عدد کردند با اینکه اگر مراد تشابه در عدد میباشد بایستی بگوید **بعددهن یا امثالهن** نه **مثلهن** زیرا مثل مفرد است و معنای **ان ومن الارض واحده مثلهن** لکن کمتر اشخاصی پیدا میشوند ولو بین علماء که آزادانه فکر کنند و از تقالید قدیم بآسانی خود را رهائی دهند تا اینکه علم ترقی کرد و مکتشفات عصر حاضر آمد و مدلل کرد که فرق مابین زمین و سایر سیارات و منظومه شمسی ما و سایر منظومه های شمسی که بهزارها ملیارد منظومه و بیشتر میرسد نیست و همه از عناصر متشابه و مواد متوافق خلق شدند و هر چه در زمین ما هست در سایر سیارات موجود است و مواد منظومه شمسی ما مانند سایر منظومه ها میباشد.
بالجمله ترقی علوم و مکتشفات حقایق اسلامی را بیشتر ظاهر کرد و نه فقط مسئله معراج بلکه جمیع مسائل غامضه که در قرآن کریم و احادیث صحیحه موجود است کشف و آشکار شد. راجع بمعراج کتاب مستقلی بزبان فارسی نوشتم

و در اصفهان تقریباً پانزده سال قبل بطبع رسید و در غالب بلاد ایران و بلاد دیگر منتشر شد و آنرا بزبان عربی مختصر کردم و در بغداد تحت عنوان اسرار معراج مجله الهدایه در عدد سالیانه خود تمام آنکتاب را منتشر نمود در این دو کتاب مدلل کردم که معراج امر طبیعی و موافق قوانین فیزیك و علم فلك و اصول هندسه میباشد و واضح کردم که تمام اصول مکتشفات امروزه در آیات قرآن و احادیث خاصه در احادیث معراج وجود دارد.
ولکن مسلمانها به نحو تعبد ان احادیث را قبول کردند و اگر تحقیق و تدقیق میکردند و آن احادیث را بر اصول طبیعت تطبیق مینمودند بیشتر از مکتشفات عصر حاضر علوم و صنایع بدست آنها میآمد و فضل ترقیات این علوم و صنایع نصیب آنها میشد و زودتر از فرنگیها از قیود اراء باطله یونانیان و مجوس و از خرافات قدیمه رهائی پیدا میکردند زیرا دین اسلام و احادیث معراج بالخصوص اراء فاسده را باطل نمود و محو و نابود کرد و همین مطلب یکی از بزرگترین معجزات خاتم النبین و سید المرسلین میباشد برای اینکه آنسرور عالم و یگانه مربی بنی آدم در ابتداء بعثت میمون پر برکت ایستاد و علوم و آراء یونانیان و خرافات ادیان سابقه را باطل کرد و اعتنا بتمام اهل عالم نکرد و در مقابل تمام افراد بشر ایستاد و حقایقی آورد که بعد از هزارسال از زمان بعثت پاره از آنحقائق کشف شد و تدریجاً تا زمان ما حقائق اسلامی روز بروز بر حسب ترقی صنایع و علوم آشکارتر و مکشوفتر میگردد این معجزه باقیه از دو لحاظ دلیل صدق نبوت است لحاظ اول یکنفر یتیم که هیچ مدرسه و علمی را ندیده و حتی از نوشتن و خواندن هم محروم بود و در بلاد جهل واصل جاهلیت متولد شد چگونه و از کجا اینهمه علوم آورد و لحاظ دوم این شخص با چه جرئت و اطمینان در مقابل تمام اهل عالم ایستاد و به تهمت هائیکه باو متوجه کردند وقعی نداد و هر حقائقیکه آورد اصرار کرد تا اینکه در نتیجه ترقی فکر بشر و ازدیاد معلومات انسان و کشف بعض اسرار طبیعت تمام حقائقیکه آورد تصدیق شد کلیه آراء اهل عالم که در زمان او بود باطل گشت لا شك اینعلوم و حقائق تکوینی از طرف خداوند خالق کل باو رسید و آن اصرار و اطمینان که داشت بقوت وحی و انکشاف حقیقی مستند بود.
بعد از همه این وقایع و ظهور این معجزات باهرات در آخر الزمان در حینیکه فعالیت علمی و صنعتی در بلاد فرنك بحد اقصی رسیده بود و همه تصدیق فرمایشات حضرت رسول را میکرد یکنفر بنام شیخ احمد احسائی و دیگری بنام سید کاظم

رشتی و دو نفر دیگر از شاگردان وی یکی حاجی کریمخان و دیگری میرزا
علی محمد باب آمدند و تاسیس فرقه شیخیه کردند و بابیه و بهائیه در صدد
ابطال این معجزه عظیم برآمدند و ایرانیانرا رو بقهقرا و عقب راندند و خرافات
یونانیان و ادیان سابقه را در اذهان ساده لوحان ایرانی تزریق کردند و کسی
ازعلماء و دانشمندان در صدد جلوگیری از فساد نشد آیا علماءدین معذور هستند
که در مقابل این همه کفر و الحاد خاموش ماندند و فقط به تکفیر اکتفاء
کردند یا اینکه وزارت فرهنگ و دانشمندان عذری دارند که در مقابل این
خرافات که ایرانرا رو بقهقرا سوق میدهد لاابالی گری و لاقیدی را پیشه خود
قرار داده اند نه والله هر دو طبقه معذور نیستند در مقابل خدا و علم و دانش
مسئول هستند تا اینکه دست بدست یکدیگر بدهند و این کفر و خرافات را محو
و نابود بسازند یعنی کتاب شرح الزیاره شیخ احمد احسائی و فوائد او و کتاب
شرح القصیده سید کاظم رشتی و شرح خطبه طوتونجیه و کتاب عقائد او و کتاب
ارشاد العوام حاجی کریمخان و کتاب عقائد و هدیة الطالبین او و کتاب بیان
میرزا علی محمد باب و کتاب ایقان میرزا حسین علی مازندرانی و کتاب اقدس
او و جمیع کتبیکه بشیخ احمد احسائی و اتباع او منتسب میباشد محو و نابود
کنند و فرقه بهائیه و شیخیه را از کفر و خرافات توبه دهند و به ایمان و علم
دعوت نمایند یا اینکه از بلاد ایران خارج کنند چونکه مفاسد اخیره ایران
تماما مستند باتباع شیخ احمد احسائی چه شیخیه چه بهائیه میباشد و تا اینها در
ایران هستند ایمان وعلم در ایران مستحکم نمیشود و وحدت ملی حاصل نمیگردد
علماء دین و دانشمندان و وزارت فرهنگ تا این امر را اجرا نکنند بوظیفه خود
قیام ننموده اند و عندالله در مقابل پیغمبر و ائمه اطهار و نسل آتیه مسئول
خواهند بود کتاب ارشاد العوام پس از ذکر آن هذیان و خرافات درباره معراج
بذکر معاد پرداخت وما مختصراً بهذیان و خرافات و کفریات آن قسمت اشاره
مینمائیم

مطلب دوم در خرافات و کفریات

ارشاد العوام راجع به معاد

در ارشاد العوام ۱۹۹ صفحه با قطع بزرگ در خصوص معاد سخن رانده و همه
بکفر و الحاد و خرافات و ترهات آراء قدیمه و افکار سخیفه مشحون است اگر
تمام موارد این قسمت را ذکر کنیم موجب ملال و تضییع وقت میشود زیرا باید
کتابی بقطع ارشاد العوام بنویسم اضافه بر این مطلبی ندارد که ارزش نظر و

انتقاد داشته باشد و بجز هذیان مکرر مطلبی دیگری نیست از این جهت برای
آگاه کردن اشخاصیکه از درجه هذیان آن اطلاع ندارند کافیست که بنحو
اشاره بعض کفریات و خرافات آن راذکر کنیم.
بطریق اجمال هذیان آن قسمت منحصر است بذکر بدن هورقلیائی همینطور
که برای معراج بدن هورقلیائی را اختراع نموده و ادعاء کرده که آن بدن
از روح و عرش هفتاد مرتبه لطیف تر است در معاد هم عین همین ادعا کرده و
گفته که انسان با بدن هورقلیائی حشر و نشر میشود و همینطور که قول
بمعراج با بدن هورقلیائی موجب کفر است زیرا که قول بمعراج روحانی کفر
میباشد پس معراج با بدن لطیف تر از روح کفرش آشکارتر است بعینه قول
به معاد با بدن هورقلیائی موجب کفر است زیرا که کسانیکه قائل بمعاد
روحانی هستند بلا شك کافرند پس کسانیکه قائل اند بمعاد با بدن لطیف تر از
روح کفرشان آشکارتر است و خرافاتیکه در این قول هست ادعاء وجود بدن
هورقلیائی است که این از مخترعات شیخ احمد احسائی است و محض خرافه
است و کسی غیر از شیخ احمد و اتباعش وجود چنین بدنی را تصدیق نمینماید
و اگر مطالبه دلیل بر آن بشود یا تفسیر معنای بدن هورقلیائی کسی از اینها
بخواهد فقط گوشها را حرکت و سر را تکان میدهند و لب را به تکرار لفظ
هورقلیائی هورقلیائی میگشایند . این است مجمل کفر و خرافات
شیخیه درباره معاد . و اما تفسیر هذیان آنها بنحو اشاره پس در فرازهای
آتیه ذکر میشود

۱- بر شیخ احمد احسائی و اتباعش در خصوص معاد اشکالی وارد شده بنا
بر طبیعیات یونانیان و نتوانستند ان اشکال را رد کنند ناچار شدند بهذیان متوسل
شوند بلکه جواب آن اشکال را بدهند. مانند اشکال معراج چون یونانیها و مجوس
گفتند که فلك قابل خرق و التیام نیست شیخ احمد احسائی هم این را تصدیق کرد
برای این جواب بدن هورقلیائی اختراع کرده بدون دلیل و گفته گذشتن بدن
هورقلیائی از افلاك مستلزم خرق آنها نیست چون ان بدن هفتاد مرتبه از عرش
لطیف تر است و گذشتن لطیف از کثیف موجب خرق نمیشود وهزاران کفر وخرافه
و سخن بی منطق و خارج از عقل ودلیل ارتکاب کرد وحاجی خان در ارشاد العوام
همان خرافات را ترویج نمود چنانچه بدان اشاره شد . و منشاء ارتکاب این کفریات
و خرافات عدم اطلاع از علوم و مکتشفات این عصر میباشد . در خصوص معاد هم
همین بلا بسرشان آمده شبهة بین قدماء راجع به معاد جسمانی بود وعلوم امروزه

شبهه را مرتفع کرد ولکن شیخ احمد احسائی اطلاع از علوم این عصر نداشت
و باختراع بدن هورقلیائی جواب داد و ارتکاب کفر و خرافات نمود با اینکه
شبهه را مرتفع نکرد و حاجی خان در کتاب ارشاد العوام همین خرافات و کفریات
را ترویج نمود . این شبهه معروف است بشبهه آکل ما کول .
و آنچنان است گفته اند معاد جسمانی محال است زیرا اگر فرض کنیم که
بدن شخص عاصی جزو بدن شخص مطیع بشود باین طریق که شخص عاصی بمیرد
و اجزاء بدن او کود یا جزو نباتی بشود و آن نبات را شخص مطیع بخورد و بعد
بمیرد آیا شخص مطیع و عاصی چه جور محشور میشوند و حال آنکه بدنشان یکیست
ویکی مستحق عذاب و دیگری مستحق صواب است و نمیشود یك بدن هم معذب بشود
و هم منعم . یا اینکه یکنفر در جوانی معصیت کرده و در پیری مرده با کدام بدن
میشود اگر با بدن پیری که این بدن معصیت نکرده اگر با بدن جوانی که
او تحلیل رفته . این شبهه قبل از ترقی علم فیزیولوژی و علم بیولوژی و علم
فیزیك به نظر متقدمین مشکل بود شیخ احمد احسائی جواب داد که هر انسان بدن
هورقلیائی دارد و این بدن تغییر ناپذیر است و بمنتهای لطافت است و دیده
نمیشود و جزو بدن دیگر نمیشود و قابل خوردن نیست و همان بدن محشور میشود
و بدن عنصری که انسان با آن در دنیا زیست میکنند جزو اعراض است و حشر
نمیشود و باین وسیله مرتکب کفریات و خرافات شده و عود و حشر بدن عنصری
را انکار کرد و حاجی خان در ارشاد العوام همان کفریات را ترویج نمود
برای وضوح مطلب لازم است چند جملهٔ از کلمات شیخ احمد احسائی و سید کاظم
رشتی را نقل بکنیم و بعد بکفریات و خرافات ارشاد العوام اشاره نمایم
شیخ احمد احسائی در کتاب شرح الزیاره دنباله فقره و اجساد کم فی الاجساد
متعرض معاد شده و مطلبی را بیان نموده و ملخص ترجمه گفتارش این است که بدن
محسوس مرکب است از کثیفی و لطیفی کثیفش از عناصر تحت فلك مرکب شده
است و لطیفش از عناصر هورقلیا است یعنی عالم دیگر که بحواس اهل دنیا مرئی
نمیشود زیرا که از جنس این دنیا نیست و مراد از جسدی که مبعوث میشود آن
جسد لطیف است و چون اشاره باین بدن محسوس شود اشاره بان بدن لطیف نیز شده است پس من
فی القبور در او نیز صادق است و تصفیه ابدان در قیامت عبارت از این است و آن بدن جزء بدن
دیگری نمیشود و متلاشی نمیشود که شبهه آکل و ماکول را باین وجه دفع کرده
است و میگوید این بدن کثیف عنصری زمانی که آدم از بهشت نزول کرد بجهة
خطای خوردن گندم ملحق باو شد و همچنین سرایت کرد بذریه او و بامه بالعرض لاحق

شد بجهة اهل تقصیرات از شیعیان ایشان چون ایشان ملتزم شدند به تقصیرات شیعیان
خود و چون از این دنیا بروند این بدنرا القا کنند پس اجزای آن باصول خود
بر گردد و جزو خاکی بخاك وجزو مائی بآب و جزو هوائی بهواء و جزو آتشی
بآتش و از عناصر اربعه که در بدن انسان میرود هیچ چیزی باقی نمیماند
و انسان دو بدن اصلی خود که از ارض هورقلیا میباشد در قبر باقی میماند
و آن بدن متلاشی نمیشود و لطیف است که دیده نمیشود وهمان بدن که از هورقلیا
میباشد محشور میشود و بدن عنصری بکلی متلاشی میشود و بر نمیگردد وحشر نمیشود
حاصل مطلب ایشان که در شرح این فقره گفته این است و در شرح فقره
المکرمون المقربون چنین گفته است که حاصل ترجمه اش اینست که انسان از
جمادات منتقل میشود بمعادن و ازمعادن به نباتات و ازنباتات بحیوانات واز حیوانات بملائکه
و از ملائکه بانسان و از انسان بحضرت الوهیت وهمینطور منتقل میشود ازمقام
بمقامی بلندتر از آن تا اینکه بمقام رضوان و محبت برسد و همین طور در ترقی
میماند و از درجهٔ بدرجهٔ بلندتر سیر میکند تا غایت بلا نهایة و در شرح فقره
و اوصیاء نبی الله چنین گفته است که ترجمه آن اینست و هنگامیکه خارج
شدند باین دنیا و این دنیا اولین مرحله رجوع بخدا و پیغمبر انیکه در خلقت آخر
بودند در عود یعنی در برگشتن بدنیا اول آمدند و در شرح فقرهٔ و داعیة و بلغ
ارواحکم و اجسادهم چنین گفته است که حاصل ترجمه اش این است جسد آدمی دو جسد
است یکی جسدی است که مرکب است از عناصر اربعه که واقعند در زیر فلك
قمر یعنی آب وخاك و آتش و هوا و این جسد فانی میشود و هر جزء او باصل
خود ملحق میگردد بطریق مخلوط شدن و مستهلك شدن و دیگری جسدی است اصلی
که از عناصر هورقلیا است و او مستور است در این بدن و اوست مرکب روح
و اوست که باقی میماند در قبر بطریق استداره و آن از عناصر برزخ است که
بهشت و جهنم دنیا باشد واسفل آن در لطافت مانند اعلای فلك محدد الجهات است
و همچنانکه جسد عنصری از احکام ولوازم دنیا است و از آن بیرون نمیرود همچنین
آن جسم اول برزخی نیز از احکام برزخ است و از آن بیرون نمیرود پس حاصل
این است که جسد دو جسد است یکی فانی میشود در دنیا و دیگری باقی است
همیشه و روحی که قبض میشود دو جسم است یکی فانی میشود در برزخ ودیگری
باقی است همیشه .
حاصل گفتار متناقض بی دلیل و هذیان و خرافات شیخ احمد احسائی در معاد
این است که نقل شد و شاگرد او سید کاظم رشتی در این هذیان استادش را

متابعت کرد و در رساله محمد رحیم خان مطلبی گفته در رد شبهه آکل و مأکول که ترجمه آن ملخصاً این است آن جسم حقیقی آدمی که مأکول میشود آن مأکول نمیشود و قوهٔ هاضمه دنیوی آن را هضم نمیکند زیرا که آن بالاتر است از افلاک پس چگونه هضم میکند آن را این قوه‌ها که از عناصر حاصل شده آیا نمی بینی که شخص اگر چاق شود یا لاغر شود همان شخص است بعینه پس معلوم میشود که مدار شخص جسمانی که مدار روح است نیست مگر آن جسد لطیف صافی که باقی میماند در قبر بطور یقین استدارةً و نمی بینند آن را چشمها و تغییر نمیدهد آن را شب و روز و آنست جسم حقیقی زیرا که لازم نیست که جسم کثیف باشد آیا نمی بینی که افلاک همه جسمند حقیقتاً و کثافت ندارند و جسم پیغمبر جسم حقیقی است و لکن الطف است از افلاک پس سایه ندارد. سید رشتی بعد از این بیان بر حسب عادت خود که در شرح القصیده و سایر کتبش معمول است شروع بهذیان و استعمال الفاظ بی معنی نموده گوئی میخواست از استاد خود سبقت بجوید و تنها لفظ هور قلیا برای مرعوب کردن عوام بی سواد کافی ندانسته و با الفاظ مرغ سبز و بحر اخضر و ارض زعفران و چهار صد هزار سال و هزار هزار سال و هزار زبان و هزار هزار لغت و غیر ذالک از این الفاظ نامربوط میخواست عوام را بیشتر مرعوب بسازد اینک ترجمه آنچه راکه راجع به این خصوص در رساله مذکوره بکار برده ذکر مینمائیم سید رشتی گفت چگونه بدن کسی جزء بدن دیگری میشود و حال اینکه آن بدن از سدرة المنتهی نازل شده بلکه نوری بوده است روان که در حجاب عزت بود و خدا را تسبیح مینموده بهزار زبان و در هر زبانی هزار لغت پس چون بخود ملتفت شد و بزرگی خدا را مشاهده نمود خوف بر دل او آمد و از شدت سردی منجمد گردید الماس شد پس فرو رفت در دریای هیئت و متلبس شد بخضوع و خشوع پس بپا ایستاد از برای خدمت پس ظاهر شد از برای او مقام قدرت و قهر پس گریست از هیبت قهار چهار صد هزار سال به خون خالص از قوت حرارت قلبش و ممزوج نمود آن را بسردی خوف که از هر دوی آنها خون خالص حاصل شده تا اینکه غرق شد در آن دریا و مرد از شدت حزن باز بهوش آمد و داخل شد در حوصله مرغ سبز از مرغان قدس پس پرواز داد او را بسوی عالم انس و چون حظ خود را از آن مقام گرفت بیرون آمد که بمحل خود رود پس فرو برد او را ماهی پس برد او را بسوی ظلمات ثلاث تا وارد نمود او را بر ساحل بحر اخضر و او را از شکم خود بیرون انداخت پس اعضای او بهم ریخت و مرغان او را صید نمودند و بردند او را بسوی آن مرغ سبز اول پس انداخت او را بارض زعفران پس قوت گرفت و بپا ایستاد پس حکایت نمود صنع الهی را و ظاهر شد در حالتی که حکایت کننده

است آیات خدا را در ملک و ملکوت تا اینکه بتفصیل ظاهر شد در نفوس افلاک و بهیکل خود موجود گردید این است حقیقت شیئی از روح و جسمش پس چگونه میگردد حقیقت دیگری که او هم مثل اوست در این اوضاع.

کلام سید رشتی اینست و معلوم نیست مقصد ایشان چیست آیا میخواهند مسلمانها را مسخره کنند یا عوام را گول بزنند غافل از اینکه مردم با آنهائی که در زمان خود بودند نخواهند ماند و معارف تا اندازهٔ بسط میشود و مکتشفات و علوم ترقی میکنند و اهل عالم حتی عوام ایشان را مسخره مینمایند و سخن ایشان را جزو هذیان میشمارند. رئیس شیخیه و استاد حاجی کریمخان اینطور هذیان میگوید و حاجی کریمخان در ارشاد العوام در ۱۹۹ صفحه بزرگ این هذیان را شرح میدهد و زیاده بر آن هزارها نامربوط میگوید و عجب این است که هنوز اشخاصی هستند که بشکل بنی آدم میباشند و هذیان این استاد و استاد را متابعت مینمایند بتوسط دو شاگرد این استاد هذیان گو یکی حاجی کریمخان و اتباع او شیخیه هستند و دیگری میرزا علی محمد باب و اتباع او بابیه و بهائی میباشند کلمات شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی اینها است که نقل کردیم و فعلا نمیخواهیم بگوئیم عناصر اربعه کی و کره خاک و آب و باد و نار و فلک محدد الجهات چیست و ارض هور قلیائی و بحر اخضر و مرغ سبز از طیور قدس و الماس که بدن اصلی انسان بوده و ظلمات ثلاث و ماهی که بدن اصلی انسان را با آنجا برده و مرغانی که آنرا ربودند و غیر ذالک از این نامربوطها چه معنی دارد شاید سید رشتی و حاجی کریمخان و میرزا علی محمد باب بدلالت شیخ احمد احسائی باین جاها رفتند و هزار زبان بدن اصلی انسان و ملیونها لغات استماع کردند و برای مردم دیگر نقل نمودند.

کار باین مدعیات نداریم فقط به تناقضاتی که در کلمات شیخ احمد احسائی که رئیس شیخیه و بهائیه میباشد اشاره مینمائیم. در شرح فقره و اجسادکم فی الاجساد برای انسان مدعی دو بدن شد و گفت بدن اصلی محشور میشود و حرف مسیحیان که در باره مسیح زدند بعینه در اینجا ترویج کرد چون مسیحیان میگویند مسیح تحمل خطیئه بشر کرده که از ناحیه خوردن آدم از شجره میهنه بذریهٔ او رسیده است و شیخ احمد گفت این بدن عنصری عذابی است برای ذریه آدم که از جهت خوردن آدم از شجره گندم بذریه او رسیده است و این عذاب باجساد ائمه هم رسیده چون ائمه تحمل خطیئه شیعیان نمودند. همین حرف دلالت قطعی دارد بر اینکه جناب شیخ احمد احسائی کشیش مسیحی بوده است زیرا علمای مسلمین در آن عصر باین گونه حرفها هیچ آشنا نبوده‌اند و این گونه سخنها از مختصات کشیشان مسیحی است.

خلاصه در شرح این فقره قائل بمعاد یك جسد شد و متابعت اقوال مسیحیان کرده و در شرح فقره **المکرمون المقربون** با این ادعا کلیتاً مخالفت کرده و انکار معاد نموده و بتناسخ قائل شده و متابعت مجوسیان کرده و قبل از ایشان بعض صوفیه همین عقیده را متابعت کرده‌اند و ملای رومی گفته است

از جمادی مردم و نامی شدم — وز نما مردم بحیوان سر زدم
مردم از حیوانی و آدم شدم — پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم
بار دیگر هم بمیرم از بشر — که بر آرم از ملایك بال و پر
بار دیگر از ملك پران شوم — آنچه اندر وهم ناید آن شوم
بار دیگر بایدم جستن ز جوی — کل شی هالك الا وجهه
پس عدم گردم عدم چون ارغنون — گویدم انا الیه راجعون

با اینکه شیخ احمداحسائی ومتابعینش خصوصاً حاجی‌خان در ضد صوفیه جدیداً تظاهر مینمودند در اینجا با اینها متفق شدند اما شیخ احمد تا اینجا هم نایستاد واز حد تجاوز کرد ودر شرح فقره و اوصیاء نبی الله ادعا کرده که اول مرحله معاد در دنیا میشود ودو ادعای سابقش را مخالفت کرده و نیز ادعا نموده که متاخر در خلقت مقدم است در معاد یعنی در آمدن بدنیا و بالعکس و در اینکه متابعت از ملای رومی کرده است که ملای رومی گفت چونکه گله بازگردد از ورود پس فتد آن بز که پیشاهنگ بود و در شرح فقره **و بلغ ازواجهم و اجسادهم** با تمام مدعیات سابق مخالفت نمود و ادعا کرد که انسان دارای دو جسم و دو روح میباشد جسم عنصری و جسم برزخی و روح برزخی و روح قیامت و سید کاظم رشتی شاگرد شیخ احمد در این تناقضات و اختلافات حیران و سرگردان ماند و نتوانست پیش اینها وفق بدهد و تناقضات و اختلافات بیشتری گفته و حاجی خان در ارشاد العوام بیشتر از استاد خود سید کاظم رشتی در حیرت و سرگردانی مانده و بجای اینکه راه حلی برای این هذیان و تناقضات پیدا کند هذیان و تناقض را بیشتر کرده و در ۱۹۹ صفحه کتاب ارشاد العوام بیشتر از عدد صفحات این کتاب تناقض و اختلاف و هذیان بر هذیان آورده **ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یکد یراها و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور** و منشأ این هذیان همه مرعوبیت از شبهه بوچ آکل و مأکول میباشد وعدم اطلاع از علوم و مکتشفات عصر حاضر که تمام رموز و اسرار قرآن را واضح کرده چنانچه در عنوان بعد اشاره خواهم نمود و قبل از آن به بعض هذیان کتاب ارشاد العوام در خصوص معاد اشاره مینمایم

۲- حاجی خان در جلد دوم ارشاد العوام از صفحه یك تا صفحه هفت نامربوطها و تناقضات زیادی نوشته که با اصول علمی وحقیقت مخالف است از جمله انسان از رحم مادر برای سعادت و شقاوت خلق شده پنداشت و بحدیث السعید سعید فی بطن امه استدلال کرده و ان حدیث را تحریف نمود و بجبر قائل شد و بعد باختیار در دنیاقائل شد و ازجمله دانستن معاد بدلیل عقل واجب ندانسته و بتصدیق اجمالی تعبدی بدون دلیل اکتفا نمود

۳- در صفحه ۱۵ جلد دوم ارشاد العوام را هذیان را بحد اکمل رسانیده و برای اطلاع از آن لازم است مقداری از عین عبارت نقل بشود و آن اینست (انسان نمونه این عالم است و از هر چه در این عالم است قبضهٔ در این انسان هست پس قبضهٔ از زمین دارد و از آن جسم او خلق شده است و قبضهٔ از آسمان اول دارد واز آن روح خلق شده است و قبضهٔ از آسمان دوم دارد و از آن فکر او خلق شده است و قبضهٔ از آسمان سوم دارد و از آن خیال او خلق شده است و قبضهٔ از آسمان چهارم دارد و از آن ماده او خلق شده است و قبضهٔ از آسمان پنجم دارد و از آن وهم او خلق شده است و قبضهٔ از آسمان ششم دارد و از آن علم او خلق شده است و قبضهٔ ازفلك هفتم دارد واز آن عقل او خلق شده است و قبضهٔ از کرسی دارد و سینهٔ او از ان خلق شده است و قبضهٔ از عرش دارد و ازآن دل اوخلق شده است پس از این ده قبضه آسمانها و زمینهای وجود ظاهری او تمام شد پس قبضهٔ از عالم مثال دارد که مثال او از آن خلق شده است و قبضهٔ از عالم‌ماده ها دارد که مادهٔ غیبی او از آن خلق شده است و قبضهٔ از عالم طبیعت دارد که طبیعت او از آن‌خلق شده است و قبضهٔ از عالم نفوس دارد که نفس او از آن خلق شده است و قبضهٔ از عالم روح دارد که روح او از آن خلق شده است و قبضهٔ از عالم فئواد دارد که فئواد او از آن خلق شده است و قبضهٔ از عالم عقل دارد که عقل او از آن خلق شده است) عین عبارت حاجی خان در ارشاد العوام این است: گر بخواهیم تمام هذیانهائی که در این عبارت کوتاه وجود دارد انتقاد کنیم باعث ملال است فقط بایشان واتباع ایشان میگوئیم چه دلیلی بر این ادعاهای نامربوط دارید **آلله اذن لکم ام علی الله تفترون** . سوره یونس . ترجمه . آیا خدا بشما اذن داده یا بر خدا دروغ می بندید . حیف نیست آیا مضحك نیست در این زمان که فن فیزیولوژی و بیولوژی و تاریخ انسان طبیعی و تشریح وطب و علم نفس و فیزیك وشیمی وسایر فنون متعلق بانسان و فلك باین اندازه ترقی کرده که آفتابها و شموس محسوسه یك یك تجزیه شده و محل و موقع سیر و گردش

آن تعیین گردیده و مواد آن سیارات عظیم تحلیل و تشخیص شده و اجزاء انسان
از کوچکترین سلول تا بزرگترین عضله تحلیل و تشخیص و خاصیت و عمل طبیعی
آن تعیین گردیده و عصب دماغ و سلولهای آن یک یک تشخیص و فایده هر یک
تعیین گردیده و مرکز فکر و وهم و خیال و سایر انفعالات نفسانی در عصب و
سلولهای دماغ و سایر تأثیرات دماغی مشخص شده و در چنین زمانی حاجی خان
تبعاً لاستادیه ایرانیها را باین هذیان دعوت مینماید و اینها را بقهقرا سوق میدهد
و اسم دین روی این هذیان و یاوه سرائیها میگذارد و بدان افتخار میکند و در آخر
این فصل میگوید بعین عبارت (بفهم این کلمات عامیانه را که هر کلمهٔ گنجی است
از علم) این کلمات گذشته از اینکه عامیانه است کلمات مجنونانه و گنجی است
از جهل آیا وقت آن نرسیده است که وزارت فرهنگ این گنجها را معدوم کند و
ایرانیان را از شر اینها محفوظ بدارد و بجای آنها علوم مثبته و مکتشفات امروزه
بگذارد. حاجی خان از هذیان خجالت نمیکشد و از تناقض پروا ندارد در قسمت
سابق در معراج میگوید فلک قابلیت خرق و التیام و تحلیل و ترکیب ندارد و در
اینجا برای هر انسان قبضهٔ از هر فلک گرفته و ادعا نموده بعد از مرگ هر قبضهٔ
بجای خود میرود و اثبات کرده که افلاک عموماً برای تولد هر انسان تجزیه و
برای مرگ هر انسان اجزای تجزیه شده دوباره بافلاک بر میگردد پس همیشه
افلاک در تحلیل و ترکیبند و حاجی خان این تناقض را درک نکرده و هذیان را
گنجی از علم نامیده است

٤ـ بعد از این هذیان سخن نامربوط را ادامه کرده و همه بر این اساس خراب
عقیده خود را نهاده و حاصل معاد را چنین تفسیر کرده که انسان تمام قبضه هائیکه
از خاک و باد و آب و آتش و قبضه هائیکه از آسمان اول و دوم تا آسمان دهم
گرفته بود همه را از دست میدهد و بدن اصلی که الطف از عرش میباشد و آن
عبارتست از بدن هورقلیائی فقط میماند و در زمین هورقلیا که بالاتر از عرش
است حشر میشود و آن زمین نان است که بدن هورقلیائی در قیامت آن را
میخورد چنانچه در صفحه ۱۰۷ جلد دوم همین کتاب تصریح کرده است و چنین
ملخص کرده که انسان دارای دو وجه است وجه خالق و وجه مخلوق عرض است
و مضمحل و متلاشی میشود و وجه خالق میماند و معنی معاد این است چنانچه در
صفحه ۱۸۳ جلد دوم این معنی را ذکر کرده است و گفت که پیغمبر و ائمه این
معانی را نگفتند و حقیقت را آشکار نکردند و فقط در زمان مؤلف کتاب ارشاد العوام
حقیقت را رکن رابع آشکار نمود زیرا که مردم لیاقت درک حقایق را پیدا کردند و در این

صفحات انکار حساب و کتاب و میزان و شفاعت بهشت و دوزخ و صراط ...
و سایر منازل آخرت را بمعنائیکه در آیات و احادیث وارد شده است رد نموده و
گفته در صفحه ۱۸۳ که این ظاهر را پیغمبر و ائمه گفتند ولاکن حقیقت غیر از
این است و بهشت نیست مگر نور اصلی خدا که انسان از آن خلق شده و به آن
بر میگردد چونکه انسان از نور خدا خلق شده و بنور خدا بر میگردد و در صفحه
۱۸۴ مثلث نور و ظلمت کشیده بر وفق رسمی که استادش سید کاظم رشتی در
کتاب عقاید خود کشیده و گفته علیین نور است و سجین ظلمت است و ذات انسان
که نور خدا میباشد و باقی میماند او بهشت است و معنای عود و معاد همین است
و ظلمت اعراض است و برای مؤمن عود نمیکند و او جهنم است و قاعده مجوسیان
و مانوی ها را در خصوص نور و ظلمت متابعت کرده چنانچه در ادعای اینکه
انسان دارای جنبه الوهیت و مخلوقیت میباشد از مسیحیان متابعت کرد و استاد
استادش شیخ احمد احسائی را نیز در خصوص اینکه دنیا مبدأ و عود است متابعت
نمود و گاهی از مجوسیان در خصوص قول به تناسخ متابعت کرد و معاد را تناسخ
قرار داد و بالجمله هندیان را بحد اکمل رسانید و انکار معاد و حشر و نشر و
حساب و کتاب کرد و آیات و اخبار را بدون دلیل بر این هندیان حمل نمود و
تمام مبانی اسلام را در خصوص معاد منهدم کرد و مدعی شد که شفاعت امر
قهری است و خدا در آن اختیار ندارد زیرا که مؤمن قهراً به بدن اصلی خود
که نور خدا و نور ائمه باشد بر میگردد و اعراض که بدن دنیا میباشد از او
سلب میشود و این جرأت و ادعا کافی است برای حکم بکفر ایشان و خروج او
از دین اسلام

ملخص ۱۹۹ صفحه جلد دوم ارشاد العوام این است که ذکر کردیم و اگر
بخواهم تمام این هذیان و کفر را ذکر و انتقاد کنیم شاید کسی وقت آن را پیدا
نمیکند که بخواند لذا باین مختصر اکتفا میکنم اگر کسی اطلاع بیشتری از
جنون یا هذیان و کفر این یاوه گو یابد له گو بخواهد و وقت داشته باشد جلد
دوم کتاب ارشاد العوام را بخواند تا بفهمد این مرد گذشته از اینکه بادین
و عقل و منطق دشمن است با علوم عصر حاضر و مکتشفات آن منتهی دشمنی و
مخاصمه دارد و بر هر دانشمندی واجب است بحکم انصاف و وجدان و اقتضای
حب علم این مهملات و منافیات علم را در ایران نابود کنند.

مطلب باینجا که رسید خوبست برای تکمیل فایده عنوان مستقلی برای معاد بر طبق
مکتشفات این عصر که آیات و اخبار تقریباً ۱۳۷۰ سال پیش کشف کرده ذکر کنیم
که از یک طرف فرط کفر و جهل رؤسای شیخیه و بهائیه معلوم شود و از طرف

دیگر عظمت دین مبین اسلام و تعالیم آن معین گردد و من الله التوفیق

اعتقاد بمعاد جسمانی از اصول دین اسلام

تمام ادیان قبل از اسلام معاد جسمانی را منکر بودند زیرا که فقط زمین را جای تحلیل و ترکیب میپنداشتند و سائر مخلوقات سماوی را بسیط وغیر مرکب میدانستند و میگفتند افلاك اول ندارد و فنا پذیر نیستند و روحانی هستند بنا بر این اصل انسان که میمیرد بدن عنصری را در زمین میگذارد و متلاشی میشود و روح باقی میماند و بعالم افلاك که مناسب خودش میباشد میرود ادیان سابق بر اسلام بر این مقدار متفق بودند و لکن در طرز بقاء روح و کیفیت آن مختلف بودند دیانات شرقی کلیتاً بطوریق تناسخ قائل بودند باین معنی که روح از قالب انسان که منفصل میشود بحیوانات دیگر میرود یا حیوانات شریر یا حیوانات آرام و تصفیه میشوند تا بروحانیات و ملائکه میرسند و نزد خدا میروند .

این عقیده متفق علیه برهمائیهای هند و بودائیها و دیانت چین و دیانت زردشتیان ایران بود حتی زردشت میگوید بر اسبان بارها حمل کنید اینها پادشاهان جباری بودند بر مردم تحمیل میکردند و باید از اینها انتقام کشید و مار و عقرب و حیوانات موذی را بکشید اینها مردمان شریری بودند مردم را آزار میکردند و نظیر این تصریحات در دیانات هند و چین وجود دارد و لکن دیانات کتابی مانند دیانت تورات و انجیل به تناسخ قائل نبودند فقط به بقاء روح بعد از مرگ قائل بودند و از عود جسد انسان سخن نداشتند و در نزاعهائیکه ما بین فریسیان و صدوقیان جریان داشت (که دو طایفه از رؤساء یهود میباشند) ذکری از عود جسد مجملا بمیان بود .

و فلاسفه یونان مختلف بودند بعضی آنها به بقاء روح معتقد و بعضی منکر بودند نور اسلام که بر عالم تابید اهل عالم دوره جدیدی پیدا کردند و در این مسئله مثل سایر مسائل خلقی و خلقی بمرحله عالی تری رسیدند زیرا که قرآن کریم واحادیث شریفه حضرت رسول و معصومین علیهم السلام مدلل کردند که اجرام سماوی آنچه مشاهده میشود همه مادی و قابلیت تحلیل و ترکیب دارند چنانچه در مطلب سابق گذشت و مدلل کرد که معاد عبارت میباشد از بر گشتن انسان بسوی قیامت با بدن عنصری و مادی و نعیم و عذاب قیامت همه مادی و با اجسام عنصری است و این مسئله از ضروریات دین اسلام شمرده شده و از اصول دین محسوب است که منکران ولو اینکه بمعاد روحانی هم قائل باشد بر طبق تعالیم اسلامی کافر و از دین اسلام خارج است و معذالك اشخاص کوتاه فکر ما بین مسلمین پیدا شدند که

نتوانستند آرادا نه تفکر کنند و خودشانرا از خرافات فلاسفه و خیالات ادیان سابقه رها سازند برخی به معاد روحانی قائل شدند و دیگری بتناسخ و بیشتر این دو دسته ما بین صوفیه و پیروان حکمت و فلسفه یونان یافت میشوند و منشاء این سماجت فقط کوتاهی فکر و توغل در متابعت از خرافات قدیمه بود تا اینکه شیخ احمد احسائی پیدا شد و معاد هور قلیائی درست کرد و کلمات ایشان در معاد هور قلیائی بسیار مضطرب است گاهی تناسخ و گاهی بمعاد روحانی فلاسفه و احیاناً بادعاهای پوچ و بی مدرك قائل بود و بر اصل معین ثابت نبود چنانچه اشاره کردیم شاگرد ایشان سید کاظم رشتی هم مضطرب القول بود و مانند استادش اصل معین نداشت دو شاگرد سید کاظم رشتی یکی حاجی کریم خان و دیگری میرزا علی محمد باب هستند حاجی خان مانند استادش مضطرب القول و متناقض الرأی بود و خرافات را کامل تر از استادش کرد چنانچه جلد دوم کتاب ارشاد العوام حکایت میکند و بآن اشاره نمودیم و شاگرد دوم میرزا علی محمد باب به تناسخ چسبید وعین تناسخ مجوسیان معتقد باب و بهاء شد و این عقیده را از بعض کلمات سید کاظم رشتی و شیخ احمد احسائی گرفته است .. تمام این اقوال به نظر دین اسلام کفر والحاد و به نظر علمی خرافات و اوهام است و حقیقت دین اسلام در این مسئله که علم آنرا جزوحقایق قطعیه دانسته بطریق ذیل شرح میدهیم و از آیات کریمه قرآن و احادیث صحیحه و علوم مثبة و مکتشفات حدیثه این عصر تجاوز نمینمائیم ... دین اسلام بعد ازدعوت بتوحید خالص بمعاد جسمانی دعوت کرد و اعتقاد بآن از اصول دین اسلام قرار داد و تا انسان بآن معتقد نشود مسلمان نیست .. در قرآن کریم مجملا و مفصلا بر معاد جسمانی عنصری استدلال کرد و برحسب معلومات و افکار اهل عصر صدر اسلام ادله اقامه نمود و یکی از معجزات قرآن که عقل در آن حیران میماند و سر تعظیم بآیات کریمه قرآنیه فرود میآورد این است که آن ادله با اینکه موافق معلومات عصر صدر اسلام بود هرقدر که ترقی کرد و مکتشفات بیشتر شد واضح تر گردید و علم و صنایع همین طور که اراء فلاسفه و ادیان سابقه را دفن کرد تعالیم اسلام را حیات تازه بخشید فعلا ادله قرآنی را ذکر میکنیم و بعد از این نظر علم و مکتشفات را بآن توضیح میدهیم ...

در سوره مبارکه اعراف فرموده کما بدأکم تعودون ترجمه ... همان طور که خدا شما را خلق کرده بر میگردید این آیه کریمه با این اختصار بر کفار رد کرده چون کفار میگفتند که چگونه کسیکه میمیرد زنده میشود این آیه کریمه جواب داد که همینطور که خدا خلقتان کرده بر میگردید و زنده میشوید یعنی قبلا زنده نبودید و شدید پس تعجب نکنید که دو باره زنده بشوید . درسوره مبارکه مریم

تفصیل بیشتری داد و حکایت قول کفار نمود و فرمود .. **و یقول الانسان ءاذا ما مت لسوف اخرج حیا اولا یذکر الانسان انا خلقناه من قبل ولم یك شیئا فوربك لنحشرنهم و الشیاطین ثم لنحضرنهم حول جهنم جثیا** .. ترجمه انسان یعنی کافر میگوید هرگاه بمیرم بعد ها زنده بیرون خواهم آمد آیا انسان کافر بیاد نمیآورد که ما اول او را خلق کردیم و چیزی نبوده بخدای خودت سوگند همه را جمع خواهیم کرد و نزدیك جهنم آنها را حاضر مینمائیم در این آیات کریمه اشاره بامری کرده که معاد جسمانی را بفهم نزدیکتر کرده است و آن این استکه انسان هیچ نبوده و در نتیجه نطفه بواسطه جمع آوری اجزاء ازخاوج انسان شده اما بعد از مرگ اجزاء او متفرق میشود و در حیات دوم جمع میشود و جمع کردن اجزاء متفرقه آسان تر از انشاء اجزائیکه نبوده و در سوره مبارکه روم بهمین اشاره فرمود و گفت **و هو الذی یبدء الخلق ثم یعیده و هو اهون علیه** . ترجمه ... خدا آنکسیکه مخلوقین را ابتداء خلق نمود و بعد از مرگ برمیگردانند و خلق آسان تر است بر او یا حقیر تر است از اینکه از قدرت او خارج بشود و در سوره واقعه نیز باین معنی اشاره کرد و فرمود **نحن قدرنا بینکم الموت و ما نحن بمسبوقین علی ان نبدل امثالکم و ننشئکم فیما لا تعلمون ولقد علمتم النشاة الاولی فلولا تذکرون** ترجمه مرگرا بر شما تقدیر کردیم و ما مغلوب نمیشویم و عاجز نیستیم از اینکه دوباره مانند شما را عوض و بدل کنیم و شمارا دوباره زنده کنیم در چیز هائیکه نمیدانید به یقین شما دانستید خلقت اولی را پس چرا بیاد نمیاورید و پند نمیگیرید . و در سوره مبارکه یس تفسیر بیشتری آورده و نقل کلمات کفار را نموده و آنها را رد کرد و فرمود

اولم یر الانسان انا خلقنا من نطفة فاذا هو خصیم مبین و ضرب لنا مثلا و نسی خلقه قال من یحی العظام و هی رمیم قل یحییها الذی انشأها اول مرة و هو بکل خلق علیم الذی جعل لکم من الشجر الاخضر ناراً فاذا انتم منه توقدون اولیس الذی خلق السموات و الارض بقادر علی ان یخلق مثلهم بلی و هو الخلاق العلیم انما امره اذا اراد شیئاً ان یقول له کن فیکون فسبحان الذی بیده ملکوت کلشیی و الیه ترجعون

ترجمه آیا انسان نمی بیند که ما او را از قطره منی خلق کردیم ناگاه قوی و پر مخاصمه و منازعه شده و برای ما مثلی آورده و فراموش کرده چطور خلق شده گفت کیست که استخوانها را در حالتیکه پوسیده شده بود زنده میکند بگو آنهارا زنده میکند کسیکه در دفعه اول آنها را خلق کرده و او است بهر خلق

دانا است یعنی اگر اجزاء بدن انسان متفرق شده میداند هر جزئی کجا است و قادر است آنها را از جا های متفرق جمع کند سپس بر قدرت خود استدلال کرده و گفت آن کسی استکه از درخت تر آتشی را برای شما تهیه نموده و شما از آن آتش بر می افروزانید یعنی مواد مشتعله در جا های تر خلق کرده و درموقع خود مواد تر را از مولد آتش تجزیه کرده در این مسئله قواعد شیمی چندی وجود دارد که بر معاد جسمانی عنصری دلالت میکند چون مفصل است ذکر آنها مناسبت این مختصر نیست سپس ادامه استدلال را بر قدرت داد و فرمود آیا کسیکه آسمانها و زمین را خلق کرده با این عظمت قادر نیست که مانند اینها را با این حقارت خلق کند آری قادر است و اوست خلق کننده علیمی که بهر ذره از ذرات مخلوقین دانا است و عاجز نیست از اینکه ازجا های متفرق آنها را جمع کند و بر او تمام خلق آسان است چون خلق او عبارت از اراده او است و هر چیز راکه میخواهد امر میکند و اومیشود منزه باد کسیکه نام هر چیز در دست قدرت اوست و بسوی او بر میگردید ترجمه این آیات کریمه اینست اما حاجی خان میگوید خدا نمیتواند خلق کند چون خلق احتیاج بجنبش دارد و خدا جنبش ندارد و محمد و علی خالقند و نفهمیده که خلق خدا محتاج بجنبش نیست و محض اراده است و میگوید معاد خلق نیست بلکه اعراض میروه یعنی جسد عنصری و جسد هور قلیائی میماند واو نور خداست وجسدی خلق نمیشودو تمام این آیات و آیات دیگر هم تصریح میکنند که معاد خلق و ترکیباست و اجزاء متفرقه جمع میشوند و میگوید ومام خلق و رزق دست قدرت خدا نیست بلکه در دست محمد و علی است چون خدا جنبش ندارد و اگر تمامآیات را بخواهیم ذکر بکنیم از اختصار خارج میشویم و همین قدر از آیات کریمه در طرز این نحو استدلال اکتفاء مینمائیم و بآیاتیکه طرز استدلال دیگری دارد بپردازیم ..

قرآن کریم معاد های جسمانی محسوس را روی زمین نشان داد و فرمود در سوره روم **یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی و کذلك تخرجون و من آیاته ان خلقکم من تراب ثم اذا انتم بشر تنتشرون** ترجمه ... اوست کسیکه زنده را از مرده خارج میکند و مرده را از زنده خارج مینماید همین طورهم شما ای مردم زنده خارج میشوید از خاك مرده و از نشانهای او اینست که شما را از خاك مرده خلق کرده و بشر زنده رونده شدید .. این آیه کریمه استدلال حسی که قابل تردید نیست برمعاد جسمانی عنصری دارد زیراکه مامی بینیم اجسام زنده

عنصریه از اجسام مرده تکوین میشوند مثل ما که زنده هستیم و از مواد ارضی مرده از قبیل نطفه و خوراك و غیر ذالك تکوین میشویم همین طور از تخم مرغ فاقد حیات جوجه زنده بیرون می آید و از زمین خشك فاقد نمو نباتات نامیه بیرون می آید و حیات نباتی دارند و در آیات دیگر این دلیل محسوس را ذکر فرمود و در این سوره مبارکه گفت **ومن آیاته یریکم البرق خوفا و طمعا و ینزل من السماء ماء فیحیی به الارض بعد موتها ان فی ذالك لایات لقوم یعقلون** . ترجمه ...

از نشانهای قدرت الهی این است که برق را بشما نشان میدهد و شما دو حال مختلف پیدا میکنید هم ترس از خرابی برق و هم طمع و امید باران که دنباله او می آید و از بالای شما یعنی فضاء آب را یعنی باران نازل میکند و زمین را بعد از اینکه مرده باشد و نبات ندارد زنده میکند برویانیدن نبات پس این نبات زنده از این مرده خارج شده است در این نشانه ها ئیست برای مردمیکه عقل دارند . . نه شیخ احمد احسائی وسید کاظم رشتی و حاجی کریم خان و میرزا علی محمد باب . . و در همین سوره مبارکه بر معاد عنصری و جسمانی استدلال کرده و فرموده

الله الذی یرسل الریاح فتسیر سحاباً فیبسطه فی السماء کیف یشاء و یجعله کسفاً فتری الودق یخرج من خلاله فاذا اصاب به من یشاء من عباده اذا هم یستبشرون و ان کانوا من قبل ان ینزل علیهم من قبله لمبلسین فانظر الی اثار رحمت الله کیف یحیی الارض بعد موتها ان ذلك لمحی الموتی وهو علی کل شی قدیر

خدا کسیستکه بادها را میفرستد و ابر را بر می انگیزاند و در آسمان اورا پراکنده میکند و مترا کم میدهد آنطوریکه میخواهد و باران از خلال آن خارج میشود پس هرگاه برساند او را بکسانیکه میخواهد از بندگانش آنها اظهار خوشنودی ومسرت میکنند در صورتیکه قبل از نزول آن باران پیش از آن ابر در بهت و یاس و نا امیدی بوده اند پس تفکر کن در آثار رحمت الهی چگونه زمین را بعد از اینکه مرده بود زنده میکند اوست کسیکه مردگانرا زنده میکند و اوست کسیکه بر هرچیز قدرت دارد .

آیاتیکه استدلال بر ایجاد جسم عنصری زنده از جسم مرده در قرآن کریم بسیار است و همان ادله قائم است برامکان معاد جسمانی عنصری و اگر معاد هورقلیائی بود چنانچه کفار آخر الزمان میگویند حاجت باینهمه استدلال نداشت

این نحو استدلالات برمعاد جسمانی عنصری در قرآن کریم در آیات عدیده آمده و بهمین مقدار در این مختصر اکتفا میکنیم و مطالب دیگری نیز در قرآن وارد

شده و اینها لازم است اشاره بشود و بعد از نقطه نظر علمی و مکتشفات عصری مختصری ذکر کنیم . درسوره انبیاء فرمود . .

ونضع الموازین القسط لیوم القیمة فلا تظلم نفس شیاً و ان کان مثقال حبة من خردل اتینا بها و کفی بنا حاسبین . ترجمه

میزانهای عدل برای روز قیامت میگستر انیم پس بهیچ نفسی ظلم وارد نمیآید بچیزی و اگر بوزن یکدانه خردلی باشد میآوریم و از همه حساب کننده ها برتری داریم . .

در این آیه کریمه تصریح شده است در روز قیامت میزانهائی برای سنجش اعمال هست که هیچ چیزی فروگذار نمیشود مگر اینکه سنجیده بشود و لو اینکه بوزن یکدانه خردل باشد و در سوره لقمان این معنی تاکید شده و فرمود از زبان لقمان

یا بنی انها ان تك مثقال حبة من خردل فتکن فی صخرة او فی السموات اوفی الارض یات بها الله ان الله لطیف خبیر ترجمه

ای پسرك اگر اعمال بوزن یکدانه خردل باشد و در درون سنك خارا یا در آسمانها یا در زمین باشد خدا آنها را میآورد زیرا که خدا لطیف است و بهر چیز محیط و باخبر است هیچ چیزی بر اومخفی نیست ودر سوره کهف میفرماید **و وضع الکتاب فتری المجرمین مشفقین مما فیه و یقولون یاویلتنا ما لهذا الکتاب لایغادر صغیرة ولا کبیرة الا احصیها و وجدوا ما عملوا حاضراً ولا یظلم ربك احداً**

ترجمه . کتاب اعمال گذاشته میشود و می بیند گناهکارانرا ترس دارند از آنچه در آن هست و میگویند وای بر ما چه شد که اینکتاب فروگذار نمیکند کوچکی و بزرگی را مگر اینکه احصا کرده باشد ومی بینند هرچه را که عمل کردند حاضر است و خدا احدی را ستم نمیکند و در این آیه کریمه ذکر شده که روز قیامت کتاب اعمال گذاشته میشود و عین عمل حاضر میگردد و آیاتی چند ذکر حضور اعمال و کتاب کرده از جمله در سوره مبارکه آل عمران میفرماید **یوم تجد کل نفس ماعملت من خیر محضراً وماعملت من سوء تودلو ان بینها و بینه امداً بعیدا**

ترجمه روزی که هر نفسی می بیند هر عمل خیر را که آورده حاضر است و هرعمل بدی که کرده تمنا میکند که ما بین او و آن مسافت طولانی باشد در سوره حاقه میفرماید **یومئذ تعرضون لا تخفی منکم خافیه واما من اوتی کتابه بیمینه فیقول هاوم اقرؤ کتابیه انی ظننت انی ملاق حسابیه فهو فی عیشة راضیه فی جنة عالیه قطوفها دانیه کلو و اشربوا بما اسلفتم فی الایام الخالیه واما من اوتی کتابه بشماله فیقول یالیتنی لم اوت کتابیه و لم ادر ما حسابیه یا لیتها کانت القاضیه ما اغنی عنی مالیه هلك عنی سلطانیه**

خذوه فغلوه ثم الجحیم صلوه ثم فی سلسلة ذرعها سبعون ذراعاً فاسلکوه

ترجمه. آنروز عرضه میشوید هیچ عملی از اعمال شما و لو پنهان بوده باشد مخفی نمیشود پس کسیکه اعمالش بدستش داده میشود میگوید بیائید بخوانید کتاب مرا من یقین داشتم که حساب خود را خواهم دید آن شخص در عیش و گذرانی که از او راضی باشد خواهد بود در بهشت بلند که میوه های آن نزدیك و دسترس است گفته میشود بآنها یعنی ملائکه بآنها میگویند بخورید و بیاشامید گوارا تان باشد بسبب اعمالیکه در ایام گذشته بجا آورده بودید و کسیکه کتاب او بدست چپش داده میشود میگوید کاش که کتاب من بدست من داده نمیشد و نمیدانستم حساب من چیست کاش مرگ مرا در ربایید مال من بدرد من نخورد قوت و شوکت من نابود شد خطاب ملائکه می آید بگیرید او را و دستش را بگردنش ببندید و او را به جهنم بیافکنید و در زنجیر هفتاد ذرعی او را مقید سازید در این آیات کریمه علاوه بر ذکر کتاب پرهیزکاران و گنهکاران ذکر حساب و بهشت و دوزخ و طعام و شراب اهل بهشت و عذاب اهل دوزخ شده و بعد از این در همین سوره مبارکه ذکر طعام اهل دوزخ گردیده و آیات بسیار عدیده ذکر بهشت و اهل آن و طعام و شراب گوارائیکه دارند و حور العین و خدام از ولدان مخلدین و تخت ها و فرشهای عالی و جامه های حریر و استبرق و شراب گوارا و تمام انواع نعم از خورد و خوراك و غیر ذلك شده نیز ذکر عذاب اهل دوزخ و طعام و شراب آنها از شجره زقوم و غسلین و آبهای متعفن چرکین و آب های حمیم که بر سر آنها میریزد و غیر ذلك از انواع عذاب گردیده و تمام آنها بنص آن آیات کریمه مادی هستند چه نعیم اهل بهشت وچه عذاب اهل دوزخ و در سوره آل عمران راجع به بهشت فرمود

وسارعوا الی مغفرة من ربکم وجنة عرضها السموات والارض اعدت للمتقین ترجمه. بشتابید برای مغفرت از پروردگار خود تان و بهشتی که پهنائی آن بقدر تمام آسمانها و زمینها باشد آماده شده است برای پرهیزکاران.

و در سوره حدید نظیر آن وارد شده است در این آیه کریمه عرض بهشت بمقدار تمام آسمانها و زمین تحدید شده پس طول آن البته بیشتر خواهد بود..

بر طبق آیات کریمه قرآنیه احادیث متواتره وارد شده و همه تصریح میکنند بحدیکه قابل تأویل نمیباشد باینکه معاد با جسام مادی عنصری و بهشت و دوزخ و نعیم آن و عذاب آن تماماً مادی و عنصری است. ابدانی است بعینه مثل ابدان دنیا و حساب و کتاب و میزان محسوس و اعمال دنیا مشاهد و بهشتی است دارای

قصور و بناهای عالی و انهار و جوی های روان و زنان از بهترین زنان و خدام از بهترین ولدان و فواکه گوناگون و آب غیر متغیر و عسل مصفی و شیر که طعم آن خراب نمیشود و خمر که لذة للشاربین و درجات بلند و گردشگاه های وسیع و انواع لذات که از هر شر و سوء و مرض و ترس و اندوه و بدی ایمن باشد

رزقنا الله ذالك کله بفضله و منه و کرمه مثل الجنة التی وعد المتقون اکلها دائم و ظلها تلك عقبی الکافرین النار کلمات معترضه -

باینجا که رسیدم نظر بساعت کردم یك بعد از نصف شب بود در شب جمعه سلخ ماه مبارك رمضان سنه هزار و سیصد و شصت و هفت. اعمال این شب مبارك و اوراد و اذکار زیاد است تا آنوقت بانجام آنها موفق نشدم در ذهنم خطور کرد از تلاوت قرآن و اذکار و نوافل این شب محروم شدم در بین این تأثر متوجه شدم که عمل من در امشب از تمام عبادات بدنی و مالی افضل است و حدیث شریف بمضمون اینکه اگر خدا یکنفر را هدایت کند بهتر است برای تو از شتران سرخ مو یا بهتر است از آنچه آفتاب بآن شروق و غروب بکند و دعا کردم که خداوند جل شانه توفیق عطا فرماید که بسبب این کتاب خلق کثیری هدایت بشوند و از شر وسائس دشمنان مسلمین که بوسیله جماعت گمراه شیخیه و متابعین آنها از بابیه و بهائیه و ازلیه که قصدی بجز تخریب عالم اسلام و تشتت کلمه مسلمین ندارند ایرانرا محافظت کند بکاتب گفتم خوبست از عبادات بدنی امشب هم محروم نشویم و کتابت را ترك کرده و مشغول انجام وظائف امشب شدیم و روز جمعه آخر اینماه مبارك به نماز جمعه وسایر اعمال آنروز اشتغال داشتم روز شنبه به ادای فریضه نماز عید سعید

اعاده الله علی جمیع المسلمین بالخیر والبرکه اشتغال داشتم اینك عصر شنبه غره شوال بتقریر و تحریر مشغول شدم و کاتب بنوشتن مشغول گشت و از منان ذوالجلال مسئلت دارم که توفیق اتمام اینکتاب و هدایت ایرانیان و خلاصی آنان از شر گمراهان و گمراه کنندگان عطا فرماید برگردیم باصل مطلب -

این مطالبیکه در قرآن کریم و احادیث صحیحه وارد شده است بر اهل نظر از ضعیف متوغلین باوهام فلاسفه یونان و مقیدین بخرافات دیانات سابقه بر اسلام فوق العاده نا متبوع آمد زیرا که اینها غیر از هفت فلك سیار و یك فلك ثوابت و یك فلك چیز دیگری را در وجود نمیدانند پس بهشتی که عرضش تمام آسمان و زمین باشد کجا خواهد بود و باز افلاکرا روحانی و بسیط میدانند پس فواکه و حور و غلمان و قصور برای اهل بهشت و عقربها و مارها و آب حمیم و غسلین و شجره زقوم و ضریع برای اهل دوزخ کجا خواهد بود این تصورات برای آنها

آمد ونتوانستند بگویند قران و احادیث متواتره دروغ است و بنا و بلائی پرداختند
که فی الحقیقه از تکذیب قران و احادیث بدتر است و گناهش عظیم تر است
زیرا که آیات قرانیه و احادیث بطوری صریح هستند و نص بر معاد جسمانی مادی
و نعیم و عذاب مادی و عنصری میباشند که قابل تاویل بهیچ وجه نیستند و تاویل
آنها بمذاق فلاسفه قدیم و هیئت بطلیموسی تحریف قرآن و احادیث محسوب میشود
و دروغ بستن بخدا و پیغمبر و ائمه و از بین بردن عظمت تعالیم و علوم اسلام
و جلوگیری از استفاده از علومیکه بتوسط حضرت رسول صم آمده است و انکار
یکی از بزرگترین معجزات حضرت رسول و مخالفت با ضرورت دین میباشد و آن
کفر صریحی است . . تا نوبه به شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی و حاجی کریم
خان آمد و گفتند بهشت وجه الله است و نور خدا که انسان مؤمن باو برمیگردد
نه بهشت مادی از آنها سئوال میشود که این تفسیر را از کجا آورده اند آنچه در
قرآن وارد است لفظ جنه و معنای جنت بفارسی باغ است و نور معنای روشنائی
و یا سبب روشنائی بفارسی تفسیر باغ بروشنائی موافق کدام لغت است بر فرض
اینکه اینطور تفسیر کردند حور العین در نور و ازواج مطهره و ولدان و فاکهه
و نخل و رمان و آب و عسل و شیر و نهرها و چشمهای روان و تخت ها و فرش ها
و کأس ها و گوشت طیور و امثال ذالك چه معنا دارد و تزویج مؤمن بحور عین که
فرموده است و زوجناهم بحور عین در نور خدا چه جور خواهد بود و هم
چنین دوزخ را تفسیر کردند بظلمت در صورتیکه آتش ضد ظلمت است و غسلین و
ماء حمیم و پختن پوستهای مجرمین و درخت زقوم و پاره و پاره شدن امعاء
خورندگان آن و امثال ذالك با ظلمت چه تناسبی دارد البته چنین تأویلات رد بر
قرآن و احادیث و مخالفت با ضرورت دین و کفر صریحی است و شاگرد دوم سید
کاظم رشتی میرزا علی محمد باب و اتباع او قائل به تناسخ شده اند و معاد آنرا
دانستند و بالنتیجه بهشت و دوزخ و اسباب نعیم این و عذاب آن همه را رد کرده و
برای عشق خرافات و اوهام کافرشدند و مخالفت عقل و منطق و فکر انسانی نموده اند
ومحض متابعت از سید کاظم رشتی شیخ احمد احسائی. پیروان خرافات فلسفه قدیمه وهیئت
بطلیموسی واوهام ادیان سابقه بکفر ورد قران واحادیث متواتره وپیروی از خرافات
اکتفا ننموده اند بلکه بر مخالفین خودشان یعنی مؤمنینیکه به نصوص قرآن و احادیث
ایمان دارند تجاوز کردند و بکلمات مسخره آمیز آنها را مسمی نموده اند و گفتند
اینها اهل ظاهر و قشری و سطحی هستند چرا که بقرآن ایمان دارند و بخرافات
دیگران اعتنا ننموده اند . .

حال پیروان خرافات این بود ولکن مؤمنین حقیقی که میدانند خداوند متعال آنچه
گفته حق است و محال است که الفاظی ذکر بکند برای هدایت مردم و معانی
آنها مقصود او نباشد ایمان آورده اند باینکه معاد با بدن عنصری در زمین مادی
و بهشت مادی با تمام نعمت های عنصری و مادی است حور العین در آغوش و
بغل آنها ازواج طاهره مطهره خیرات حسان لم یطمثهن انس قبلهم ولا جان
خواهد بود . و کافرین در دوزخ بر افروخته مار و عقرب در آغوش اینها و زقوم
و ضریع طعام آنها و شرابشان از غسلین وآب حمیم غسل بدن آنهاست و بخرافات
فلاسفه و اوهام بطلیموسی وقعی نداده اند و گفتند آنچه خدا گفته است راست و
حقیقت است و آنچه غیر خدا گفت کذب و دروغ است ولکن تحقیق علمی در این
مسئله نکرده اند و تعبداً قبول نموده اند چه خوب بود که با این ایمان تفکر میکردند
و از راه علمی اثبات قول خدا و رسول خدا مینمودند و این فضیلت را قبل از علماء
فرنك درك میکردند .
حالا ببینید علم و ترقیات آن چه کرده است ملیاردها از مسلمین تعبداً و ایماناً
مدت هزار سال بقول خدا و رسول خدا ایمان داشتند و گمراهان آنها را مسخره
میکردند و اعتنا نمیکردند تا اینکه علم بواسطه ترقیات خود مطلب را معکوس کرد
و حکما و فلاسفه و هیئت بطلیموس و ادیان سابقه را مسخره نمود و مؤمنین را
نصرت داد و قول خدا و رسول خدا را از راه علمی ثابت کرد و خلاصه مکتشفات
علمی که بواسطه آن معانی قرآن و احادیث مکشوف شد و اعجاز قرآن ثابت
گردید و اوهام سابقه مدفون شد از اینقرار است . علم ثابت کرد که در این
فضا ملیونها بلکه ملیاردها آفتاب وجود دارد بیشتر آنها از آفتاب ما بزرگتر است
و هر یك سیاراتی دارد از سیارات آفتاب ما بیشتر است و همه اینها مادی و مرکب
هستند از عناصری مانند عناصری که زمین ما از آنها ترکیب شده است حتی اینکه
عنصری در آفتاب ما کشف کردند که در زمین ما نظیر آن نبود و علما پنداشتند
که آن عنصر مختص آفتاب است و نام آنرا هلیوم گذاشتند یعنی آفتابی زیرا
زیرا که نام آفتاب بزبان یونانی هلیوس است بعد از شصت سال همان عنصر را
در زمین یافتند و فعلا در صنایع استخدام میکنند و طیارات بزرگ بیشتر بتوسط
آن حرکت میکنند و نزد امریکائیها از این عنصر مقدار وافری است و ثابت شد
آنچه در آفتاب است در زمین موجود است و در فضا هر قدر که تحقیق کردند
و وسعت آنرا کشف نمودند بجائی نرسیده اند و اگر مسافتی را فرض کنیم بقدر
مسافت سیر نور مدت ملیاردها سال در صورتیکه نور در هر ثانیه ۷۸ میل طی

گفتند برای عدم درک
کند تعهد یداین فضا را نخواهد کرد لذا فضا را نامتناهی
نهایت آن والاعلم نظریا نهایت آنرا ثابت نمود اما درک نهایتش از مختصات خالق
میبا شد و از مدرکات مخلوقین بیرون است و نیز علم ثابت کرد که بعضی
آفتابها مردند و آفتابهای دیگری موجود شدند که سابقا نبودند و معلوم شد
که آفتابها و ستاره ها هریك عمری دارد معین و مبدأ و نهایت حیات شخص مانند افراد
حیوانات بواسطهٔ این کشفیات معنای آیه شریفه سورهٔ مبارکه لقمان **ولو ان ما فی
الارض من شجرة اقلام والبحر یمده من بعده سبعة ابحر مانفدت کلمات الله**
ترجمه .. اگر تمام درختان زمین قلم باشد و دریا هفت برابر آن دریاها مداد باشد
مخلوقات الهی تمام نمیشود یعنی اگر با آن قلمها و مدادها بخواهند بنویسند آن قلمها
و مدادها کافی برای نوشتن مخلوقات الهی نیستند . و معنای آیه شریفه سوره مبارکه
کهف **قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات
ربی ولو جئنا بمثله مددا** ترجمه ...
بگو اگر دریا مداد باشد برای نوشتن مخلوقات اللهی دریا تمام میشود و مخلوقات تمام
نمیشود ولو اینکه مانند دریا کمك بشود . و معنای آیه کریمه سوره مبارکه مدثر
و ما یعلم جنود ربك الا هو . ترجمه .. نمیداند جنود خدا را مگر خدا و امثال
این آیات کریمه همه اینها را معلوم کرد و مدلل نمود مقدار عرض تمام آسمانها یعنی
آسمانهای محسوس و زمین نسبت به مخلوقاتیکه در این فضاء معلوم شدند ذره هم
محسوب نمیشوند پس اگر عرض بهشت بقدر تمام آسمانها و زمین باشد و طول آن
چندین برابر نسبت باین فضاء حیز بسیار کوچکی اشغال خواهد کرد که خیلی کمتر
از نسبت یکذره به تمام آسمانهای محسوسه و زمین و نیز علم مدلل کرد که آفتابها
عمر دارند و مبداء تولد و مردن مانند حیوان پس اینمنظومه شمسی ما هم عمر دارد و
وقتی خواهد مرد و معنای **اذا السماء انشقت و اذا الشمس کورت و اذا رجت
الارض رجا و بست الجبال بسا و اذا زلزلت الارض زلزالها و نفخ فی
الصور نفخة واحده و حملت الارض و الجبال فدکتا دکة واحده و انشقت
السماء فهی یومئذ واهیه** . و امثال این آیات کریمات را تماما معلوم کرد و حاصل
آن نفخه صور اینست که صدای مهیب و زلزاله عمومی حادث میشود و تمام آسمانها و
زمین آنچه در منظومه شمسی ما میباشد ناگهانی خراب و در این فضاء پراکنده و نابود
میشوند از نقطه نظر علمی باندك خللی در جاذبه عمومی اینحادثه حاصل میشود
ان زلزله الساعة شیئ عظیم اینهمه مخلوقات مادی هستند و عنصری اهل این
زمین بمنظومه شمسی دیگری یا جای دیگری منتقل خواهند شد آنهم مادی است مانند

منظومه شمسی ما و درآنجا بهشت مادی و عنصری وآنچه در آن از لذات و نعیم همه
مادی هستند مانند لذات این دنیا ولکن شر و ضرر ندارد و نیز در آنجا آتش مادی
ماهست وآنچه از لوازم عذاب در او هم مادی هستند مثل آتش این دنیا ولکن عذاب آن
شدیدتر و سخت تر است و علم مدلل کرد آنچه در این زمین و منظومه شمسی ما
و تمام عالم مادی هست معدوم نمیشود و اجسام که منحل بشوند فقط ترکیب آنها باطل
میشود بطوریکه اگر لابراتوارها ترقی کنند ممکن است عناصر هر جسمی که منحل
شد جمع بشوند و همان جسم اولی بعینه دوباره ترکیب میگردد انسان که میمیرد اجزاء
بدن او منحل میشوند و جمع کردن آن اجزاء موجب برگشتن همان انسان است و این در
علم ثابت شده است پس استبعاد کفار اینکه استخوانهای پوسیده چگونه برمیگردند بواسطه
علم باطل شد وعلوم طبیعه ثابت کرده است که هرحرکت و هرصوت و آواز کوچکترین
جسم باشد بر تمام عالم مادی تأثیر دارد ولو مانند راه رفتن مورچه کوچك در شب تاریك در
سنك صاف وآن حرکت باقی است و فنا پذیر نیست و بواسطه این نظریه بعضی علماء درصدد
شدند که اصوات و حرکات مردمان سابق بدست بیاورند ومشاهده نمایند و اگر
تا کنون باین موفق نشدند در آتیه شاید بدست بیاورند لکن اصوات وحرکات
فعلی را ضبط و معین مینمایند بواسطه گرامافون و رادیو و ادوات داکتلسکوبی
و بواسطه آنها اصوات منتشره در فضا ضبط میکنند و میشنوند و حرکات اشخاص
بعد از مدتی مشاهده میکنند معنای حضور اعمال بدون هیچ تاویلی معلوم شد
عین اصوات وحرکات که از انسان در دنیا صادر شده در روز قیامت مسموع
و مشاهده میشوند و محتاج به تاویل نیست چنانچه خرافیها تصور میکردند وحضور
اعمال را تاویل میکردند باینکه برای اعمال بد حیوانات بد خلق میشود و برای
اعمال خوب حیوانات زیبا یا مخلوق دیگری خلق میشوند یا اینکه حضور اعمال
بمعنای علم باینها تاویل مینمایند و علم ثابت کرده است اجسام مادی از عناصر
متشابه ترکیب میشوند و اختلاف فقط در کیفیت ترکیب عناصر و در کمیت اینها
پس مابین فولاد وچوب و آب مثلا در مواد تفاوت نیست و تفاوت فقط در کمیت مواد
و کیفیت ترکیب آنها اما اسباب این اختلاف هنوز معلوم نشده است پس ممکن است
که دماغ انسان مثلا عبارت از ذرات اکسیژن مجتمعه باشد و لکن چه موجب شد
که ذرات اکسیژن و کمیت و کیفیت مخصوص جمع شده که دماغ تشکیل شد هنوز
علم آنرا کشف نکرده شاید بعدها بانهم برسد بنابراین انسان زنده همیشه
درحال شبیه بمعاد است زیرا در فن فیوزلوژی ثابت گردیده که بدن انسان همیشه در تحلیل
وترکیب است بطوریکه درمدت هشت روز تمام اجزاء بدن انسان میرود واجزاء دیگری از

غذا و هوا بجای آنها می آید و انسان همان انسان است بنا بر این قوام انسان و
حافظ شخصیت او در فن فیزیولوژی مجهول است آنچه ثابت شده اجزاء مایتحلل و بدل آن مدخلیتی
در تشخیص و شخصیت انسان ندارد و قرآن و احادیث صحیحه این امر مجهول را معلوم و در قرآن
ثابت کرده است که انسان از جسم و روح مرکب است و حافظ شخصیت انسان جسم نیست بلکه روح
است زیرا جسم همیشه در تغییر میباشد و انسان همان انسان است پس جسم در حفظ
شخصیت آن انسان مدخلیتی ندارد و حافظ روح است و آن تغییر نمی یابد پس
اگر روح مفارقت جسد کرد بدن منحل میشود و روح باقی است و هنگام معاد اجزاء
عنصری برای انسان جمع میشود بواسطه روح شخصیت همان انسان بطوریکه در
دنیا بوده با جسمی که داشته عود میگردد و در حدیث حضرت صادق بر آن اضافه
شده است و حاصل فرمایش ایشان این است که علاوه بر روح بلکه جزء مادی
غیرمرئی نیز هست که در حفظ شخصیت انسان مدخلیت دارد و آن جزء متلاشی نمیشود
و جزو بدن دیگری نمیگردد علی ای حال از نقطه نظر علمی شبهه آکل و ماکول
قیمتی ندارد زیرا علم کشف کرده که اجزائیکه قابل تحلیل هستند در حفظ شخصیت
انسان مدخلیت ندارند و حافظ روح تنها یا به ضمیمه جزئی که منحل نمیشود و غیر
مرئی است و روح تنها یا بان ضمیمه در اجزاء عنصریه که شدند انسان همان انسان
است و خدا خبر داده که در معاد انسان با بدن عنصری انطوریکه در دنیا بوده
بر میگردد و این امر از نقطه نظر علمی ممکن است و خدا بآن خبر داده است پس
تصدیق بان واجب است و اگر بگوئیم بدن عنصری بر نمیگردد و معاد/نسخ روحانی است
یا اینکه با بدنی لطیف تر از روح چنانچه شیخ احمد احسائی و اتباعش میگویند
مستلزم تکذیب خدا و انکار اصلی از اصول دین و آن کفر است العیاذ بالله بالجمله
معاد از نقطه نظر علمی امری است محسوس شده زیرا همانطوریست که
زید یکسال بعد همین زید انسال با اینکه تمام اجزاء بدن او تحلیل شده زید روز
قیامت همان زید دنیاست و او اینکه اجزاء بدن او هزارها تغییر بر آن شده باشد
نه اینکه زید روز قیامت روح باشد خالی از بدن عنصری چنانچه ملاصدرا و قائلین
بمعاد روحانی میگویند یا اینکه زید روز قیامت بدن هورقلیائی بقول شیخ احمد
احسائی و اتباعش و از بدن عنصری هیچ ندارد و او نور خدا البته انکار عود بدن
عنصری بهر نوع که باشد کفر است و مخالفت دین اسلام و علوم مثبته این زمان
مجملا علومی که در صریح قرآن ثابت شده از قبیل حضور اعمال و وسعت عالم
مادی و شمول آن به آسمانها و زمین و فوق اینها و عدم مدخلیت اجزاء عنصری
در شخصیت انسان و تشخیص آن با روح عود جسمانی با بدن عنصری همه اینها بعلوم

مثبته و مکتشفات عصر حاضر از مسلمیات شده و علوم این عصر خرافات
افلاك پوست پیازی و بساطت اینها و عدم قابلیت تحلیل و ترکیب و انحصار عالم
مادی به زمین و گرفتن بدن انسان قبضهٔ از هر فلك و عناصر اربعه آب
و خاك و باد و آتش و سیمیاو ربمیا و کیمیا و هیمیا ولیمیا و هرچه حاجی کریم خان
در ارشاد العوام گفته و بهاء و باب گفتند از انتقال روح بهابدان دیگر و تناسخ
و تمام حرفهای شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی همه اینها را جزء خرافات قرار
داده و آن اساس سست را منهدم ساخته.

حالا به معجزه باهره حضرت رسول ص در این مسئله باید تامل کرد تا اذعان
حاصل شود به صدق رسالت سید نبیین و خاتم المرسلین علیه و اله اجمعین افضل
الصلوة من رب العالمین. دانسته شد که آراء فلاسفه اقدمین و فلکیین و ادیان
سابقه قبل از اسلام همه متفق بودند بر اینکه عالم مادی و ترکیب و تحلیل بزمین
منحصر است و ماورای زمین از افلاك و غیره همه عوالم روحانی و بسائط فنا
ناپذیر و غیر قابل ترکیب و تحلیل میدانستند رای عموم بشر بر این بود تا اینکه
حضرت رسول ص برسالت مبعوث شد و در قرآن کریم و احادیث صحیحه و بواسطه
اوصیاء خود خبر داد که وسعت عالم مادی باندازه ایست که بشر از حصر و احصاء
آن عاجز است و نه زمین تنها بلکه تمام اجرام سماویه محسوسه همه مادی و عنصری
هستند و نه فقط حیات دنیا در عالم مادی هست بلکه حیات آخرت و بعد از مرگ
هم در عوالم مادی خواهد بود و با تمام اراده بشر مقاومت کرد و با اطمینان
کامل تمام علومی که متداول آن عصر بود زیر پا گذاشت و مدلل نمود که آنها
خرافات و جهل محض است هزار سال بعد از حضرت رسول ص مردم و علما و دانشمندان
بر دو دسته تقسیم شدند قسمی تصدیق حضرت رسول از راه تعبد و دیگری مؤول و
مکذب حضرت رسول است تا اینکه علم بهر اصد و آلات و اکتشافات خود آمد و
برای بشر محسوس کرد که این عوالم غیر قابل احصا همه مادی هستند و حضرت
رسول ص در قول خود صادق و آراء فلاسفه و فلکیین و طبیعیین و ادیان قبل از
او همه کاذب و جزو خرافات هستند این شخصی که در عصر جاهلیت بین جاهل
ترین امم آنوقت در سرزمینی که بوئی از علم و صنعت نبرده میزیست این همه علوم
از کجا آورد و خصایص ماده و اسرار طبیعت را از کجا درك کرده و از کجا
فهمیده که هیچ عملی و هیچ اثری و هیچ صوتی محو نمیشود و در روز قیامت تمام
اینها حاضر خواهند شد و از کجا دانسته که منظومه شمسی عمری دارد مثل عمر
همه حیوانات و گفت در سوره اعراف یسئلونك عن الساعة ایان مرسیها قل انما

علمها عند ربی لا یجلیها لوقتها الا هو ترجمه : از تو سؤال مینمایند از ساعت و خرابی زمین و آسمانها کی میشود بگو علم آن نزد خدای من است نمیآورد آنرا در وقت معین خود مگر او و در سوره سبا فرمود و یقولون متی هذا الوعد ان کنتم صادقین قل لکم میعاد یوم لا تستقدمون عنه ساعة ولا تستاخرون

ترجمه : کفار میگویند این وعد یعنی خرابی آسمانها و زمین کی خواهد شد اگر راست میگوئید بانها بگو وقت معینی دارید برای این امر یکساعت پس و پیش ندارد

در زمانی آنرا میگوید که همه علماء و دانشمندان آن و قبل از آن معتقد بودند که آسمانها همه ازلی و ابدی و فنا پذیر نیستند و بر آراء خود با کمال اطمینان بدون هیچ تزلزل و شك بحدی اصرار کرد که تردیدی درمقابل تمام اهل عالم نداشت و هزار سال بعد علم صدق او را ظاهر ساخت و آراء سابقه بر او را محو نمود این علوم برای این بشر یتیم فاقد وسائل تعلم و تعلیم و حتی خواندن و نوشتن هم نداشت از کجا آمد آیا معجزه بزرگتر از این میشود آیا آن اطمینانی که در مقابل بشر داشت کشف نمیکرد از اینکه از راه غیب عوالم را مشاهده مینمود و وحشتی از مخالفت تمام بشر نداشت و یقین داشت که صدق گفتار او برای تمام بشر ظاهر خواهد شد معجزه چیست بجز اینکه بشر خارق العاده را اتیان کند آیا خارق العاده تر از این متصور است آیا از اول دنیا تا امروز برای بشری این امور مهیا شده است آیا برای پیغمبران دیگر چنین معجزه باقیه هست

منتهای سفاهت و بلادت میخواهد برای کسی که این معجزه باهره را مشاهده نماید و مطالبه معجزه دیگری بکند یا اینکه هزاران معجزه از این قبیل حضرت رسول دارد وسفیه تر و بلید تر از آن کسانیکه قرآن کلمات حضرت رسولرا صع تاویل میکنند و تحریف مینمایند و بر آراء خرافی فلاسفه و فلکیین قدیم حمل میکنند و میگویند ما سخنی بالاتر از قرآن وحضرت رسول صع آوریم آنها شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی و حاجی خان هستند که با کمال وقاحت یا بلادت بعد از ذکر افلاك پوست پیازی و خرافت اینکه انسان از هر فلك قبضه دارد و نامربوطهای دیگر میگوید این کلمات را دریاب که هر کلمه گنجی است از علم در صورتیکه علم بخوبی در این زمان مدلل کرد که آن کلمات کلمات جهل و خرافات است

با مکتشفات امروزه حاجت نداریم که اقوال این سفها را رد کنیم چونکه علم دراین زمان آنها را پایمال کرد و لکن میخواهیم باتباع شیخیه و بهائیه بگوئیم که جهالت بکشید و از بشر شرم داشته باشید از اینکه متابعت افراد خرافی بنمائید علم آنها را مسخره کرده شما را نیز مسخره و استهزاء مینماید و باز میخواهیم بغیر

مسلمانها گوشزد کنیم که این خرافات مربوط بدین اسلام نیست و پیروان آنها مسلمان نیستند حالا که مسئله معاد جسمانی عنصری ثابت شد و کفر و خرافی بودن قائلین بمعاد روحانی و هورقلیائی معلوم گردید مثل سایر موارد کفر و خرافات این طایفه ضاله بر مسلمانان جهان خصوصاً علمای عرب خطاب میکنیم و خواهش از آنها داریم

خطاب بمسلمانهای جهان خصوصاً به برادران عرب ما

ای برادران اسلامی ای امت عرب ایرانیان وایران را بشناسید وگول مدلسین نخورید ایرانیان همه مگر عده خیلی کمی از گمراهان مسلمان و شیعه اثنا عشری هستند و در توحید خالص بقدری تمسك دارند که از حدود صریح آیات قرآنیه و احادیث صحیحه تجاوز نمی کنند زیرا که میدانند که آنها موافق عقل سلیم وفکرت مستقیم هستند وغلات را کلیتاً کافر و مشرك و مهدور الدم و نجس العین میدانند در ایام اخیر شیخ احمد احسائی نام که باطناً کشیش بوده و ظاهراً مسلمان و شاگرد او سید کاظم رشتی در ایران ترویج غلو کردند و دو فرقه بواسطه دو شاگرد سید کاظم رشتی در ایران پیدا شدند یکی فرقه شیخیه توسط حاجی کریم خان نام کرمانی و دیگری فرقه بابیه و بهائیه توسط میرزا علی محمد باب و هر دو این دو نفر شاگر همان سید کاظم رشتی هستند که خود او هم باطناً از کشیشهای روسیه بوده و مقصود آنها ایجاد اغتشاش و تفرقه کلمه ما بین ایرانیها و جدا نمودن ایران و ایرانیان را از سایر بلاد اسلامی و مسلمانهای دنیا میباشد و این دو فرقه خیلی کم هستند وبنظر عموم ایرانیان کافرومشرك هستند

خلاف حق و انصاف است اگر مسلمانان جهان گول این دسیسه را بخورند و تمام ایرانیان را به کفر متهم بنمایند ایرانیها در توحید خالص و رد غلو اگر از تمام مسلمانان حریص تر نباشند کمترهم نیستند آنها برادران شما و در عقاید توحید و نبوت با شما شریکند و شیخیه و بهائیه همچنانکه با شما دشمن هستند با ایرانیها نیز دشمنند بلکه دشمنی آنها با ایرانیان شدید تر است چونکه سعی دارند که ایران فاقد استقلال وملیت باشد و مستعمره اجانب بشود ای برادران اسلامی دست اخوت با یرانیان دراز کنید و گول شیخیه و بهائیه نخورید بمصریان گوشزد میکنیم که ایرانیان در امور توحید از مصریها حریص ترند بملت مصر مخصوصاً بصاحب کتاب (الصراع بین الوثنیة والاسلام) کشتی گرفتن بین بت پرستی و مسلمانی و و بصاحب کتاب (الوشیعه) در رد شیعه میگوئیم که دو کتاب نوشتید و عقاید غلاة

مخصوصاً شیخیه و بهائیه را ذکر کردید و اینها را بشیعه وایرانیان نسبت دادید برای چه این دروغ را مرتکب شدید وچرا کمك باجانب دادید و در تفرقه کلمه مسلمین سعی کرده ید از این تهمت رسماً اعتذار کنید و تفرقه کلمه مسلمین را نکنید و ایرانیانرا برادر خود بدانید و از خود جدا نکنید این کتاب را بفارسی نوشتیم که ایرانیان از سوء تاثیر شیخیه و بهائیه مطلع شوند و بیشتر درمحو آنها سعی بکنند شماای صاحب کتاب الصراع والوشیعه اگر ازعقاید شیعه اطلاع ندارید این کتاب رابخوانید ورحمت ترجمه آنرا بعربی بخود تان بدهید و از گناه کبیره یعنی تهمت بشیعه و تفرقه کلمه مسلمین که ارتکاب کرده ید استغفار کنید این نصیحت برادرانه را بشما تقدیم مینمایم واز خداوند عزیز جل شانه مسئلت دارم که شما را توفیق بدهد و خیر دنیا وآخرت بشما کرامت فرماید و کلمه مسلمین راجمع کند و ازتفرقه و اختلاف و نفاق وشقاق عالم اسلام را حفظ فرماید که توفیق دست اوست

محمد خالصی

الی الامة الاسلامية عامة و اخواننا العرب خاصة

ايها الاخوان المسلمون يا بنى العروبه اعرفوا ايران و الايرانيين ولا تخدعنكم دسائس المدلسين ان جميع الايرانيين الا من شذ وندر من الضالين مسلمون على مذهب الشيعة الاثنى عشريه و هم متمسكون بالتوحيد الخالص بحيث لا يتجاوزون حدود صراحة الايات القرانيه والاحاديث الصحيحه لانهم يعلمون انها مطابقة للعقول السليمة و الفكرة المستقيمه و انهم يحكمون بان جميع الغلاة كفار مشركون انجاس مهدور والدم وقد جاء ايران فى الايام الاخيره رجل يدعى الشيخ احمد الاحسائى وهو من قسيسى العرب فى الباطن وقد تظاهر بالاسلام و اخريدعى السيد كاظم الرشتى وهو تلميذ ذلك القسيس فاشاعا الغلو فى ايران و ظهر الطائفتان غاليتان بدعوة من تلميذين للسيد كاظم الرشتى احديهما طائفة شيخيه وعميدها رجل يسمى حاجى كريمخان الكرمانى وثانيهما طايفة البابية او البهائيه وداعيتها رجل يسمى ميرزا على محمد الباب وكلاهذين الرجلين كانا تلميذين للسيد كاظم الرشتى الذى ذكرناها وكان من قساوسة الروس باطناً وغايتهم من هذه الدعوه ايجاد الاضطراب بين الايرانيين وتفريق كلمتهم و فصل ايران والايرانيين عن بقية البلاد الاسلاميه و سائر المسلمين وهاتان الطائفتان على غاية من الاقليه والايرانيون عامة يعتقدون بان هذين الطائفتين كافرتان مشركتان وليس من الحق والانصاف ان يخدع مسلمو العالم

لهذه الدسيسه و يتهموا جميع الايرانيين بالكفر مع ان الايرانيين فى امر التوحيد الخالص و ابطال الغلو ان لم يكونوا احرص من سائر المسلمين ليسوا باقل منهم انهم اخوانكم و مشتركون معكم فى عقيدة التوحيد و النبوه و ان طائفتى الشيخيه و البهائيه اعداء للايرانيين كما يعادونكم بل ان عداوتهم للايرانيين اشد لانهم جاهدون فى ان تفقد ايران استقلالها و ماليتها لتكون مستعمرة اجنبيه .

ايها الاخوان المسلمون مد و ايدا لاخوة الى اخوانكم الايرانيين و لا تخدعنكم دسائس طائفتى الشيخيه و البهائيه . انى اقرء بخطابى هذا مسامع الامة المصريه و اقول ان الايرانيين احرص على امر التوحيد من المصريين واخص بالخطاب صاحبى كتاب الصراع بين الوثنية والاسلام وكتاب الوشيعه لانهما كتباهذين الكتابين وذكرا عقايد الغلاة ولاسيما عقايدى الشيخيه و البهائيه و نسباها الى الشيعه و الايرانيين فلماذا احتملا اسم هذا الكرب و لاى شيئى ساعدا اعداء الاسلام فى تفريق كلمة المسلمين فليعتذرا صراحتاً عن هذه التهمه و لا يعينا على المسلمين بتشتيت شملهم و ليعلما ان الايرانيين اخوة لهما فلا يبتعدا عنهم انى كتبت هذا الكتاب باللغة الفارسيه ليطلع الايرانيون على سوء نواياها تين الطائفتين و يجدوا فى ابادتهم اكثر مماكان يا صاحبى كتابى الصراع و الوشيعه ان لم يكن لكما علم بعقايد الشيعه فاقرئا كتابى هذا و احتملا مشقة تعريبه و استغفرا بكما من هذا الاثم العظيم اعنى اتهامكما الشيعه بما هم عنه بريئون و سعيكما فى تفريق كلمة المسلمين هذه نصيحتى لكما و اسئل الله العزيز جل شانه ان يوفقكما خير الدنيا و الاخره و ان يجمع كلمة المسلمين و يحفظهم من الفرقة و الاختلاف و النفاق و الشقاق انه ولى التوفيق

الراجى محمدبن محمد مهدى
الكاظمى الخالصى عفا الله عنهما

سوال و جواب

باینجا که رسیدیم کاتب این قسمت دو سوال کرد برای تکمیل فائده لازم است در کتاب با جواب ذکر شوند.

سؤال اول شما در مسئله معراج و معاد انکار فلك کردید در صورتیکه ذکر فلك و هفت آسمان در قرآن آمده است

جواب فلك لفظی است و مقصود از آن نزد اهل هیئت قدیم غیر از مقصود قرآن است و من انکار فلك نمودم بمعنائی که اهل هیئت قدیم گفتند زیرا اینها گفتند افلاك تو در تو هستند و هر یك بدیگری احاطه دارد و فلك قمر بزمین محیط است و ستارگان هفتگانه که قمر و شمس یکی از آنها میباشد در بخش فلك مرتسم است مانند میخی که در تخته کوبیده شده باشد وقرآن میفرماید **وکل فی فلك یسبحون** یعنی هر یك از شمس و قمر در فلك شناورند و هیئت قدیمه را رد کرده و معلوم کرد که مقصود قرآن از فلك مراد ستارگان است که در آن متحرك هستند و هیئت قدیم عالم را بهفت فلك برای سیارات و فلك هشتم برای ثوابت محصور دانسته وزیاده کردند بر آن فلك غیر مکوکب را و قرآن کریم تمام ستارها و شموس که اگر هفت برابر دریاها مداد باشند برای نوشتن آنها کافی نیست همه اینهارا آسمان نزدیك وطبقه اول آسمانها دانسته و درسوره صافات فرموده **انازینا السماء الدنیا بزینة الکواکب** ما آسمان نزدیك را بستارگان زینت دادیم و عالم مادی را اینقدر وسعت داد که علم بشر و مکتشفات هر قدر ترقی کند بدرك اندکی از طبقه اول عالم مادی که در قران مذکور هست نخواهد رسید تمام ستارگانیکه ادراك شده و نشده با این عظمت محیر العقول همه بنظر قرآن آسمان نزدیك و طبقه اول آسمانهاست پس شش طبقه دیگر چه خواهد بود و کرسی که بتمام آنها احاطه دارد چه میشود و عرش که بکرسی محیط است چه خواهد بود و سرادق اول که بعرش محیط چه متصور شود تا چه رسد بهفتاد هزار سرادق که هر یك شامل مادون خود باشد و حجاب اول که بتمام آنها محیط میباشد و همین طور تا هفتاد هزار حجاب چگونه به تصور بشر و ادراك ایشان میآید و بعد از ذکر تمام اینها امام فرموده طلب مغفرت از خدا میخواهم که از مخلوقات او کم شمرده ام ملخص اینکه هیئت شرعی اینست و این عظمت که در شرع ذکر شده طوری است که عظمت هیئت جدید نسبت بآن لا شی محسوب میشود پس چه رسد بهیئت قدیم

سؤال دوم عظمت عالم مادی در شرع تا این اندازه تشریح شده آیا نسبت بعوالم روحانی و عقول و نفوس ذکری در شرع وارد شده یا نه

جواب اصطلاح عوالم عقول و نفوس وروحانیات در زبان فلاسفه یونان وارد شده و آنها از مجوس گرفته اند که مجوس بنام امشاسپندان مینامند و هر چه مجوس و فلاسفه در این خصوص گفته اند از حدود اوهام و خرافات و الفاظ بی معنی و قول بی دلیل تجاوز نمیکند و در شرع عوالمی مذکور هستند و باسم ملائکه نامیده شده و عظمتیکه برای آن عوالم در شرع ذکر شده خیلی بالاتر و بیشتر از عوالم مادی است و شرح آن خارج از موضوع این کتاب است همین قدر بدانید که غیر از خدا کسی از مخلوقین احاطه بآن عوالم ندارد و علم آن بخدا منحصر است همین طور که در سوره مدثر فرمود **وما یعلم جنود ربك الا هو** و در سوره اسری فرمود **و یسئلونك عن الروح قل الروح من امر ربی وما اوتیتم من العلم الا قلیلا** علم بشر هر قدر که باشد نیست مگر اندکی کجا توانائی درك این عظمت را داشته باشد

خاتمه

ودر آن دو مطلب

مطلب اول

طائفه شیخیه و متفرعات آن از نظر تاریخ و سیاست و از نظر علم و از نظر دین: اما از نظر تاریخ و سیاست این طائفه از متفرعات غلاة میباشند و غلو قبل از اسلام شعار بت پرستان بود که بتها را واسطه ما بین بشر و خدا قرار میدادند چنانچه در اول سوره زمر حکایت از آنها کرده و فرموده **ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی**. ترجمه عبادت نمیکنیم ما آنها را مگر برای اینکه ما را بخدا نزدیك کنند: و بسیاری از ملل قدیمه مانند مصریان و زردشتیان پادشاهانرا بجای بت میپرستیدند و مدعی بودند که پادشاهان مظهر خدا هستند چنانچه در سوره مبارکه نازعات از زبان فرعون مصر حکایت شده که گفت **انا ربکم الاعلی** ترجمه من پروردگار بلند شمایم و مجوس اضافه بر پرستش پادشاهان هیربدان و مؤبدان را که رئیس دین مجوسیان میباشند نیز میپرستیدند و سگ و کلاغ را مقدس میدانستند و برای آنها جنبه خدائی قائل بودند چنانچه مصریان قدیم نیز سگ و گربه را میپرستیدند و دیانات شرقی دیگر مانند برهمائی و بودائی اضافه بر پرستش برهما بودابتان و گاو را میپرستیدند و برای همه آنها جنبه الوهیت قائل بودند و بنی اسرائل با اینکه حضرت موسی آنها را به توحید دعوت کرده بود چه درزمان حضرت موسی چه بعد بفاصله های مختلف بتان را میپرستیدند

و توراة کنونی خدا را تجسد و تجسم میدهد و بنی اسرائیل را پسران خدا و نخست‌زاده خدا میدانند.

و مسیحیت کنونی بر خلاف دستور و دعوت حضرت مسیح که قرآن کریم در سوره مائده از آن حکایت میکند و میفرماید **ماقلت لهم الا ماامرتنی به ان اعبدوا الله ربی و ربکم** ترجمه نگفتم باینها مگر آنچه را تو به من امر کردی میپرستید خدا را که پروردگار من و شما میباشد - مسیح را پسر خدا و عین خدا و خدا و مسیح و روح القدس که هر سه باد عاء ایشان یك هستند اینها را خدا میدانند
بالجمله تمام ادیان سابقه از غلو سالم نبوده و همه خدا را از مرتبه الوهیت بمرتبه بشر یا پست تر از آن تنزل داده‌اند یا بشر و پست تر از آنرا بمرتبه الوهیت ترقی دادند.
تا اینکه دین اسلام آمد و قرآن کریم بیشتر از تمام تعالیم بر توحید خالص و نفی غلو اصرار کرد ومکرراً به پیغمبر امر کرد که اعلان به امت خود بفرماید و بگوید **انما انا بشر مثلکم** ترجمه من نیستم مگر بشری مانند شما و نفی علم غیب و قدرت و رزاقیت و امثال آنها را از خود بکند و مکرر بگوید قبر مرا مسجد عبادت قرار ندهید بخدا سوگند هلاك نشد آنکه بهلاکت رسید از امم سابقه مگر برای اینکه قبور انبیاء خود را مساجد قرار دادند باشدت اصرار قرآن کریم و احادیث شریفه بر توحید خالص از هر شائبه غلو برخی از ضعفاء القلوب که مسلمان شدند و قبلا مسیحی یا مجوسی بودند و بغلو مأنوس و منطبع بودند همینکه معجزات و کرامات و خارق عادات از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت امیر و اولاد او علیه السلام دیدند بسائق عقائد سابقی که داشتند قائل بالوهیت این بندگان مقرب شدند و حضرت امیر هفتاد نفر از آنها را در کوفه بآتش سوزانید و ائمه اطهار آنها را لعن و نفرین کردند و تبری و بیزاری از آنها جستند چنانکه ذکر آن در آخر مطالب دوم خواهد آمد در زمان حضرت امیر (ع) غلو جنبه سیاسی نداشته و فقط بضعف مدرکات استناد داشت اما در زمان حضرت صادق (ع) و در اوائل خلافت بنی العباس جنبه سیاست پیدا کرد چونکه مجوسیان با مسلمانان اختلاط پیدا کردند و بعض آنها باطناً مسلمان نبودند و نسبت بائمه اطهار و بعض خلفاء بنی العباس قائل بغلو شدند و مقصود اصلی آنها مشوب کردن عقائد اسلامی بعقائد مجوسی است در زمان بنی امیه غلوی که حجاج درباره عبد الملك اظهار کرد فقط جنبه تملق داشت و اول غلو یکه در اسلام ظاهر شد از عمر بن الخطاب بود زیرا همینکه شنید مردم میگویند رسول خدا مرد انکار کرد و بر حاضرین حمله نمود و گفت پیغمبر نمیمیرد ولی غلو ایشان ادامه پیدا نکرد زیرا ابو بکر آیه

شریفه **انك میت و انهم میتون** خواند و عمر تصدیق کرد و از غلو برگشت اما غالین بعد از عمر هرچه قرآن و احادیث برای آنها خوانده شده از غلو دست نکشیده‌اند و نمیکشند بلکه تحریف آیات قرآنی مینمایند و با نها بر غلو استدلال میکنند چنانچه از ابوالخطاب ملعون منقول شده که او میگفت در سوره زخرف **وهو الذی فی السماء اله و فی الارض اله**. اله آسمان خدا و اله ارض امام است در صورتیکه معنای آیه اینستکه خدا کسیست که اله آسمان و اله زمین است یعنی الوهیت بذات قدس او منحصر است و همچنین خود واتباع او آیه شریفه **و اشرقت الارض بنور ربها** در سوره زمر بر هوای خودشان حمل میکردند و میگفتند امام رب ارض است و امثال این تقولات و تحریفات از آنها زیاد نقل شده و باین حد اکتفا نکرده‌اند و احادیث که دلالت بر غلو و تناسخ داشته باشد وضع و جعل کرده‌اند و بدروغ بائمه اطهار نسبت داده‌اند چنانچه از مفضل بن عمر نخعی خطابی غالی و از معلی بن خنیس و امثال اینها نقل شده حتی از معلی مذکور حدیث جعلی راجع به ترویج عید مجوس نقل و نشر داده‌اند غرض از آن فقط ترویج مجوسیت بود و تعظیم عید نوروز که عید دینی مجوس است و غلو در میان مسلمانان باطوار مختلفه ظاهر شد قول بالوهیت ائمه بدون تفصیل و قول به تفویض که خدائی هست و لکن تفویض خلق و رزق بائمه داده است: و قول به تفویض تدبیر بائمه:

و قول باینکه ائمه قادرند هر کاریکه بخواهند انجام دهند بدون اینکه چیزی بآنها تفویض شده باشد: و قول باینکه آنها ذاتاً علم غیب دارند: و بعضی غلات از حدود ائمه تجاوز کرده‌اند و برؤسای طوائف خودشان این قدرت و علم قائل شدند و بعضی متصوفه از اینها تجاوز نموده‌اند و قائل شده‌اند باینکه خدا در مرشد حلول کرده و بعض آنها قائل شده‌اند که خدا بشکل پیغمبر و ائمه و مراشده و اقطاب ما بین بشر ظاهر شده و مدتی با بشر زیست کرده و بعض فرق دیگری بوده‌اند که آراء مختلفه غیر از این که ذکر کردیم داشتند و تمام آن فرق بیشتر از روی جهل و سادگی و ضعف مدارك باین خرافات معتقد شده‌اند و رؤسای آنها باین وسیله آن ساده لوحان را مرکوب خود ساختند بحدی که احمقها بعبادت آن رؤسا پرداختند اینحال ما بین گمراهان مسلمانان بود تا اواخر قرن دوازدهم هجری در آن ایام فعالیت استعمار کنندگان در بلاد اسلام بحد اقصی رسید و مسلمانان در خواب غفلت بودند مستعمرین باشکال مختلفه در تضعیف عقائد مسلمانان کوشیدند مثل اشاعه منکرات و لوازم شهواتی و تجملات و لوازم لوکس

در معیشت و تطمیع پول و منصب و فرستادن فوجهای مبلغین و پروتستانت
و کاتولیک به بلاد اسلام و انشاء بانکها و تجارتخانه ها و مریضخانه ها و در آن
بلاد و اشاعه فحشاء و خمر و قمار و غیر ذالک هر چه موجب ضعف عقیده باشد و
القاء کلمه ما بین مسلمانان که بجان یکدیگر بیفتند و قوای خودشان را برای
هلاک خودشان مصرف کنند و لکن در ایران هیچیک از وسائل مذکوره بقدر
نقشه اخیر مؤثر واقع نشد و آن نقشه شیخ احمد احسائی و اتباع او میباشد در
در اواخر قرن دوازدهم شخصی بنام شیخ احمد احسائی در ایران در شهر یزد
پیدا شد و خود را بنام شیخ احمد احسائی عرب معرفی کرد و به قدس و ورع
تظاهر کرد که محل اعتماد ایرانیان واقع شد و در دربار پادشاه ایران فتحعلی
راهی پیدا کرد و یکنفر دیگری بنام سید کاظم رشتی پیدا شد و نیز معلوم نبود
اصل او از کجاست بشاگردی شیخ احمد احسائی تظاهر کرد و مخارجیکه
در کربلا میکرد کمتر از تمام بود چه ایران در آن عصر نبود اینه و نفر شاگرد و
استاد افکار و اراء غلو را در ایران منتشر کردند و سید کاظم سه شاگرد پیدا
کرد و هر سه غالی و با یکدیگر بعداوت و دشمنی تظاهر میکردند یکی بنام
تصوف غلو را منتشر کرد و دیگری بنام بابویت و متفرعات آن از ازلیت و بهائیت
و سیمی بنام شیخیه و این سه شاگرد فتنه ها و کشت و کشتارها و غارت و یغما هادر
ایران علاوه بر تضعیف عقائد ایرانیان براه انداختند و هر سه اضافه بر کوشش
در محو آثار توحید و ایمان سعی بلیغی داشتند در ابطال احکام و تعالیم اسلام
و منحرف کردن ایرانیان از عمل باحکام دین مبین آن شاگرد صوفی میگفت چنانچه
بعض صوفیه سابق میگفتند سالک که واصل شد دیگر بعبادات احتیاجی ندارد و هر
عمل منکری که از او سر میزند عقاب ندارد و بابی و بهائی و ازلی گفت که شریعت
اسلام منسوخ شده و دین باب و بهاء بجای آن آمد و شیخی میگفت کسیکه محبت
پیغمبر و اهلبیت او و رکن رابع را دارد هیچ معصیتی باو ضرر نمیرساند و عقاب وحساب
بر او نیست این سه طائفه در داخل و از خارج ایران تقویت می شدند و درباریان
با آنها حشر داشتند باستثنای باب که درباریان با او خوب نبودند و لکن بعد از
کشتن او اتباعش بدرباریان هم راه پیدا کردند سید کاظم رشتی که استاد
حاجی کریمخان و میرزا علی محمد میباشد در کربلا ازطرف دولت عثمانی تقویت
میشد و معلوم نیست که دولت عثمانی در این امر مجبور بود یا از این نقشه باخبر
بود و در محو دیانت و ملیت و اضمحلال ایران از روی علم شرکت داشت
چیزیکه جالب توجه میباشد این است که کتابهای غلو سید کاظم رشتی به نظر

علیرضا پاشا والی بغداد تالیف شده و سید رشتی در اول شرح القصیده که
مهمترین کتب شیخیه و بهائیه میباشد بدین معنی تصریح کرد و علیرضا پاشا همان
کسیستکه بر محمره هجوم کرد و خوزستانرا تصرف کرد و شیعه را در آنجا قتل
عام کرد کسیکه باین اندازه در تسنن تعصب دارد و با شیعه تا این اندازه دشمنی
دارد بچه علت سید رشتی را وادار کند کتابی برای اثبات الوهیت علی و اولادش
بنویسد و این قصیده که سید رشتی بامر علیرضا پاشا شرح کرده و داعیه کفر
و غلو شد ناظمش عبد الباقی عمری موصلی است و این شخص در آن زمان کهیه
(حاکم بغداد) بود و در تسنن و عداوت با شیعه باندازه متعصب بود که در قصیده
خود در مدح علیرضا پاشا و افتخار بفتح محمره منتهی درجه دشمنی با ایرانیان و
شیعه ظاهر کرده این قصیده در دیوان عبد الباقی عمری که در مصر بطبع
رسیده ثبت است و اولش این است

فتحنا بحمد الله حصن المحمره * و نلنا قناطير التراث المقنطره
و جابر اورثناه كسرا بكعبة * وليس لعظم قد كسرناه مجبره
ترى الارض قاعاً صفصفا لا ترى بها * اعوجاجاً ولا امتاً سباسب مقفره
تا میگوید عجبت لقوم دينها الرفض تدعى * ولاء علی و هی اياه منكره

و حاصل معنای این اشعار اینستکه حمد خدا را که فتح نمودیم قلعه محمره را
و آنچه از گنج های میراثی که روی هم بودند بدست آوردیم و جابر و او اسم پدر
شیخ خزعل معروف که از طرف دولت ایران حاکم محمره میباشد بر او سکستی
در قوزک پایش وارد کردیم (و اینجا توریه کرده چون که کعب بزبان عربی
قوزک پا و هم اسم قبیلهٔ که شیخ جابر بان منتسب است و قشون شیخ جابر بیشتر
از آن قبیله تشکیل میشد) و نیست برای استخوانیکه شکست کردیم بندی
زمین را چنان گذاشتیم که هیچکس در آن باقی نمانده و صحرای بی سکنه و
بدون آب و علف گذاشتیم:
عجب است از قومی یعنی ایرانیان که در دین رافضی هستند و مدعی ولایت علی
میباشند چگونه علی را انکار میکنند) و اینجا نکته بدیعی استخدام بکار برده زیرا
علی اسم حضرت امیر علیه السلام و نام علیرضا پاشا است و لفظ علی را بقصد
حضرت امیر ذکر کرده و اعاده ضمیر بقصد علیرضا پاشا نموده و این گونه تعبیر
را در علم بدیع استخدام میگویند. بر ضد شیعه و تشیع این قصیده را سروده
و تعصب بمذهب تسنن و عداوت نسبت به شیعه در این قصیده آشکار است:
چه شد و بچه سبب که این شخص عمری مخالف شیعه قصیده در مدح ائمه

سروده و غلو را ترویج نمود و اظهار ارادت نسبت بعلوی غالی کرد
و نمیتوان گفت بدون اجازه علیرضا پاشا این قصیده را سروده درصورتیکه علیرضا
پاشا سید رشتی را امر کرد این قصیده را شرح دهد و این قصیده بر اثر فرستادن
برده و شمرات محاسن حضرت رسول صلعم از طرف سلطان محمود عثمانی بحرم مطهر
حضرت موسی بن جعفر (ع) نظم گردید پس میتوان گفت حتی سلطان محمود هم
اطلاع از این قصیده داشت و شرح القصیده رشتی مهم ترین کتب غلات شیخیه و
بهائیه هست با مراتب فوق قطع حاصل میشود که دولت عثمانی از این نیت سوء
نسبت به ایران بی اطلاع نبوده و نقشه کشیشان باین واسطه مستحکم شد وتوانستند
وحدت ملی و عقاید اسلامی و احکام شرع مبین را در ایران ضعیف کنند و فساد را
مخصوصاً غلو در ایران ظاهر سازند زیرا شیخیه از شاگردان سید کاظم رشتی
گفتند خدا عبارت از پیغمبر و ائمه و شیخ احمد وشاگردانش میباشند و بهائیه گفتند
خدا چندین بار میان بشر ظاهر شده بشکل آدمی و بزرگترین ظهور خدا که ظهور
اعظم مینامند هنگامیکه بشکل میرزاحسینعلی مازندرانی ظاهر شد و میرزاحسینعلی
مظهر اعظم خدا و عین خداست و هر دو طایفه در اتباع خود شان عداوت ایرانیان
و عموم مسلمانان خصوصاً شیعه و عدم علاقه مندی بملیت و وطن و اطاعت از اجانب را
در افکار اتباعشان تزریق مینمایند و دائماً در القاء اختلاف و دشمنی ما بین ایرانیان
کوشش مینمایند و سعی بلیغی در تسلط بر ادارات دولتی دارند که باین وسیله بهتر
بتوانند مقاصد شوم خود شانرا عملی سازند وچون عده ایشان کم است سعی بلیغی
دارند که در ادارات دولتی باشند مخصوصاً در دربار کوشش دارند که همیشه کسی
از آنها باشد مثلا علیقلی نبیل الدوله که یکی‌ازسران بهائیه بود سمت پیشکاری برای
ولیعهد محمد حسن میرزا داشت وحقیقت امر مراقب دربار احمد شاه بوده وخدمات
داخلی وخارجی در اینجا انجام میداد و در کاظمین بمرحوم محمد حسن میرزا وضعیت
این شخص را بیان نمودم و تقاضا کردم ایشان را منفصل کنند با اینکه قول داد نکرد
یا نتوانست بکنند و چند نفر از بهائیان و شیخیان دور شاه سابق را گرفته بودند
و با ایشان مکرراً صحبت آنها درمیان بود و معلوم بود که از وضعیت آنها اطلاع
کافی داشت و راجع بدور کردن آنها مطالبی را اظهار کرده بودند چون ازاسرار است
فاش نخواهد شد همین قدر میتوان گفت که ایشان از نزدیك شدن بهائیان وشیخیان
بدوائر دولتی و دربار ناراضی بود برای دوری اینها بمن وعده ها داد و نتوانست
کاملا انجام بدهد و با اینکه این مدلیسین از نفوذ شاه سابق استفاده میکردند
با دسته های مخالف ایشان همکاری میکردند حتی در توطیه قتل ایشان درقضیه محمود

فولادین و در انقلاب مشهد بهائیان وشیخیان با کمك یهودیان دست قوی داشتند
و محرك اصلی بشمار میروند و بعض آنها بحبس محکوم شدند و در این ایام اخیر
دستهٔ از آنها با دربار و دستهٔ دیگر با مخالفین دربار هستند و در هرجا که باشند
مشغول پاشیدن بذر فساد و تحریك ما بین دولت وملت میباشند مثلا سرهنك آزمایش
بهائی دادستان دادگاه حکومت نظامی در طهران بود چند دفعه احضاریه برای من
فرستاد البته اینگونه احضاریه ها مبنی برغرض بود زیرا نه چاقوکش بودم و نه اخلال
به امنیت داشتم و در حوادث اغتشاش شوم آذربایجان ومازندران کمال مساعدت
و همراهی با دولت داشتم و درحفظ امنیت طهران کوشش و سعی بلیغی میکردم نه برای
تقرب بدولت چون دولتی ها باید بمن تقرب کنند که اجرای وظیفه ملی را بنمایند
بلکه برای اینکه میدانستم آن اغتشاشات بقصد محو استقلال ایران ترتیب داده شده
است وظیفه دینی و حکم شرعی ایجاب میکند که با آن فساد مقاومت در محو آثار
آن جدیت بنمایم و اتفاقاً مقصد من و دولت یکی شد پس چه موجب بود که دادگاه
نظامی مرا احضار کند البته غرض دیگری بود از وضعیت دادستان حکومت نظامی
طهران پرسیدم گفتند بهائی است آقای قوام السلطنه نخست وزیر وقت توسط آقای
تیمسار سرتیپ صفاری پیغام دادم وسوء نیت بهائیان را گوشزد کردم و بعد از این
چند نفر از طرف دادستان بهائی اعتذار کردند و از زبان ایشان نقل کردند که گفته
است این احضاریه ها بر خلاف میل من بوده و بواسطه فشار دربار بود البته این
سخن هم دروغ است زیرا تمام کارهای من در طهران اتفاقاً بنفع دربار بوده پس
تحریك در این گونه پیغامها مشهود بود ومن در بین دو محذور مردد بودم یا در
دادگاه نظامی جلو یکنفر بهائی حاضر باشم و این امری است محال یا مقاومت میکنم
تا در طهران انقلابی حادث شود و بهائیان دشمنان استقلال ایران به آرزوی خود شان
برسند آنهم مخالف تعالیم دینی و تکلیف شرعی‌است بهترین راه حل ومستخلص شدن
از این دومحذور این بود که شد یعنی تبعید به یزد . ایامیکه درطهران بودم نمیدانم
بچه دستی بهائیان در طهران دخالت در امور مهمه داشتند سرلشکر و سرتیپ و
سرهنك رئیس شهرداری و رئیس سیلو و رئیس قند و معاون وزیر دادگستری و وکیل
مجلس و رئیس بانك بهائی بودند مثل سرلشکر علائی سرهنك ایادی (ابن ابهر)
سرهنك آزمایش و فتح اعظم و نعمة الله علائی و سمندار یان وآن وکیل شیراز که
اسمش فراموش کردم وغلامحسین ابتهاج و برادرش و دکتر خوش بین بچه بهائی
با اینکه عده بهائیها در ایران انگشت شمار هستند از دو دسته اتباع سید کاظم رشتی
فعالیت بهائیان در فسادو بدست آوردن مصادرامور ازشیخیان بیشتر است مثلا مهمترین

مناصبیکه در تصدی شیخیها بود نیابت تولیت آستانه رضوی در زمان احمد شاه آنهم در دوره شاه سابق از دست شیخیها گرفته شده است و در زمان ایشان فقط دادستانی کشور در دست شیخیها بود و فعلا باستثناء دوسه نفر نماینده شخصی در مجلس شورای ملی مصدر مهمی ندارند مگر در بعض ادارات تا بعه ولیکن نه فقط در دوائر دولتی بلکه در سفارتخانه های خارجی هم مستخدم بهائی و محل اعتماد سفارت خانه هاهست و کار آنها عموما از بین بردن ملیت و سعی در محو استقلال ایران و القاء اختلاف ما بین ایرانیان و تحریك دول بزرك بواسطه سفارت خانه ها بر علیه این مملکت و انواع فساد میباشد: اعتراض نشود که این کتاب راجع به شیخیه است چرا بهائیه را در این ذکر میکنم زیرا که شیخیه و بهائیه در غلو وفساد یکی هستند و تابع یك استاد و یك نقشه و یك مقصود میباشند چنانچه دانسته شد و مقصود ما بیان نقشه وسیع شیخ احمد احسائی برای خرابی ایران میباشد این مطالب را ذکر کردم برای اینکه متدینین و علاقه مندان باستقلال ایران بدانند و بفهمند و گول تحریکات و دسائس اتباع شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی نخورند و سعی در ایجاد اتحاد کلمه مابین ایرانیان و ما بین دولت و ملت به نمایند چونکه منتهی آرزوی اتباع شیخ احمد احسائی و هدف اصلی آنها ایجاد اختلاف ما بین مردم و ما بین دولت و ملت است و هر اختلاف و انقلاب و کشت و کشار و نزاع که در ایران واقع شد از زمان فتحعلی شاه یعنی از زمان پیدایش شیخ احمد احسائی در ایران تا کنون باین دسته منتسب است و تا این دسته در ایران هستند و در کارهای دولتی و دربار دخالت دارند بطور قطع سوء ظن ملت بدولت و بالعکس و اختلاف کلمه ما بین افراد ملت مرتفع نخواهد شد و ایران بهرهٔ از اصلاحات و ترقی نخواهد دید پس بر هر ایرانی مسلمان علاقه مند بایران واجب است که در نابود کردن این مدلسین و مفسدین و در ایجاد حسن تفاهم ما بین دولت و ملت و محو آثار شیخ احمد احسائی و اتباعش از شیخیه و بهائیه فداکاری کامل به نماید تا برضایت الهی در حفظ این بلاد اسلامی نائل گردد.

اتباع شیخ احمد احسائی را نه فقط در دوائر دولتی و سفارتخانه ها باید جستجو کرد بلکه بهر اسم و رسم و هر شکلی و در هر جمعیت رخنه کرده اند حتی بعض مجامع دینی که در تهران تشکیل شده بدسائس اتباع شیخ احمد است و بعض روضه خوانها بر منبر عقائد شیخیه و غلات را ترویج مینمایند مثلا یکنفر کفاش سبزواری با عمامه در طهران پیدا شد و بنام تعلیمات دینی چندین دبستان تشکیل داد و خود ایشان بنام وضع منبر میرود چه در منبر چه در دبستان ها عقائد غلات

و شیخیه را ترویج مینماید و معلوم نیست از روی بی علمی و جهل گول شیخیه را خورده یا اینکه با اتباع شیخ احمد احسائی رابطه دارد و از روی عمد و علم مقاصد شیخیه را ترویج مینماید گرچه در این ایام اخیره قرینهٔ بر تعمد ایشان در این فساد بدست آمد و آن عبارت از این است که پس از فتنه اخیر شاهرود و تعرض بهائیان به مسلمانان و ایجاد این فتنه بزرك وزارت دادگستری رئیس اداره نظارت آقای جمشیدی را به محل وقوع فتنه اعزام کرد و گذارش جامعی با ادله مثبته قاطعه تنظیم نمود و معلوم شد که بهائیان سعی و کوشش شدیدی در ایجاد فتنه و انقلاب نموده اند و مسلحانه بر اهالی شاهرود بدون هیچ سببی هجوم کردند و قتل مسلمان بدست بهائی ظلماً شده و بعد از این وزارت دادگستری آقای فولادوند را بشاهرود اعزام کرد و گذارش مبسوطی با ادله و مستندات زیادتری در تائید گذارش آقای جمشیدی داد دفتر نشریات دینی برای روشن کردن افکار عین آن گذارش را طبع و نشر نمود و بعد از اینکه محاکمه شاهرودی ها هم لازم بود از طرز جریان محاکمه واظهارات وکلای طرفین و مستندات قضات در حکم عموم مردم مطلع شوند تا دسائس اتباع شیخ احمد احسائی بخوبی مکشوف شود لذا عده از مؤمنین مخصوصاً علمای اعلام قم درخواست نمودند که طرز جریان محاکمه طبع و نشر شود مانند گذارش آن دو قاضی نامی سابق الذکر لذا دستور دادم جریان محاکمه و مستندات و اظهار وکلاء برای طبع تهیه شد و از آقای دانشمند محترم آقای میرزا حسن نیکو صاحب کتاب فلسفه نیکو که اطلاع کافی از دسیسه شیخ احمد احسائی و اتباع او مخصوصاً بهائیان وارد درخواست کردم که مقدمه برای اینکلمات بنویسد و فتنه هائیکه اتباع شیخ احمد احسائی خصوصاً بهائیان در ایران ایجاد کرده اند یك یك ذکر کند تا بفتنه اخیر شاهرود برسد آقای نیکو مقدمه فاضلانه نوشت و بعد اظهار کرد که ملاعباسعلی سبزواری خواهش کرد که آن مقدمه بایشان داده شود تا خود متصدی طبع کتاب بشود آنوقت از سوء نیت شخص اطلاع نداشتم و خیال کردم عرق مسلمانی دارد چون نام خود را اسلامی گذاشته است به آقای نیکو گفتم اگر عباسعلی اسلامی میخواهد کتاب را چاپ کند محذور ندارد بایشان بدهید آقای نیکو مقدمه را با نشخص داد و مواد محاکمه که برای طبع تهیه شده بود هم گرفت و همه را مخفی کرد و بطبع نرسید و مردم ایران از دسائس بهائیان بی خبر ماندند وهرچه در طهران مراجعه شد و از قم پیغامها رسید مخصوصاً از طرف حضرت آقای حاجی آقا حسین بروجردی و تائید شد که کتاب مذکور طبع و نشر شود فایده نکرد این حرکت

بیشتر مرا بسوء اعمال این شخص متوجه کرد و از وضعیت دبستانها که تشکیل داده بود تحقیق کردم و از گفتار ایشان بر منبر معلوم شد که کاملا عقائد شیخیه را ترویج مینمایند و ایرانیان را بقهقرا سوق میدهند و جابلقا و جابلسای سید کاظم رشتی و سیمیا و کیمیا و ریمیا و ابوالاکوان بفاعلیته و ام الامکان بقابلیته و افلاک پوست پیازی حاجی کریمخان شمار منبر ایشان و دبستانهائی که تشکیل نموده است میباشد لذا از کمک دادن بایشان منصرف شدم و تا اندازه مردم را بسوء نیت این عوام مدلس آگاه کردم بالجمله نقشه شیخ احمد احسائی و اتباعش در ایران خیلی وسیع است و استعماری ها نتائج زیادی از آن گرفتند و فعلا بدست شیخی ها و بهائی ها و بشکل مدرسه و روضه خوان و پیشنماز طهرانی و مجامع دینی طهران و در دوائر دولتی و در سفارتخانه ها و در بازار دانسته و ندانسته جریان دارد و تا تماماً کشف نشود و واضح نگردد و کاملا از آن جلوگیری نشود محال است ایران اصلاح و در زمره ملل و دول مشرقیه واقع گردد.

عقاید شیخیه از نظر علم

واما عقاید شیخیه از نظر علم. عقاید یکه شیخ احمد و اتباعش در ایران منتشر کردند چه باسم شیخیه چه باسم بهائیه چه باسم دیگر هیچ ارزش و قیمت علمی ندارد و مستحق نظر ورد نیست زیرا خود شیخ احمد علم نداشت و پیرو خرافات بود و الفاظ قلمبه و بی معنا زیاد بکار میبرد و شاگردش سید کاظم رشتی باینمنوال بود و حاجی کریمخان شاگرد اول سید کاظم رشتی هذیان را بمنتهای درجه رسانید و میرزا علی محمد باب شاگرد دوم سید کاظم رشتی بر شاگرد اول افزود و کلیه آنها بطب قدیم و فلکیات بطلیموسی و طبیعیات یونانیان و فلسفه اشراقیها و مشائیها و عقائد مجوس استناد دارند و مکتشفات این عصر چون آن آراء و نظریات را باطل و جزو خرافات شمرده از رد آنها بی نیاز هستیم و علم و مکتشفات این عصر عقائد اتباع شیخ احمد احسائی را نیز باطل کرده چون هر چیزیکه دلیلش باطل شد باطل است و با اینکه تمام حرفهایشان متناقض و گاهی از فلسفه باطل و برخی از هیئت و فلکیات خرافی سخنی میرانند تماماً یك هدف و یك مقصد دارند و آن عبارت از ترویج عقیده التحام واتحاد خدا به بشر میباشد بطریقیکه مسیحیان درباره مسیح میگویند نهایت شیخی ها چنانچه کتاب ارشاد العوام تصریح میکند میگویند خدا به حقیقت محمدیه و رکن رابع متحد است و بهائیان میگویند بر طبق تصریح ایقان خدا به میرزا حسینعلی مازندرانی اتحاد دارد و این عقیده

ارزش علمی و قابلیت رد ندارد زیرا که مسئله اتحاد خدا به بشر برای مردمان امروز جز خرافات و اوهام شده است و هر انسان میداند دو تا یکی نمیشود و یکی دو تا نیست و اتحاد بخودی خود معنی ندارد هر قدر که حاجی کریمخان در اینخصوص صحبت کرده بیشتر خرافیت این عقیده را ظاهر کرد چنانچه کشیشان مسیحی درتصویر این عقیده حیران وسرگردان مانده اند اضافه بر اینکه وحدت درعین کثرت و اتحاد درعین اختلاف بذاته متصور نیست بالبداهه محال است که غیرمحدود و محدود ومحیط بامحدود ومحاط متحد و یکی باشند وبالبداهه غنی غیراز فقیر وواجب غیرازممکن و خالق غیراز مخلوق و رازق غیر از مرزوق و زنده غیر از مرده و عالم بالذات غیر از متعلم وقادر غیر از مقدور و مرید غیر از مراد وسمیع غیر ازمسموع و بصیر غیر از مبصر میباشد وبداهت ادله حاکم است باینکه اتحاد اینها محال است و محتاج به تحقیق و تدقیق نیست بالجمله اینها عقائد قرون وسطی و ظلمات جاهلیت است و نور علم اینگونه عقائد را جزو سخریات قرار داده و بر عشاق دانش وعلم واجب است که افکار را تنویر کنند و مردم را بنور علم هدایت نمایند و از اینگونه خرافات منصرف سازند مخصوصاً عقائد شیخیه و بهائیه زیرا اگر عذری برای مسیحیان وغلاة صدر اسلام بتراشیم باینکه معذور نیستند وبگوئیم معجزاتی ازحضرت مسیح علیه اسلام و معجزات وکراماتی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله دیدند وشنیدند ومدهوش شدند و خیال کردند این کارها کار خدا است زیرا تفکر در مقام ربوبیت نداشتند و گفتند آنها خدایانند شیخیان و بهائیان از رکن رابع و میرزا حسینعلی غیر از خوردن و خفتن و رقصیدن و مردن چه دیدند که گول بخورند و بگویند آنها خدایانند مگر جا برای خدا قحط است که در کرمان و مازندران و حبس ادرنه و عکا ظاهر بشود و بمیرد تباً لقولهم و ترحا و اما عقائد شیخیه از نظر دین بمقتضای حکم اسلام شیخیه و بهائیه کافر و مشرك و نجس العین هستند حتی بنا بر طهارت اهل کتاب زیرا اهل کتاب را شرع اقرار کرد بر دین خودشان چون پیغمبر صادق و کتاب صحیح داشتند ولو اینکه آنکتاب را تحریف کردند وجزیه از آنها قبول کرد و مال و عرض وخویشان را حفظ کرد اما شیخیه و بهائیه چنان نیستند مخصوصاً شیخیه که بر طبق تصریح ارشاد العوام که سابقاً نقل کردیم افراط در غلو نموده اند و گفتند ممکن نیست که خدا خالق و رازق و عالم باشد و خلق و رزق و علم مخصوص حقیقت محمدیه و رکن رابع است و غلاة باتفاق علمای شیعه مشرك هستند چه رسد به افراطی ها در غلو مانند شیخیه پس دخول آنها در مساجد و جاهای عبادت حرام ولو اینکه بگوئیم مانعی از دخول اهل کتاب

در مساجد نیست و دفن اینها در مقابر مسلمین جایز نیست و ازدواج آنها با زن
مسلمان حرام و زن مسلمان اگر با یکی از اینها متزوجه باشد واجب است از او
جدا بشود و اگر بخواهد با دیگری شوهر کند و ذبیحه اینها نجس و حرام است
و مالك ملکی نمیشوند و اگر خویش مسلمانی داشته باشند ملك آنها بطریق ارث
ملك آن خویش مسلمان خواهد بود و تقویت از آنها و معامله و معاشرت بهر نحو
و سلام کردن بآنها و رد سلام آنها تماماً حرام است چه رسد به رأی دادن به یکی
از شیخیه یا بهائیه برای وکالت مجلس شورای ملی و بر گردنهای دولت و ملت
او را سوار کنند و بر جان و اموال و اعراض و حیثیت و استقلال مملکت مسلط
سازند البته جنایت و گناهی بزرگتر و بالاتر از این متصور نیست مسلمانها هشیار
باشند و گول این کافران نخورند و دین و آئین مسلمانان دست شیخیان و بهائیان
نسپارند این احکام منطوق قرآن و احادیث صحیحه متواتره و متفق علیه تمام
فقها از صدر اسلام تاکنون و ذکر آیات و اخبار و فتاوی علماء سلف
و خلف در این خصوص آخر خاتمه خواهد آمد بعض احکام متعلق بشیخیه و بهائیه از
همانهاست که ذکر کردیم ولکن موجب نشود که مردم این احکام را خودسرانه
درباره آنها اجرا کنند زیرا اجراء اینگونه احکام منوط بحکم حاکم شرع
یا دولت از باب تصدی مؤمنین بامور حسبیه در صورت عدم وجود یا عدم قدرت
حاکم شرع میباشد و اما افراد مردم نمیتوانند احکامیکه موجب اخلال به انتظامات
عمومی و حرج و مرج است خودسرانه اجرا کنند مگر احکام شخصی از قبیل
معامله و معاشرت و سلام و رد سلام بر آنها و ازدواج و امثال ذالك که اجرای
آن موجب حرج و مرج نمیشود خداوند متعال شر آنها را از سر ایران کم و کوتاه
کند و باید دانست که این احکام نسبت برؤسای شیخیه و اشخاصیکه از عقائد آنها
بتفصیل یا باجمال اطلاع دارند و بآن عقائد معتقد هستند بی اشکال است
اما اشخاصیکه در مصداق اشتباه کرده باشند و از عقائد شیخیه بی
خبر هستند و خیال میکنند عقائد شیخیه موافق عقائد شیعه امامیه است و با این
خیال و اشتباه از رؤسای شیخیه متابعت میکنند احکام کفر بر آنها جاری نیست
بلکه احکام فسق جاری است
یعنی معاقب هستند نه کافر زیرا که ترویج کفر میکنند و اگر مروج بکفر خود
مؤمن باشد فاسق است و اگر از روی جهل بعقائد آنها ترویج میکنند نیز فاسق
است زیرا جاهل معذور نیست و جهل رفع عقاب را نمیکند و خیلی از عوام شیخیه
از این قبیل هستند و بر اینها واجب است که تحقیق کنند و ارشاد العوام را بخرانند

و از عقائد حاجی کریمخان که عین عقائد سید کاظم رشتی و شیخ احمد احسائی
میباشد اطلاع پیدا بکنند و از اینها اظهار بیزاری و تبری بنمایند توبه اینها
انشاء الله قبول خواهد شد

مطلب دوم

وظیفه اهل توحید

مقاومت شیخیه و بهائیه در ایران و سایر بلاد اسلامی سنگین
و مشکل است ولکن اگر اجرا نشود همه اهل توحید مسئول و معاقب خواهند
بود چونکه این وظیفه واجب کفائی است و در ترك آن عموم مکلفین معاقب خواهند
بود و احدی در این خصوص معذور نیست و اظهار ترس و هراس از این چند
نفر بی سرو پا مورد ندارد و برای شخص موحد ترس از مرگ در مقابل حفظ دین
و عرض و مملکت عذر نمیشود نه در دنیا و نه در آخرت اما در دنیا انسان
که یقین بمرگ دارد چرا باید از مرگ بترسد و موحد که بحیات ابدی قائل است
چگونه حیات ابدی را بحیات موقت پر آلام و اخطار بفروشد موحد کسی است
که بسجن دنیا و آلام آن علاقه ندارد و به آزادی و نعیم آخرت دلبند است اگر
در راه خدا بمیرد به معشوق ومطلوب خود رسیده است چگونه عاشق از معشوق فرار
کند و از وصال محبوب به ترسد و اما در آخرت نزد خدا در روز جزا ترس از
مرگ در مقابل حفظ دین عذر نخواهد بود و هر مقصر معاقب است
الا ان یعفوالله و یسامح پس اجرای این وظیفه بر هر مکلف واجب و عذر در
آن مسموع نیست:
وظیفه شرعی که بآن اشاره کردیم این است که در ایران واجب است بدون
تساهل و توانی و ضعف و سستی شب و روز در محو آثار شیخ احمد احسائی و
اتباع او نسبت بدین و عرض ومال و استقلال وملیت ایران شب وروز مشغول خیانت
هستند و مانع اصلاحات و ترقی سطح معلومات ایران میباشند و دفع آنها بر هر
مسلمان واجب است خصوصاً بر اولیای وزارت فرهنك زیرا عقاید شیخیه و بهائیه
ضد فرهنك وعلم مخصوصاً علوم مترقیه امروزه و بدون محو آثار اینها محال است
که علوم امروزه در ایران بسط پیدا کند وزیر معارف کنونی
اقدام بسیار مستحسن و مفید کرده است بواسطه احضار رؤسای فرهنك
شهرستانها و آستانها در طهران که از نواقص فرهنگی اطلاع پیدا کنند
اما این اقدام باعدم بر کنار کردن شیخیه و بهائیه و امثالهم از امور فرهنگی
نتیجه نمیبخشد زیرا اگر رئیس فرهنگ یك استان شیخی باشد ممکن نیست که
طبیعیات و فلکیات و سایر علوم امروزه را قبول و تعمیم بدهد چونکه مخالف

مذهب اوست زیرا که او بعناصر اربعه خاک و آب و باد و آتش و مزاجهای اربعه
خون و صفرا و بلغم و سوداء و به افلاک هفت گانه پوست پیازی بسیط روحانی
مذهباً و دیناً بر حسب تصریح رؤسای شیخیه معتقد است چگونه قبول نظریات
حقیقی امروزه بکند و حال اینکه تماماً بر ضد عقائد او ست عناصر را بهشتاد
میرسانند و مزاجرا به ترتیب قدیم باطل میکند و افلاک را مدارها میداند و تمام
اجرام سماویه محسوسه مادی و مرکب میداند البته چنین کسی با علوم مثبته امروز
که با مذهب و دین او مخالف میباشد دشمن است بهائی چگونه میتواند علم
نفس و فن تربیت و تاریخ انسان طبیعی را مثلا قبول کند در صورتیکه دیناً و
مذهباً بتناسخ عقیده دارد و با نتقال روح از بدن انسان به بدن حیوانات و بهائم
قائل است پس از هر کس بیشتر بر اولیاء فرهنگ واجب است این عقبات و موانع
از جلو علم بردارند قبل از اینکه بفهم و اصلاح نواقص دیگری بپردازند تکمیل
نواقص ممکن نخواهد بود و از جمله اموری که واجب است وزارت فرهنگ فوراً
بان بپردازد کوتاه کردن دست شیخیه از موقوفات اسلامی از قرار مسموع
موقوفاتی که عوائد آن از هشتصد هزار تومان سالیانه کمتر نمیباشد در دست
سران شیخیه هست و بقیمت خیلی نازل اجاره میکنند و عوائد آن بر ضد دین وعلم
و فرهنگ و استقلال ایران برای ترویج کفر و خرافات و جهل بمصرف میرسانند و
از قرار اطلاع حاصله در یزد موقوفات مدرسه خان کوچک که ممکن است به یک کرور
تومان سالیانه عوائد آن برسانید و در دست آقا خان نام شیخی میباشد این شخص
مدرسه را بحال خراب نگاه داشته وحقوق موظفین وطلاب را نمیپردازد و تا دوسه
سال دیگر اگر حال بدینمنوال بماند مدرسه کلیتاً منهدم و آثار آن محو میشود
و در مقابل آن عوائد موقوفات اسلامی برای ترویج خرافات و کفریات شیخیه
وجهل وسوء اخلاق ومنافیات دین اسلام بمصرف میرساند و کتابیکه بر ضد من بقصد
ترویج شیخیه اخیراً نوشته شده و در فصل اول اینکتاب تزییف نمودم بخرج و نفقه
این شخص طبع و نشر شده چنانچه در آخر کتاب آن ثبت است شاید در بلاد دیگر
موقوفاتی دست شیخیه باشد وزارت فرهنگ هیچ عذری ندارد اگر این موقوفات
را بعد از این دست شیخیه بگذارد و فورا باید از دست اینها بگیرد و بمصرف
خود طبق تصریحات وقفنامه مصرف کند وراضی نباشد که موقوفات اسلامی بدست
کافر باشد و بجای اینکه برای دین و علم واخلاق بر طبق آرزوی واقفین بمصرف
برسد برای ترویج کفر و جهل و خرافات شیخیه خرج شود و بر علمای دین تکلیف
بیشتری است که قیام بان واجب و اهمال آن مخالف شرع است وآن عبارت ازمعدود

کردن روضه خوانها و اهل منبر میباشد زیرا که خیلی از معممین بیسواد هستند
و با مور دینی مفید نیستند و احکام شرعیه را دانسته و ندانسته مخالفت مینمایند
منبر وسیله ارتزاق قرار داده‌اند و بمیل مردم حرف میزنند و بجای اینکه خرافات
وجهل و سوء اخلاق را مرتفع سازند آنها را رواج میدهند و احادیث ضعیفه
غلات را بر منبر نقل و عقائد شیخیه را ترویج میکنند بر مجتهدین واجب است که
بدون هیچ ملاحظه فتوای تحریم اشغال منبر از طرف هرکس صادر فرمایند
مگر کسانیکه اجازه منبر رفتن از طرف یکی از مراجع تقلید داشته باشد و اجازه
داده نشود مگر باهل فضل و دانش که از عقاید اسلامی و تفسیر قرآن کریم و
احادیث صحیحه و از مذاهب و ادیان مختلفه و وضعیت دنیا اطلاع کافی داشته
باشند مشروط باینکه منبر و وعظ را وسیله ارتزاق قرار ندهد و نیز بر مجتهدین
واجب است که تحریم نمایند نقل و خواندن احادیث غلاة وادعیه آنها که
از قبیل حدیث خواندن حضرت امیر علیه السلام قرآنرا در حین تولد
یعنی سیزده سال قبل از بعثت حضرت رسول و ادعیه مجعوله از قبیل
دعای اذواد و اشهاد لافرق بینك وبينهم که در بعض کتب ادعیه درماه رجب نقل
شده ومجلسی دربحار گفته است این دعا از جعلیات صوفیه میباشد وشیخیه به آن دعا
زیاد استناد مینمایند وبرحسب تحقیق که کردم این دعا از جعلیات مجوس است نه صوفیه
وازدعای مذکور در کتاب بلد الامین کفعمی بنام دعای فرج که مستند بخواب میباشد
ودرآن عبارت یا محمد یاعلی یاعلی یامحمد اکفیانی فانکما کافیای مذکور
است و امثال اینها از احادیث جعلیه وواجبات دیگری برمجتهدین هست که شرح آنها
مناسب این کتاب نمیباشد و اما وظیفه اهل توحید درسایر بلاد اسلامی این است که
عقاید شیعه را در توحید بجمیع لغات مسلمین منتشر کنند وعموم اهل اسلام را از عقاید
شیعه مطلع سازند وآنها را بفهمانند که عقاید شیعه ازهرنحوغلو مبرا ومنزه است و
غلاة شیخیه وغیرهم شیعه نیستند وبنظرشیعه غلاة کافر و مشرك هستند تا اختلاف کلمه
ما بین ملل اسلامی وسوء تفاهم مرتفع شود و وحدت ویگانگی وبرادری ما بین ملل
اسلامی حاصل گردد ومانند صاحب کتاب **الصراع بين الوثنيه والاسلام** وصاحب کتاب
الوشيعه کسی توهم نکند که غلو دین ومذهب شیعه است

اجرای این امور برهرمکلف قادر واجب است وبردولت که قواه مملکتی دست
اوست وبرمجتهدین که مراجع امور دینی میباشند وجوب شدیدتراست ولکن دراینجا
بسیار جای تأسف وتأثراست برای اینکه اولیاء دولت تربیت دینی ندارند و بسیاری
ازآنان تصورمیکنند که دین اسلام همان خرافاتیست که دردست شیخیه و بعض معممین
طهران و از اینرو است با دین اسلام ضدیت میکنند وبدبختانه درطهران رجل دینی

نیست که دین اسلام را بداند و بر تعالیم آن وقوف کامل داشته باشد که بتواند باولیای دولت و دیگران مدلل نماید که دین اسلام خیالات شاعرانه هند و ها نیست و در دین اسلام غلو و بت پرستی و عبادت بشر نمیباشد و در دین اسلام مخالفت با سنن کون و اصول طبیعت و علوم و مکتشفات علمی نیست بلکه تمام اینها مؤید دین اسلام است و خرافاتیکه در طهران خصوصاً بنام دین رواج دارد بدین اسلام هیچ ارتباط ندارد و از بقایای دین مجوس است که درخت و سنگ و آتش میپرستیده اند و بارث مانده است و در دین اسلام خیالات وحدت در کثرت و از یك صادر نمیشود مگر یك و اوهام تجسد خدا و التحام او باجنین در شکم زن و سوار شدن او بر خر و دار زدن و مردن او و از اینگونه خرافات وجود ندارد اینها از آثار قرون جاهلیت و فلسفه یونان و مسیحیت محرفه است. دین اسلام دین علم و عمل، دین دانش و فضل، دین اخلاق و اجتماع، دین اداره و حفظ حقوق، دین قواعد و قوانین، دین دنیا و آخرت است. کسی در طهران نیست که این معانی را بفهمد و بمردم برساند سه مرتبه طهران را دیدم و با طبقات مختلفه آنشهر صحبت کردم و آنچه مشاهده کردم جاهلترین افراد ایران کسانی هستند که بلباس اهل علم ملبس میباشند و گمراهترین افراد آنها کسانی هستند که در صدد ارشاد میباشند و دورترین طبقات طهران از دین اسلام افراد و مجامعی که بدین اسلام تظاهر مینمایند اگر کسی حقایق دین اسلامی را در طهران بگوید بیدینان بسخن او گوش نمیکنند تا بدانند چه میگوید اما متظاهرین بدیانت حتی بگوش کردن هم حاضر نیستند و محال است فهمانیدن هر دو دسته باینکه عالم ممکن نیست اداره بشود مگر با تطبیق تعالیم اسلامی زیرا هر دو دسته برای تفکر در مزایای دین اسلام حاضر نیستند این است که غلاة اتباع شیخ احمد احسائی از شیخیه و بهائیه مجال وسیعی برای نشر خرافات و غلو در طهران پیدا کرده اند و خرافیون کشیش ها بدون هیچ مانعی بترویج خرافات توحید در عین تثلیث و تثلیث در عین توحید مشغول هستند و در مقابل این خرافات اوهام کمونیستی و انکار خدا و پیغمبران و شرایع و حدود بشریت و انسانیت در طهران رواج پیدا کرد زیرا که در مقابل اوهام کمونیستی و ظلمات عقاید ماکسی حقایق کون و قوانین متقنه که دو پایه دین اسلام میباشند در طهران نیست بلکه در دست دینداران مشتی از غلو بت پرستان و تناقضات مسیحی‌ها است و غلو و تجسد خدا و تناقض در عقیده و اوهام خدا یکی خدا سه تا پسر خدا خودش خدا است و امثال اینها وجود دارد و مغلوب کمونیستی میشوند هرقدر که کمونیستی مخالف انسانیت و بشریت میباشد چیزیکه کمونیستی را معدوم میکند و نابود میسازد و ظلمات آنرا برطرف میکند فقط نور حقایق دین اسلام است. کمونیستها در طهران برای انکار خدا و شرایع کتابها بنام فیزیولوژی و بیولوژی و قوت و ماده

و عظمت کون و علم و دین و فضای بی پایان منتشر مینمایند البته در مقابل این علوم مثبته که عین حقیقت یا بحقیقت نزدیکتر است نه خدای مازندرانی و نه خدای رکن رابع و نه افلاك پوست پیازی تو در توی حاجی کریمخان و نه سیمیا و کیمیا و ریمیای او و نه هورقلیائی شیخ احمد احسائی هیچیك قوه ایستادگی ندارند فقط قوة که این اوهام را نابود مینماید دین اسلام است که عظمت کون و تلازم قوه و ماده و فیزیولوژی و بیولوژی و تمام علوم مثبته هر یك کتاب توحید آن است. دین اسلام است که اقتصادیات آن و آزادی کار و کارگر و عدم تمرکز ثروت نه نزد افراد و نه نزد دولت و تشریك فقراء و مصالح عامه در اموال اغنیاء با حفظ مالکیت که خود مشوق کار و حافظ آزادی و منع از ربا و احتکار و اعداد قوا از هر جهت و عدم مالکیت زمین مگر برای کسیکه آنرا آباد کند و امثال آنها که در دین اسلام میباشد آنها میتوانند که مشت محکمی بدهان کارل ماکس بزنند و دندانش خورد کنند و نقص اصول او را ظاهر سازند دین اسلام فقط میتواند عالم را اداره کند و جلو هر فسادی را بگیرد اما نه دیانتیکه در طهران است بلکه دیانتی که در قرآن کریم و احادیث صحیحه و کتب فقهای اعلام رضوان الله علیهم اجمعین موجود است و مسلمانان طهران بان عمل نمیکنند و نمیدانند بنا بر این اجراء وظیفهٔ که ذکر کردیم از دولت و ملت در طهران منتظر نیست و بمجتهدین خارج از طهران منحصر است آنها باید بدون هیچ ملاحظه حقایق اسلام را منتشر و بان دعوت کنند مطمئن باشند که این دعوت با کمال سرعت اثر خود را خواهد بخشید چون مردم ایران مسلمانند و جهل بر آنها استیلا دارد همینکه حقائق اسلام را فهمیدند عملا استقبال خواهند کرد و تمام مردم دنیا نیازمند تعالیم اسلامی هستند چونکه عالم ممکن نیست بدون آن اداره شود و راه سعادت بپیماید همینکه تعالیم اسلامی را فهمیدند قبول خواهند کرد

مطلب که باینجا رسید لازم است که توحید اسلامی را برحسب آیات قرآنیه و احادیث صحیحه ذکر کنیم که مکحدینها بدانند کتب فیزیولوژی و بیولوژی که منتشر کردند مؤید توحید اسلام نه نافی آن است و شیخیه و بهائیه بفهمند که بر توحید اسلام چقدر تجاوز نمودند و مسلمانان ایران علم حاصل کنند که اتباع شیخ احمد احسائی چه بهائی باشند چه شیخی کافر و مشرك هستند و خرافات آنها بدین اسلام هیچ ارتباطی ندارد و مردم طهران بفهمند که چقدر بی فهم هستند



توحید اسلامی بر طبق قرآن کریم واحادیث صحیحه

قرآن کریم و احادیث حضرت رسول و ائمه اطهار مهمترین مقصدی که داشتند توحید است و در آیات کریمه و احادیث صحیحه اصرار بر چیزی نشده بقدر توحید و نفی شرك بهر اسم و رسمی و تمام آراء قبل از اسلام راجع باین مسئله را با ادله قاطعه حسیه نفی کرده و بتوحید خالص که از هر نحو از انحاء شرك و غلو منزه و مبرا باشد دعوت کرده و خلاصه توحید اسلامی میتوان در کلمه شهادت فهمید (**اشهد ان لا اله الاالله وحده لاشریك له**) یعنی گواهی میدهم که غیر از خدا پروردگاری نیست او یگانه است و شریك ندارد این کلمه شعار اسلام و اصل اولی این دین مبین است و توحید اسلامی در این کلمه منطوی است و تفصیلی که در قرآن کریم و احادیث صحیحه دائر مدار این کلمه است و هر آیه و حدیث در توحید شرح و تفصیل اینکلمه میباشد پروردگاری غیر از خدا نیست نه بوهما نه بودا نه امشاسبندان نه نور و نه ظلمت و نه مسیح و نه محمد و نه علی و نه کسی دیگر چه در کرمان باشد چه در ماژندران چه در زمین باشد چه در آسمانها او یگانه است دویم ندارد و شریك ندارد نه در خلق و نه در رزق و نه در ایجاد و نه در تاثیر هرچه هست از او و هر که هست مخلوق او و غیر از او خالقی و رازقی و مؤثری نیست پروردگار کل است از هیچ چیز عاجز نیست و هیچ چیزی از جزئی و کلی بر او مخفی نیست و بهر چیز احاطه دارد زیرا که پرورنده بالضروره باید علم به پرورده شده و قدرت بر او داشته باشد و الا محال است که او را بپروراند پس هیچ شبیه و مانندی ندارد زیرا هرچه هست مخلوق اوست و مخلوق شبیه خالق نمیشود و اگر شبیه دارد مخلوق او نمیشود مکان و زمان مخلوق اوست و اگر احتیاج بآن داشته باشد مخلوق او نمیشود لا نهایه محض است اول ندارد و آخر ندارد زیرا اگر اول و آخر میداشت خالق کل نمیشود چونکه قبل و بعد او مخلوق او نمیشد تغییر و تبدل ندارد زیرا که اگر متغیر باشد خالق کل نمیشود چون حالاتیکه در او حادث بشود مخلوق اوست و خود خالق خود نمیشود بهر چیز محیط و لا نهایة محض است چونکه اگر احاطه نداشته باشد خالق کل نمیشود هیچ چیز از سلطان و قدرت او خارج نیست چونکه خالق هر چیز است نه بچشم دیده میشود و نه بفکر درك میگردد چونکه چشم و فکر متناهی است و درك نمیکنند مگر متناهی را هیچ چیزی از او خالی نیست زیرا اگر چیزی از و خالی باشد او محدود و متناهی میگردد بلا واسطه خلق و رزق و تدبیر میکنند چونکه مابین او و مخلوقات او فاصله

نیست که واسطه شود با علم و اراده خلق میکند زیرا که در کون هر ذرهٔ برای مقصد معینی خلق شده و صاحب قصد معین علم بمقصور دارد و از روی اراده نه اجبار و ایجاب او را ایجاد میکند و بندگان برگزیده او از ملائکه و انبیاء و ائمه و اولیاء هیچ اختیاری در کار او ندارند و منقاد و مطیع او یند و بدون اجازه او نمی توانند کار بکنند یا شفاعتی بنمایند علم بتعلیم او دارند و ذاتاً علمی ندارند اندازه که خواست بایشان علم داد و بتمام علوم احاطه ندارند و خدا بعلم غیب مستاثر و باحدی از خلق خود نداده است و باو اختصاص دارد اله واحد بلا شریك اینست و هر کس که غیر از این بگوید مشرك و منکر الوهیت است و علوم طبیعی و فزیلوژی و بیولوژی وسائر علوم مثبته و مکتشفات این عصر دلیل این توحید است چونکه همه این علوم دلالت دارد که تمام اجزاء کون از انسان و حیوان و فلك و ذرات آسمانی و زمینی هر یك برای فایدهٔ و مقصد معینی در تحت قانون منظم و مشخصی خلق شده اند و فاعل برای فائدهٔ مدرك و عالم هست بالضروره این علوم همه مؤید توحید اسلامی و دلیل قاطع آن هستند اما ما در اینجا در صدد استدلال باین علوم نیستیم فقط میخواهیم بیان کنیم که حضرت رسول (ص) بچه توحید دعوت فرموده و بعد از اطلاع بر دعوت آنحضرت اهل علوم و عقول بدون تحمل مشقت فکر زیاد بخوبی درك میکنند که این دعوت عین علوم است پس بذکر آیات کریمه و احادیث شریفه میپردازیم

آیة الکرسی وترجمه آن

الله لا اله الا هو الحی القیوم لا تاخذه سنة ولا نوم له ما فی السموات وما فی الارض من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم وما خلفهم ولا یحیطون بشیئ من علمه الا بما شاء وسع کرسیه السموات والارض ولا یؤده حفظهما وهو العلی العظیم

ترجمه خدا کسیکه پروردگار غیر از او نیست زنده و مشرف بر خلق و تدبیر تمام مخلوقات و غیر از او دارای این صفت نیست فرا نمیگیرد او را مقدمه خواب و نه خواب یعنی تصور نشود که غفلتی از تدبیر مخلوقین داشته باشد برای خواب با مقدمات آن یا خواب بی مقدمه پس خواب بی مقدمه فرد اخفی است باقتضای انتقال از اجلی با خفی در نفی همین ترتیب که مذکور شد و مراد اینکه هیچ لحظهٔ از خلق و تدبیر مخلوقات غفلت ندارد و اطلاق حی فقط بر اوست و بس زیرا هر زندهٔ پس و پیش او مرگ است و خدا زنده بوده و هست و خواهد بود بدون مسبوقیت بعدم و بدون تاخر مرگ و این صفت را هیچ مخلوقی ندارد برای خدا است آنچه در آسمانها و زمین هست پس غیر او مخلوق و مملوك اوست هر که باشد و هرچه باشد کی است که

توانائی شفاعت نزد او دارد که کاری بکند یا بکند مگر کسیکه باو اذن واجازه میدهد آنچه در پس و پیش مخلوقین هست قبل از خلق و بعد از خلق فقط خدا میداند و مخلوقین فرا نمیگیرند هیچ چیز از علم او را مگر آنچه را بخواهد که بانها یاد بدهد کرسی او که یکی از مخلوقات او میباشد فرا میگیرد تمام آسمانها و زمین را پس باین طریق باید بعظمت او پی برد که خالقی از مخلوقات او تمام آسمانها وزمین را فرا میگیرد پس همه مخلوقات او تا چه اندازه عظمت دارند وعظمت خالق آنها چیست این عظمت ازادراك بشر بیرون است وچنین عظیمی در حفظ آسمانها وزمین رنج و خستگی ندارد و او تنها علی و عظیم است علو و عظمت او غیرمحدود و غیر متناهی و ازمدرکات بشر هر که باشد بیرون است آیات سوره حدید و ترجمه آن

بسم الله الرحمن الرحیم

سبح لله ما فی السموات والارض وهو العزیز الحکیم له ملك السموات والارض یحیی ویمیت وهو علی کلشیئ قدیر هو الاول والاخر والظاهر والباطن وهو بکلشیئ علیم هو الذی خلق السموات و الارض فی ستة ایام ثم استوی علی العرش یعلم ما یلج فی الارض وما یخرج منها وما ینزل من السماء وما یعرج فیها و هو معکم اینما کنتم و الله بما تعملون بصیر له ملك السموات و الارض و الی الله ترجع الامور یولج اللیل فی النهار و یولج النهار فی اللیل و هو علیم بذات الصدور ترجمه آنچه در آسمانها و زمین هست منقاد و مقهور خدا است و دلالت براینکه خدا از هر عجز و نقص مبرا و منزه است میکند خدا عزیزی است که بعزت او نقص وارد نمیاید حکیمی است که هیچ کاری را بی فائده و بیهوده خلق نمیکند ملك آسمانها و زمین فقط برای اوست زنده کننده و میراننده فقط اواست او است که بر هر چیز قدرت دارد او اول است که چیزی پیش از او و با او نبوده آخری است که چیزی بعد از او و با او نخواهد بود ظاهر او است باطن او است او است که بهر چیز دانا است یعنی قوام تمام مخلوقات باو و بدون تقدیر و تدبیر او هیچ مخلوقی نیست ظاهر و باطن مخلوقات او است چنانچه حضرت امیر فرمود **و هو حیات کلشیئ و نور کلشیئ** یعنی او زندگی و نور هر چیزی است چون حیات منقطع تا به حیات ابدی سرمدی ازلی متصل نشود متصور و معقول نیست چنانکه نبوده و معنی ندارد این معنی فوق معانی که جهال اشراقیها و صوفیه خیال کردند و خواستند بعقول خودشان درك نمایند حیات ابدی بی نهایت غیر محدود را و گفتند بوحدت وجود یا وحدت موجود و خدای جل شانه را العیاذ بالله مجموعه نقائص قرار دادند و خیالاتشان را سیر دادند برای عظمتیکه برای آن

خلق نشدند خدا آنکسی استکه آسمانها و زمین را در شش دوره که هر دوره روز میباشد خلق کرده است سپس بر عرش مستولی شد در حالتیکه علم بآنچه درون زمین و ارد میاید و آنچه از زمین خارج میشود و آنچه از آسمان فرود میاید و آنچه باسمان بالا میرود دارد و او است با شما ها هر جا که باشید و او است بینا بهر کاریکه میکنید ملك آسمانها و زمین فقط مال او است بر گشت تمام امور تنها باو است شب را بر روز و روز را بر شب غلبه میدهد آنچه در دل هر مخلوقی هست فقط او میداند (آیات سوره زمر و ترجمه آن)

الیس الله بکاف عبده و یخوفونك بالذی من دونه و من یضلل الله فماله من هاد و من یهد الله فما له من مضل الیس الله بعزیز ذی انتقام و لئن سئلتهم من خلق السموات و الارض لیقولن الله قل افرایتم ما تدعون من دون الله ان ارادنی الله بضر هل هن کاشفات ضره او ارادنی برحمة هل هن ممسکات رحمته قل حسبی الله علیه یتوکل المتوکلون

ترجمه آیا خدا تمام احتیاجات بنده را نمیدهد و تورا میترسانند بکسانیکه غیر او باشند و هر که را که خدا گمراه کرده بسبب اختیار پرستش غیر خدا هدایت کننده ندارد و کسی را که خدا هدایت کرده بسبب توجه او بخدا گمراه کننده ندارد آیا خدا نیست که عزت دارد و هیچ ذلت و خواری باو راه ندارد و انتقام او بعد از استحقاق انتقام رهائی ندارد مراد آنهائیکه تورا میترسانند و اختیارات غیر خدا را بجای خدا میپرستیدند و گمراه شدند و خدا برای اختیار گمراهی که کردند بحال خودشان واگذار نمود و مستحق انتقام شدند و خدا عزیزی است کسی از انتقام او بعد از استحقاق جلو گیر نتوانند بود و اگر از آنان بپرسی که آسمانها و زمین را که خلق نموده خواهند گفت خدا بانها بگو پس آنهائیرا که میخوانید بجای خدا آیا اگر خدا ضرر مرا نخواهد میتوانند ضرر او را بر طرف کنند یا اگر خدا برای من خیری بخواهد میتوانند جلو خیر و رحمت خدا را بگیرند یعنی آنها که خالق آسمان و زمین نیستند هیچ قدرتی ندارند بگو کفاف و کفایت کار فقط بدست قدرت خدا ست و خدا سزاست که متوکلان فقط بر او توکل و اعتماد نمایند (آیات سوره اسری و ترجمه آنها)

قل ادعوا الذین زعمتم من دون الله فلا یملکون کشف الضر عنکم و لا تحویلا اولئك الذین یدعون یبتغون الی ربهم الوسیله ایهم اقرب و یرجون رحمته و یخافون عذابه ان عذاب ربك کان محذورا

ترجمه بگو بخوانید آنهائیرا که گمان بردید غیر خدا یعنی از ملائکه و پیغمبران

پس اینهاهیچ قدرت ندارند که ضرر از شما بر دارند یا جا بجا نمایند آنهائیرا که
میخوانند خود شان وسیلهٔ را برای خدا میخواهند که بخدا نزدیك تر شوند و امید
رحمت خدا را دارند و از عذاب او میترسند چرا که عذاب خدای تو بجائی است
که باید ازآن ترسان باشند یعنی کسی که خود وسیله بین خود و خدای خود میخواهد
و بیم و امید دارد خارج از عقل و منطق است اگر کسی از او درخواست کند و
مطابق عقل و منطق اینستکه حاجات از کسی خواسته شود که خود آنها هم از او
میخواهند و اگر تابع پیغمبران و ائمه باشد باید به بیند که آنها از که درخواست
میکنند و از که میترسند و از او درخواست و ترس داشته باشند و اگر از انبیاء
و ائمه درخواست کردند با آنها مخالفت نموده زیرا که آنها از خود درخواست
وبیم نداشتند

آیات سوره اعراف و ترجمه **يسئلونك عن الساعة ايان مرسيها قل انما علمها
عند ربی لا يجليها لوقتها الا هو ثقلت فی السموات و الارض لا تاتيكم
الا بغتة يسئلونك كانك حفی عنها قل انما علمها عندالله و لكن اكثرالناس
لايعلمون قل لااملك لنفسی نفعاً ولا ضرا الا ماشاء الله ولو كنت اعلم الغيب
لاستكثرت من الخير وما مسنی السوء ان انا الا نذير و بشير لقوم يؤمنون**
ترجمه شما را میپرسند از ساعت خرابی آسمانها و زمین که چه وقت واقع میشود
بگو علم آن فقط نزد خدای من است ظاهر نمیکند آنرا در وقت معینش مگر او
سنگین است آن ساعات از شدت و حشت در آسمانها و زمین نمی آید برای
شما مگر بطور ناگهانی پرسش میکنند ترا که گویا علم کامل آن نزد
تواست بگو علم آن منحصر است بخدا لیکن بیشتر مردم نادانند که گمان میبرند
که کسی غیر از خدا بآن عالم است بگو که من مالك نفع و ضرر خود نیستم مگر
آنچه را خدا خواهد و اگرعلم غیب میداشتم ازخیر برای خودم زیاد جلب میکردم
و هیچ ضرری بمن نمی رسید نیستم من مگر ترساننده از عذاب الهی و مژده دهنده
بثواب برای گروه گروندگان

آیات سوره انعام و ترجمه

**قل لا اقول لكم عندی خزائن الله ولا اعلم الغيب ولا اقول لكم انی ملك
ان اتبع الا ما يوحی الی قل هل يستوی الاعمی والبصير افلا تتفكرون**
ترجمه: بگو بشما نمیگویم که خزانهای خدا نزد من است و نمیگویم علم غیب را دارم
و نمیگویم من ملك هستم متابعت نمیکنم مگر آنچه را که وحی کرده میشود بسوی

من بگو آیا یکسان باشند نابینا و بینا آیا هیچ در فکر واندیشه نمی افتید و نظیر
این آیه کریمه در سوره هود از زبان نوح وارد است و درسوره مبارکه نمل فرموده
قل لا يعلم من فی السموات و الارض الغيب الا الله ترجمه
هر که در آسمانها و زمین است غیب را نمیدانند مگرخدا آیه سوره احقاف
**قل ارايتم ما تدعون من دون الله ارونی ما ذا خلقوا من الارض ام لهم
شرك فی السموات ائتونی بكتاب من قبل هذا او اثارة من علم ان كنتم
صادقين** ترجمه
بگو آیا دانستید کسانی راکه میخوانید بجزخدا بمن بنمایانید آیا چیزی را
از زمین خلق کرده اند یا اینکه در آسمانها شرکت دارند بیاورید برای من
کتابی قبل از قرآن که این مدعی را تصدیق کند یا بقیه و اندکی از علم اگر
راستگویان باشید در این آیه کریمه علاوه بر سرزنش کفار بواسطه خواندن غیر
خدا سرزنش بر جهل نموده و مدلل کرده که ادعا بدون دلیل قابل تصدیق نیست
چنانچه در سوره بقره و سوره نمل فرمود **قل هاتوا برهانكم ان كنتم صادقين**
ترجمه: بگو بیاورید دلیلخود تان را اگر راستگویان باشید و در سوره جن فرمود
فلا تدعوا مع الله احدا ترجمه پس مخوانید با خدا کسی را و در سوره مؤمنون
فرمود **ومن يدعو مع الله الها اخر لا برهان له به فانما حسابه عند ربه انه
لايفلح الكافرون** ترجمه و هرکس بخواند با خدا خدای دیگر را با اینکه دلیلی
برای او نیست بر آن پس حساب او نزد خدای خود است یعنی مستحق انواع عذاب
خواهد بود زیرا که کافران رستگاری ندارند
آیات توحید در قرآن کریم متجاوز از ثلث قرآن است باین مقدار اکتفا شد اما
غلات در مقابل این همه آیات بینات وواضحات احادیثی واجعل کرده اند ومحمد ص
و آل محمد را بر خلاف نص قرآن و دلیل صریح عقل و فطرت بدرجه الوهیت
رسانیده اند و آنان راخالق و رازق و عالمغیب قرارداده اند و چون دانستند که قرآن
کریم حافظ توحید و دافع شرك است گفتند قرآن فهمیده نمی شود و بر طبق این
مدعی نیز احادیثی را جعل کردند برخلاف صریح قرآن که میفرماید قرآن بیانی است
برای تمام مردم و فهم آن برای همه میسر و حاصل است و تبیان هر چیز و هدایت و
و موعظه است و هر کس بتفکر و تدبر در آن مامور است و بر اهمال آن معذور نیست
این دو زقم اخبار مجعوله قبل از نظر بسند آنها متروك است زیرا قرآن اصل است
و در مقابل آن خبر مسموع نیست و اخبار متواتره صحیحه ازحضرت رسول ص و اهل
بیت او وارد است که هر خبر مخالف قرآن را ضرب بر جدار بنمایید و بدانید که
از ایشان نیست و بدروغ نسبت بایشان داده شده است و اگر کسی باسناد ان اخبار

مجموله نظر کند رجال ضعیف وکافر وغالی در سلسله سند هر یك خواهد یافت واین
برای ردان اخبار کافی است علاوه بر اینکه این اخبار منافی ادله عقلیه هستند ودر مقابل
دلیل عقلی نقل حجیت ندارد

غلات برای ترویج غلو صراحتاً باقرآن دشمنی کردند و پشت سر انداختند ومهجور
کردند ومصداق شکوه حضرت رسول در آیه سوره مبارکه فرقان شدند که حضرت
رسول ص) در روز قیامت بدرگاه الهی عرض میکند **یارب ان قومی اتخذو اهذا
القرآن مهجورا** ترجمه پروردگارا این قوم من این قرآن را مهجور قرار دادند
و وای بر کسیکه شفیعش خصمش باشد ابو القاسم ابراهیمی خدای شیخیه و رکن
رابع در کتاب اجتهاد و تقلید صفحه ۱۶ جسارت و کفر را بنهایت رسانیده و گفت بعین
عبارت خود (وقرآن هم که در میانه بود بعد از آنی که قسمت زیادی از آنرا که
برخلاف صلاح خود دانستند از میان بردند و تحریف و تصحیف نمودند و بقیه آنهم
بیش ازمجملاتی نبود) این خبیث برای ترویج مبلغین مسیحیان و کمونیستها که قرآنرا
به تحریف متهم میکنند تا این اندازه نسبت به قرآن کریم تخفیف نمود و از خدا
خالق قرآن و پیغمبر فرستاده بقرآن و ائمه مروجین قرآن ترس و شرم نکرد و مدار
دین را بر اخبار شیخ رجب برسی غالی یهودی و مغیرة بن سعید مشرك شاگرد یهود
قرار داد و ترویج فساد در بین عباد کرد چه جوابی بخدا در روز قیامت دارد
بل طبع الله علی قلوبهم و لعنهم وغضب علیهم واعدلهم جهنم وساءت مصیرا
در مقابل غلات افرادی در بین مدعیان اسلام و خوانندگان قرآن یافت شدند که
را معکوس کردند و برخلاف صریح قرآن فضایل و برکت حضرت رسول ص) وسایر
انبیاء و اولیا و ائمه را انکار نمودند و نسبت هر عمل و لو جزئی با نها و تبرك بنام
آنها و توسل ببرکت آنها را حرام دانستند و شفاعت آنها را در قیامت منکر شدند
این گروه هم با قرآن کریم مخالفت نمودند شخصیکه بقرآن ایمان دارد نباید هوای
نفس خود را بر قرآن کریم تحمیل نماید هرچه قرآن فرمود متبع است قرآن کریم
حضرت رسول را رحمة للعالمین خوانده است

در اواخر سوره مبارکه . انبیا فرمود **ما ارسلناك الا رحمة للعالمین** ترجمه
نفرستادیم ترا مگر برای اینکه رحمت باشی برای همه عوالم
و در سوره انفال میفرماید **وما كان الله لیعذبهم و انت فیهم** ترجمه خدا مقدر
نکرده که ایشان را عذاب نماید وحالیکه تو میان آنها بوده باشی و حضرت امیر (ع)
فرمود دوامان برای اهل زمین هست یکی حضرت رسو ص) پس برکت حضرت رسول ص)
چنان است که خدا مقدر نفرموده که عذاب نازل نماید وحال آنکه آنحضرت درمیان
مردم باشد . و درخصوص شفاعت چندین آیه وارد شده است که ملائکه و انبیاء شفاعت

مینمایند باذن خداو برای خصوص حضرت رسول ص) درسوره محمد فرمود **واستغفر لذنبك
و للمؤمنین والمؤمنات** ترجمه از خدا طلب آمرزش نما از برای خود و مومنین و
مومنات و شفاعت بیش از این نیست که پیغمبر بامر خدا طلب آمرزش برای است بنماید
و قطعا خدا اجابت میکند پیغمبرخود را چون خداکریمتر از اینستکه پیغمبر را بطلب
استغفار امر نماید و اجابت ننماید و قطعاً پیغمبر هم شافع و هم مشفع است و حدیث
ادخرت شفاعتی لاهل الکبائر من امتی از طرف تمام طوائف مسلمین بحد استفاضه اگر
متواتر نباشد مروی است پس انکار شفاعت کلیه خلاف قرآن است و گفتن اینکه
شفاعت امر قهری و حتمی است و بر خدا حتم است که اجابت کند نیز مخالف قرآن
است و آنچه مجموع آیات قرآنی ما برآن دلالت میکند اینستکه خدا اجازه داده
به ملائکه و پیغمبر که شفاعت کنند و در احادیث صحیحه بمؤمنین نیز اجازه داده
خواهدشد است که شفاعت کنند و بدون امر واجازه خدا هیچ کس حق شفاعت ندارد
و بعد از شفاعت خدا ممکن است اجابت کند یا نکند و لیکن چون امر کرده به شفاعت
از کرم او دور است که اجابت ننماید **انه هو التواب الرحیم** . و در خصوص اسناد
بعض افعال به پیغمبر وملائکه چندین آیه وارد است که درسوره الم سجده میفرماید
قل یتوفیکم ملك الموت الذی وکل بکم ترجمه بگو شما را میمیراند ملك
موت که بشما موکل است و نسبت میراندن بملك موت داده است و در سوره انفال
میفرماید **هو الذی ایدك بنصره و بالمومنین**، تاانجاکه فرمود **یاایها النبی حسبك الله
و من اتبعك من المؤمنین** ترجمه خدا آنکس است که تو را بنصر خود و بمؤمنین
تایید کردتا فرمود ای پیغمبر بس است برای تو خدای و آنکه پیروی کرد تورا
از مؤمنین یعنی خدا و مؤمنین برای نصرت تو کافی هستند و همچنین واقعشد زیراکه
این آیه کریمه در وقعه بدر نازل شده است و خدا پیغمبر خود را بنصر خود و
بمؤمنین تایید کرد و خدا و مؤمنین برای غلبه پیغمبر بر کفار کفایت کردند
و در سوره توبه فرمود **وما نقموا الا ان اغناهم الله و رسوله من فضله**
ترجمه چیره نشدند بر پیغمبر مگر برای اینکه خدا و پیغمبر از فضل خود اینها را
غنی و بی نیاز کرد کفار هدینه احسان را باساءت و خوبی را ببدی مقابله کردند
و در سوره تحریم فرمود **و ان تظاهرا علیه فان الله هو مولاه و جبریل
و صالح المؤمنین و الملائکه بعد ذلك ظهیر** ترجمه و اگر پشت به پشت
یك دیگر بدهند (مراد عایشه و حفصه) برای آزردن پیغمبر خدا پس ضرری باو
نمیرسانید زیرا که خدا یار ومددگار او است و جبرئیل و مؤمنین صالحین
یا رئیس مؤمنین که مراد علی ابن ابیطالب است بقول مجاهد به آنها نیز یار و

مددگار پیغمبر ند و تمام ملائکه یاران و مددگاران و پشتیبانان ویند.
با اینگونه تصریحات که در قرآن کریم وارد است چگونه انکار مقامات پیغمبر
در برکت و رحمت و شفاعت و استناد بعض افعال بزرك و خارق العاده باو از
یکنفر مسلمان صادر شود و ما غلات خصوصاً شیخیه را کافر و مشرك دانستیم نه
برای اینکه بعض افعال خارق العاده را به پیغمبر و ائمه نسبت داده اند بلکه
برای اینکه گفتند ممکن نیست خدا خالق و رازق و عالم بمعلومات باشد
و خلق و رزق و علم را بحقیقت محمدیه و رکن رابع اختصاص دادند و خدا را
از الوهیت و ربوبیت معزول نمودند چنانچه شرح آن گذشت.
و باید دانست که نسبت بعض افعال بملائکه و پیغمبر و ائمه (ع) عیناً مانند نسبت
افعال ما بما یعنی همچنانکه خدا وند متعال بما قدرت داده که حرکت کنیم و راه
برویم و بعض اعمال را انجام بدهیم همین طور بملائکه و پیغمبر و ائمه قدرت
داده که اعمال بیشتری و فوق عادت بشر انجام بدهند و هر وقت که میخواهد
این قدرت را از آنها سلب کند و از خودشان قدرت بر هیچ عملی ندارند
و علم آنها نیز بتعلیم خدا مانند علم ما نهایت علم آنها بیشتر است و آنها را بر
مقداری از غیب اطلاع داد چنانچه در سوره هود فرمود **تلك ابناء الغيب**
نوحيها اليك ترجمه این از خبرهای غیب است که آنرا بتو بطریق وحی رسانیدم
و در سوره یوسف از زبان او فرمود **لا يأتيكما طعام ترزقانه الا نبأتكما**
بتاويله قبل ان يأتيكما ذلكما مما علمنى ربى ترجمه بیاید برای شما طعام و
روزی مگر اینکه بوقت و قوع و عاقبت آن بشما خبر میدهم قبل از وقوع و
این غیب و خبر دادن قبل از وقوع از جمله خبرها ئیکه پروردگار من بمن یاد
داد و در همین سوره از زبان یعقوب فرمود **و اعلم من الله ما لا تعلمون**
ترجمه از خدا چیزها ئیرا که نمیدانید من میدانم و مثل آن اززبان نوح در سوره
اعراف وارد است وآیات بیشماری از این قبیل در قرآن وجود دارد ولکن مشرکان
شیخیه میگویند ممکن نیست خدا عالم باشد بمعلومات و علم با آنها مختص بمحمد ص
و علی و اولاد ایشان و رکن رابع است.
بعد از نقل بعض آیات در خصوص توحید و شناختن حال شیخیه و کفر و شرك
اینها از قرآن کریم بذکر بعض احادیث در خصوص توحید و غلو میپرداز یم
که حال این گمراهان و کفر و شرك اینها از حدیث هم شناخته شود

احادیث شریفه توحید ورد غلو

کشی قدس سره بسند خود از عبد الرحمن بن کثیر که گفت

قال ابو عبد الله (ع) يوماً لاصحابه لعن الله المغيرة ابن سعيد و
لعن الله يهودية كان يختلف اليها يتعلم منها السحر والشعبذة و المخاريق
ان المغيره كذب على ابى فسلبه الله الايمان و ان قوماً كذبوا على
ما لهم اذاقهم الله الحديد و الله ما نحن الاعبيد الذى خلقنا و اصطفانا
ما نقدر على ضرو لا نفع ان رحمنا فبرحمته و ان عذبنا فبذنوبنا و الله
مالنا على الله من حجة و ما معنا من برائة و انا لميتون و مقبورون و
منشورون و مبعوثون و موقوفون و مسئولون ويلهم مالهم لعنهم الله لقد
آذوا رسوله فى قبره وامير المؤمنين وفاطمه والحسن والحسين وعلى بن الحسين
و محمد بن على و انا ذا بين اظهركم لحم رسول الله و جلد رسول الله
ص ابيت على فراشى خائفاً وجلا مرعوباً يا منون و افزع ينامون على
فراشهم و انا خائف ساهر اتقلقل بين الجبال و البرارى ابرء الى الله
مما قال فى الاجدع البراد عبد بنى اسد ابوالخطاب لعنه الله و الله
لو ابتلوا بنا و امرنا هم بذلك لكان الواجب ان لا يقبلوه فكيف و هم
يرونى خائفاً وجلا استعدى الله عليهم و ابرء الى الله منهم اشهدكم انى
امرء ولدنى رسول الله ومامعى برائة من الله ان اطعته رحمنى و ان عصيته
عذبنى عذابا اليما شديدا او اشد عذاب انتهى
این حدیث شریف از حضرت صادق در باره مغیره ابن سعید و ابی الخطاب و
اتباع آنها از قبیل مفضل ابن عمر نخعی و معلی بن خنیس قبل از اینکه توبه کنند
و امثال اینها و اینها گروهی بودند در زمان حضرت باقر و حضرت صادق (ع)
از غلات و قائلین باستناد بعض افعال از قبیل رزق و علم غیب بحضرت باقر (ع)
و حضرت صادق (ع) و بر طبق آن احادیثی جعل کردند و در بین احادیث این
دو حضرت دسیسه نمودند و مغیره در وقتیکه سر دارش میبردند گفت هر چه
میخواهید بکنید که من بمقصد رسیدم سی هزار خبر دروغ در بین اخبار تان دسیسه
نمودم و ابوالخطاب و اصحابش بنفرین حضرت صادق (ع) گرفتار و همه در مسجد
کوفه کشته و سوخته شدند و شیخیه در مقابل قرآن کریم و احادیث صحیحه و
ادله عقلیه با خبار این گروه گمراه استدلال میکنند چنانچه کتاب ارشاد العوام
فقط با خبار جعلی این کفار مشرکین استناد مینماید و روضه خوانهای بی سواد
در طهران اخبار این مشرکین را بر منبر میخوانند و معممین بی سواد طهران بر
اینها رد و انکار نمیکنند و معنای این حدیث شریف اینستکه حضرت با صحاب
خود روزی فرمود که خدا لعنت کند مغیرة ابن سعید را و لعنت کند زن یهودیه
را که مغیره بنزد او میرفت و سحر و شعبده و حیل میاموخت بدرستیکه مغیره افتراء

پست بر پدر من (حضرت باقر ع) پس سلب نمود خدا ایمان او را و گروهی افتراء بر من زدند چه شده است ایشان را خدا بچشاند با یشان حرارت آهن را قسم بخدا که ما نیستیم مگر بنده آن کسیکه مارا آفریده و ما را برگزیده قدرت نداریم بر ضرری و نفعی اگر ما را رحمت کند از مرحمت اوست و اگر عذاب کند از گناهان ما است والله مارا بر خدا حجتی نیست و با ما از خدا برائتی نیست و بدرستیکه ما خواهیم مرد و مدفون میشویم و محشور میشویم و ما را نگاه میدارند و از ما سئوال میکنند وای بر ایشان چه میشود ایشان را خدا لعنتشان کند که اذیت کردند پیغمبر را در قبرش و امیرالمومنین و فاطمه و حسن و حسین و علی الحسین و محمد بن علی را و اینك من در میان شما حاضرم گوشت و پوست رسول خدا شبها را بر بستر خود صبح میکنم خائف و هراسان ایشان ایمنند و من ترسان ایشان بخواب استراحتند و من در کمال اضطراب و بیزاری میجویم بسوی خدا از آنچه در حق من میگوید کوش بریده سوهان گر بنده بنی اسد ابوالخطاب لعنه الله قسم بخدا که اگر مبتلا میشدند بما و امر میکردیم ایشان را باین اعتقاد هر آینه واجب بود بر ایشان که قبول نکنند پس چگونه اعتقاد میکنند و حال اینکه می بینند مرا ترسان و هراسان شکایت میکنم از ایشان نزد خدا و بیزاری میجویم بسوی خدا از ایشان شاهد باشید ای جماعت که من مردی هستم از اولاد رسول و نیست با من برائتی از خدا اگر اطاعت کنم اورا رحمت میکند و اگر معصیت کنم عذاب میکند مرا عذاب عليم شدید بلکه با شد عذاب انتهی و باید دانست که مغیره و خطابیه و غلات صدر اسلام بدرجه غلو شیخیه قائل نبودند فقط بعض افعال الهی را نسبت میدادند بائمه اطهار و فعل خلق و رزق از خدا سلب نمیکنند ولکن شیخیه تمام افعال خدا را نسبت با ئمه میدهند و خلق و رزق و سایر و افعال را از خدا سلب میکنند چنانچه سابقاً دانسته شد و عبارت ارشاد العوام را عیناً نقل نمودیم پس اگر گفتار گمراهان شیخیه بحضرت صادق میرسید چه اندازه اینها را نفرین و از آنها بیزاری میجست و لعن میکرد البته شیخیه مستحق نفرین و بیزاری بیشتری هستند و نظیر نفرین و بیزاری حضرت صادق از غلات که بر شیخیه منطبق میباشد نفرین حضرت رضا که صدوق در اعتقادات خود نقل نموده میباشد صدوق گفت

كان الرضا (ع) يقول في دعائه اللهم اني ابرء اليك من الحول والقوة ولا حول ولا قوة الا بك اللهم اني اعوذ بك و ابرء اليك من الذين ادعوا فينا ماليس بحق اللهم اني ابرء اليك من الذين قالوا فينا مالم نقله في انفسنا اللهم لك الخلق و منك الرزق و اياك نعبد و اياك نستعين اللهم انت خالقنا و خالق آبائنا الاولين و آبائنا الاخرين اللهم لا تليق الربوبية الا بك ولا

تصلح الالهية الا لك فالعن النصارى الذين صغروا عظمتك والعن المضاهئين لقولهم من بريتك اللهم انا عبيدك و ابناء عبيدك لا نملك لانفسنا نفعاً ولا ضرا و لا موتا و لا حياتا و لا نشورا اللهم من زعم انا ارباب فنحن اليك منهم برآء و من زعم ان الينا الخلق و علينا الرزق فنحن اليك منهم برآء كبرائة عيسى من النصارى اللهم انا لم ندعهم الى ما يزعمون فلا تؤاخذنا بما يقولون رب لا تذر على الارض من الكافرين ديارا

یعنی حضرت امام رضا (ع) در دعای خود عرض میکرد خدا با من بیزاری میجویم بسوی تو از کسانیکه ادعا میکنند در حق ما چیزی را که از برای ما نیست خدایا بیزاری میجویم بسوی تو از کسانیکه گفتند در حق ما چیزی را که ما در حق خود نگفته ایم خدایا مخصوص تواست خلق کردن و روزی دادن و تورا عبادت میکنیم و از تو یاری میطلبیم خدایا توئی خالق ما و خالق پدران اولین و آخرین ما خدایا سزاوار نیست ربوبیت مگر از برای تو و درست نیاید الهیت مگر تورا پس لعنت کن نصاری را که کوچك نمودند بزرگی تورا و لعنت کن اشباه ایشان را از خلائق خدایا ما بندگان و اولاد بندگان تو ایم مالك نیستیم از برای خود نفعی و ضرری و نه موتی ونه حیاتی و نشوری را خدایا هر کس گمان کند که ما ارباب هستیم از ایشان بیزاریم و هر کس گمان کند که بدست ما است خلق کردن و بر ماست روزی دادن پس ما بیزاریم از ایشان مانند بیزاری عیسی از نصاری خدایا نخوانده یم ایشان را باین اعتقادات پس مؤاخذه مکن مارا بانچه میگویند خدایا مگذار بر روی زمین از کافرین احدیرا

و ایضا صدوق علیه الرحمه در اعتقادات خود روایت کرده است از زراره

قال قلت للصادق (ع) ان رجلا من ولد عبدالله ابن سنان يقول بالتفويض قال ما التفويض قلت يقول ان الله عز و جل خلق محمد وعلياً ثم فوض الامر اليهما فخلقا و رزقا و اماتا و احييا فقال كذب عدو الله اذا انصرفت اليه فاقرء عليه هذه الاية التي في سورة الرعد ام جعلوا لله شركاء خلقوا كخلقه فتشابه الخلق عليهم قل الله خالق كل شيء و هو الواحد القهار فانصرفت الى الرجل فاخبرته فكانما القم حجراً او قال فكانما اخرس انتهی

زراره گفت که عرض کردم بخدمت حضرت صادق (ع) که مردی از اولاد عبدالله سنان قائل است بتفویض فرمود تفویض چیست گفتم میگوید که خداوند خلق نمود محمد و علی راو امررا بایشان واگذاشت پس خلق کردند و روزی دادند و میراندند و زنده کردند فرمود دروغ گفت دشمن خدا چون بسوی او روی این آیه را بخوان **ام جعلوا تا آخر** که حاصل معنیش این است که آیا برای خدا شریکهائی قرار دادند

که آن شرکاء نه خلق کردند مانند خلق خدا و خلق بر آنها مشتبه شده یعنی نداشتند که این خلق خلق خدا یا خلق شرکاء است بگو خدا خالق هر چیزی است و خدا یگانه و قهر کننده است پس برگشتم بسوی آن مرد و خبر دادم اورا پس گویا سنگی بدهانش خورد یا گفته گویا لال شد انتهی

ونیز طبرسی روایت کرده است در احتجاج از علی بن احمد قمی که گفت اختلف جماعة من الشيعة في ان الله فوض الى الائمة ان يخلقوا او يرزقوا فتنازعوا في ذلك تنازعا شديدا فقال قائل منهم ما بالكم لا ترجعون الى ابيجعفر فتسئلونه عن ذلك ليوضح لكم الحق فيه فانه الطريق الى صاحب الامر عليه السلام فرضيت الجماعة بابيجعفر فسلمت و اجابت الى قوله فكتبوا المسئلة فانفذوها اليه فخرج اليه من جهته توقيع نسخته ان الله هو الذي خلق الاجسام وقسم الارزاق لانه ليس بجسم ولا حال في جسم ليس كمثله شي و هو السميع البصير و اما الائمه فيسئلون الله تعالى عزوجل فيخلق ويسئلونه فيرزق انتهى یعنی اختلاف نمودند جماعتی از شیعیان در اینکه خدا تفویض کرده است بائمه امر خلق و رزق را پس قومی گفتند که این محال است و بر خدا روا نیست زیرا که کسی قادر نیست بر خلق اجسام مگر خدا و جمعی گفتند خدا ائمه را قدرت داده است بر آن پس خلق کردند و روزی دادند و نزاع در میان این دو طائفه شد پس شخصی گفت چه میشود شما را که رجوع نمیکنید بسوی ابی جعفر که نایب خاص امام عصر میباشد پس از او سئوال کنید تا واضح کند از برای شما حق مطلب را زیرا که اوست طریق بسوی امام (ع) پس راضی شدند جماعت بابی جعفر و تسلیم نمودند و اجابت کردند پس نوشتند مسئله را و فرستادند بنزد او پس بیرون آوردند از جانب او توقیعی را باین مضمون که خداوند انکسی استکه خلق نموده است اجسام را و قسمت کرده است روزیها را زیرا که او جسم و جسمانی نیست و نیست مانند او چیزی و اوست سمیع و بصیر و اما ائمه پس ایشان سئوال میکنند از خدا پس خلق میکند و سئوال میکنند پس روزی میدهد انتهی و در این خبر تصریح نموده است که ائمه دخلی در خلق و رزق ندارند و وظیفه آنها منحصر است در دعا و درخواست از خدا در مواردیکه خدا بانها اجازه دعا و سئوال میدهد ونیز در عیون الاخبار نقل نموده است از حضرت صادق (ع) قال من قال بالتناسخ فهو كافر ثم قال لعن الله الغلاة الا كانوا يهوداً الا كانوا مجوساً الا كانوا نصارى الا كانوا قدرية الا كانوا مرجئة الا كانوا حرورية ثم قال لا تقاعدوهم ولا تصادقوهم برء الله منهم وفيه قد سئل عن الغلات فقال الغلات كفار والمفوضه مشركون من جالسهم او خالطهم

گذشته و بهائیه از متابعین شیخ احمد قائل هستند بالاهیت حسینعلی مازندرانی چنانچه معلوم است در اینجا نصیحت مشفقانه بعموم ایرانیان تقدیم میدارد

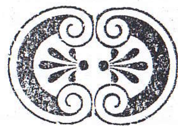
نصیحت مشفقانه بعموم ایرانیان

عمر انسان در این دنیا کوتاه و پر آلام و مخاطرات است و فائده برای احدی ندارد همین طور که خدا فرموده در سوره عنکبوت انما الحيوة الدنيا لهو ولعب ترجمه نیست زندگانی دنیا مگر گذرانی بی نتیجه و بازی و فائده اینکه انسان میبرد در حیات ابدی بی پایان چنانچه بعد از این فرموده و ان الدار الاخرة لهي الحيوان لو كانوا يعلمون ترجمه حقا فقط دار آخرت زندگانی حقیقی اگر بدانند و هر گناهی که انسان در دار دنیا بکند ممکن است خدا از او بگذرد و حیات ابدی بواسطه آن گناه حیات عذاب نشود مگر شرك چنانچه خدای متعال در دو جای سوره مبارکه نساء فرموده ان الله لا يغفر ان يشرك به و يغفر ما دون ذالك لمن يشاء ترجمه خدا نمی آمرزد گناه شرك را و می آمرزد هر گناهی که کمتر از شرك باشد برای هر کس که میخواهد و در مخلوقات الهی از پیغمبر آخر الزمان کسی را بزرگتر و محبوبتر نزد خدا نمیشناسیم و مقامی بلندتر و ارجمندتر از مقام نبوت نمیدانیم و معذالك خداوند متعال در سوره زمر بحبیب خود خطاب کرده میفرماید و لقد اوحي اليك و الى الذين من قبلك لئن اشركت ليحبطن عملك و لتكونن من الخاسرين ترجمه بدرستیکه بسوی تو و بسوی کسانی که قبل از تو بوده اند وحی شده که هر گاه شرك کنید عمل تو بکلی باطل میشود و از زیانکاران میشوند. اگر حال پیغمبر آخر الزمان و سایر پیغمبران در مقابل شرك چنان باشد پس حال دیگران چه خواهد بود العیاذ بالله و پناه برحمت او میاوریم در دنیا هرقدر که انسان گرفتار باشد موقت است و میگذرد و گرفتاری آخرت بی پایان و دائمی است در این کتاب من در صدد رفع گرفتاری دنیوی نیستم چونکه بآن اهمیت نمیدهم و در صدد رفع گرفتاری ابدیت هستم فقط ان باید در نظر گرفته شود و تنها بآن باید اهمیت داد در این کتاب واعظی نیستم که از گناهان قابل عفو و اغماض تحذیر و تخویف بنمایم بلکه ناصحی هستم که در مقابل عظمت الهی ترسان و لرزان ایستاده و از گناه غیر قابل آمرزش برای خودم و ملت خودم در هول و اضطرابم ای ایرانیان از قوی ترین دامهای شیطان یعنی حباله شرك با حذر باشید شیخ احمد احسائی این دام را گسترده و بشکل دو تله برای شکار کردن ضعفاء عقول و عوام بی تفکر در آمده یکی مصیده شیخیه و دیگری مصیده بهائیه رؤسای این دو طائفه خدائی میکنند و اتباع

خودشان را در گناه غیر قابل عفو یعنی شرک دیا میکنند از این دو تله باحذر باشید وبدانید بسیاری از روضه خوانهای بی‌سواد درطهران گول شیخیه راخوردند و برمنابر ترویج شرک مینمایند و اخبار غلات را میخوانند واضلال و فساد در عقاید و اعمال ایجاد میکنند دعوت آنها بطرز قطع حرام و گناه مجلس رقص و آواز و خمر و شنای استخرهای مختلفه زنانه و مردانه و باشگاههای رقص و دانس زنها و مردهای لخت و مجلس قمار و بمراتب کمتر است از مجالس روضه خوانی که این مشرکین لاعن قصد از روی جهل در آنها ترویج شرک مینمایند زیرا که مجالس رقص و فجور و فسق است قابل عفو و اغماض برحمت الهی و مجالس روضه خوانی این گونه مشرکین جاهل کفری است قابل اغماض و عفو نیست اضافه بر اینکه اینگونه روضه خوانهای جاهل اهانتهای شدید نسبت باائمه مینمایند و مقصد اصلی حضرت سید الشهدا را پایمال میکنند چونکه حضرت سید الشهدا شهید راه توحید است و آن جهال مجالس عزا داری آن شهید مظلوم را وسیله ترویج شرک قرار میدهند اگر یزید و اتباع او پیکر مقدس حضرت سید الشهدا را کشتند این مشرکین جاهل در صدد پایمال کردن روح سید الشهدا که توحید اسلامی میباشد هستند پس اینها از یزید و اتباع او بدترند از اینها باحذر باشید و از ضلالت و گمراهی آنها خودتانرا نجات دهید فقط به وعاظ عالم دانا و فقهای متبحر رجوع کنید و نگذارید غیر از علمای فاضل کسی به منبر برود از روی نصیحت و شفقت برادران خودتان را که در یکی از این تله‌ها افتاده‌اند با نواع تدبیر و نهایت جدیت نجات دهید این عمل از تمام امور خیریه مقدم است مریضخانه دار الایتام دار العجزه خمس و زکوة دادن ترحم بر ضعفاء و فقراء و مستمندان ساختن پلها و راههای شوسه تعمیر مساجد و مدارس و معابد تعلیم علوم و صنایع که از علم توحید خالی باشد و تمام خیرات و مبرات همه موقت است و این خیر یعنی نجات یافتن و نجات دادن ابدی و سرمدی است و عاقل زیرک با روح قوی و نفس زکیه در مرحله اول به امر دایم بی پایان متوجه میشود و در مرحله دوم بسایر امور ای ایرانیان خودتان و دیگران را از دام شیطان و شرک نجات دهید و اگر چنین کردید ایران در دنیا هم گلستان میشود چون شیاطین شیخیه و بهائیه مانع ترقی و نشر علم و صنایع و باعث اختلاف کلمه ایرانیان و نشر فساد و سوء اخلاق و خرابی ایران هستند و اگر از اینها جلوگیری کردید خیر دنیا و آخرت و بالاتر از همه رضایت الهی نصیب شما خواهد بود خداوند من و شما را بدرک حیات ابدی و مرضات او تعالی موفق بدارد و شما را باین کتاب هدایت کند و آنرا برای من ذخیره یوم

جزاء قرار بدهد

غفر الله لی و لوالدی و لذوی رحمی و للمؤمنین و المؤمنات انه هو البر الرحیم هذا آخر ما کتبناه و کان الفراغ منه صبیحة یوم الاثنین العاشر من شهر شوال المکرم سنة الف و ثلثمأته و سبع و ستین هجریه بتقریر مؤلفه محمد بن محمد مهدی الکاظمی الخالصی عفی الله عنهما و تحریر من کتابة السید علی المرتضوی السانیجی و بعض الافاضل فی قریة سانیج من قری مضیف یزد و الحمد لله والشکر له وحده لا شریك له



خلط مبحث

مرشدین و واعظین و مبلغین اسلامی توجه فرمایند

از زمان پیدایش شیخ احمد احسائی تا زمان سید کاظم رشتی تا زمان میرزا علیمحمد باب و حاجی کریم خان و متعاقبین آنها از شیخیه و بهائیه و کشفیه و رکنیه و ازلیه و تمام دسته هائی که بشیخ احمد احسائی منتسب هستند در افساد و تبلیغات و اضلال یك شیوه معینی دارند که از آن تخطی نمینمایند و آن اینست چون در مذاکره و مناظره زود مغلوب میشوند برای اینکه اساس باطل بزودی منهدم میشود و دلیل و برهان ندارند وحق همیشه بر باطل غلبه دارد . این دسته های گمراه بتعلیم استاد کل شیخ احمد احسائی همینکه می بینند که حق غلبه کرد و رسوائی آنها ظاهر شد فوری برای متفرق کردن افکار و دو گردانیدن اذهان از اینکه ببطلان اقاویل آنها متوجه بشود بایجاد فتنه و آشوب متشبث میشوند وقتل و غارت بکار میبرند که اذهان اصل مطلب را فراموش بکنند و به آشوب و اختلال نظم مشغول بشوند از اینراه فتنه های عظیمی در نقاط مختلف ایران و عراق عرب از زمان شیخ احمد احسائی تا کنون ایجاد گردید و هزاران افراد بشر به قتل رسیدند و اموال به یغما رفت وخانه ها خراب گردیده

در مدتیکه مشغول ارشاد و هدایت این دسته های گمراه بودم هرچه خواستند باین وسیله متشبث بشوند مجال ندادم در تهران ۲۲ سال قبل تقریباً چندین مذاکره شده و بهائیان و شیخیان و غیر آنها مغلوب و مقهور شدند و پس از مغلوبیت در وسط جمعیت شروع به فحش و ناسزا و هتاکی نسبت بمن نمودند ومنظور آنها این بود که من در غضب بیفتم و ناسزا بگویم و مردم بریزند و آنها را بزنند و اصل مطلب از بین برود از جمله عبد الله تحقیقی که مذاکره با او چندین مرتبه در تهران و کرمانشاه و یزد و سایر جاها بطبع رسید پس از اینکه حق ظاهر شد و دیگر

او آكلوهم او شاربوهم او واصلوهم او زوجهم او تزوج منهم او ائتمنهم على امانة او صدق حديثهم او اعانهم بشطر كلمة اخرج عن ولاية الله عز و جل و ولاية رسول الله ص و ولايتنا اهل البيت انتهى

یعنی حضرت صادق (ع) فرمود کسانیکه بتناسخ قائل شده اند کافرند بعد فرمود خدا لعنت کند غالی ها را چرا نشدند یهودی یا نصرانی یا مجوس یا قدری یا مرجئی یا حروری بعد فرمود با ایشان ننشینید و دوستی نکنید خدا ازایشان بیزار باد و در همین حدیث است که از آن حضرت سئوال شد از غلات فرمودند ایشان کفارند ومفوضه مشرکند هرکس با ایشان بنشیند یا داخل ایشان شود یا با ایشان بخورد یا بیاشامد یا احسان کند یا زن دهد بایشان یا از ایشان زن بگیرد یا ایشان را امین داند بر امانتی و سخن ایشان را تصدیق کند یا اعانت کند ایشان را بنصف کلمه خارج میشود از ولایت خدا و رسول ص و از ولایت ما اهل بیت انتهی این احکام که در این اخبار وارد است در باره غلات و مفوضه آنها کسانی بودند که قائل بودند باینکه ائمه حادث هستند و مخلوق ولی خدا اختیار کار خود را بآنها داد و تفویض نمود و هرگز سلب قدرت از خدا نکردند و نگفتند که محال است که خدا خلق کند و رزق دهد و نگفتند ائمه قدیم هستند و ازلی و ابدی و سرمدی و شیخیه از آنها غالی تر و بدتر هستند زیرا تصریح نموده اند که ائمه قدیم و ازلی و ابدی و سرمدی هستند و رخساره خدا و عین خدا و ائمه در خدا مستهلك هستند یا خدا در آنها مستهلك است و خدا محال است که خلق کند و روزی دهد و ناچار است که خلق و رزق را با ائمه واگذار کند و اگر ائمه نبودند هیچ چیز نبود پس حال شیخیه در کفر و سائر احکام کفار از حال غلات صدر اسلام شدیدتر است و احکام و فتاوای علماء سلف نسبت بغلات و مفوضه بر اینها بیشتر انطباق دارد و تمام علمای سلف و خلف از زمان ائمه تا این عصر اجماع دارند بر اینکه غلات کافر و مشرك هستند و تمام احکام کفر و شرك بر آنها جاری است صدوق علیه الرحمه در اعتقادات خود و شیخ مفید در شرح اعتقادات چنان فرمودند **قال صدوق اعتقادنا فی الغلات و المفوضه انهم کفار بالله عز و جل و انهم شر من الیهود و النصاری و المجوس و القدریه والحروریه و الحربیه ومن جمیع اهل البدع و الاهواء المضلة** و شیخ مفید در شرح آن فرموده **و الغلات من المتظاهرین فی الاسلام هم الذین نسبوا امیرالمؤمنین و الائمة من ذریته الی الالوهیه و النبوة و وصفوهم من الفضل فی الدین و الدنیا الی ما تجاوزوا فیه الحد و خرجوا عن المقصد و هم ضلال کفار حکم امیرالمؤمنین علیه السلام فیهم**

جواب نداشت بنا سزا گفتن شروع کرد و مردم متهیج شدند بنده بمردم نصیحت کردم که دخالت نکنند و با کمال خونسردی بایشان گفتم که میتوانم نظیر فحش و ناسزا های شما بگویم اما چون مربوط به مسئله ما نیست خودداری میکنم و اصل مسئله اینست که چگونه خدا بشکل میرزا حسینعلی مازندرانی در آمده جواب آن بگوئید از این که نتیجه نگرفت شروع به هتاکی و ناسزا گفتن نسبت بشریعت اسلام وصاحب شریعت کرد و مردم باندازهٔ عصبانی شدند که مرحوم سرتیپ لطفعلی خان دست به شمشیرزد و من دست بسینه آنمرحوم زدم و بشدت گفتم شمشیرت را غلاف کن این شخص میخواهد ایجاد فتنه کند و در خارج بگوید رفتم و مطلب را گفتم و مرا زدند آن سرتیپ غیور دیندار شمشیر را زمین گذاشته و در حالیکه لرزه بر اندامش افتاده بود شروع بگریه کرد و با اینحال مردم را بسکوت و آرامش و بردباری بشدت امر نمودم و بعبدالله تحقیقی گفتم اگر از حالا تا صبح به تمام مقدسات ناسزا بگوئی مایوس باشید از اینکه مردم عصبانی بشوند و از تهییج احساسات نتیجه بگیرید اصل مطلب ما اینست که خدای محیط لایتناهی (عزوجل) چگونه بشکل بشر محاط متناهی آنهم درمازندران در یاید جواب علمی بدهید و از تهییج احساسات مأیوس باشید چون مایوس شد اعتراف به بطلان بهائیگری نمود وامضاء مذاکره کرد و بطبع رسید

و نظیر این تشبث باطل در تهران حتی از کشیشهای مسیحی هم زیاد اتفاق افتاده در یزد از بهائیه چنین مقاومتی نیز دیدم و یکنفر مسلمانی را زدند بعد کشتن و و مردم چنان اجتماع کردند که درب خانه من تقریباً دو هزار نفر مهیای قتل وغارت بهائیان بودند با وجود اینکه اداره شهربانی ضاربین راحبس کرده بود به پدرمضروب دستور دادم که برود ورضایت نامه بشهربانی بدهد و ضاربین را مستخلص کند و و مردم را متفرق کردم و بحفظ آرامش و انتظامات زیاد سفارش کردم وبعد آقایان رئیس دادگستری کی آشتیان وداد ستان آقای صفائی وکفیل شهربانی آقای شریفی وسایر رؤسای ادارات از این عمل من اظهار تشکر کردند و در جواب گفتم با اینکه شیوه من مواظبت بر حفظ انتظامات میباشد در این مسئله بالخصوص نظر اغنام الله اینست که بواسطه ایجاد فتنه از هدایت و ارشاد من جلوگیری کنند و نگذارند حق بر باطل غلبه کند از اینرو وظیفه ارشادی من این بود که از ایجاد فتنه جلوگیری کنم علاوه بر حفظ انتظامات و برای انجام وظیفه واجبه نباید تشکر کرد . از اینگونه دسائس بهائیان زیاد ایجاد کردند ولی بحمدالله بآرزوی خودشان نرسیدند

اخیراً یکنفر زردشتی که بهائی شده بود بریاست اداره تلفون یزد تعیین شد لدی الورود بدارالجاسوسی که حظیرة القدس نامیدند سیم تلفون کشید و از مرکز تلفون باین نام همان محل منحوس را میدادند تمام اهالی یزد چنان قیام کردند که نزدیك بود دانجای جاسوسی وتلفونخانه و مدیر تازه آن همه نابود بشوند فتنه عظیمی ایجاد گردد و

بالقتل و التحریق بالنار و قضت الائمه فیهم بالکفر والخروج عن الاسلام
و المفوضه صنف من الغلات لکنهم اعترفوا بحدوث الائمة و خلقهم و
نفی القدم عنهم و اضافوا الخلق و الرزق ذلك الیهم و ادعوا ان الله
تفرد بخلقهم خاصة و انه فوض الیهم خلق العالم بمافیه وجمیع الافعال انتهی
باندك اختصاری یعنی شیخ صدوق گفته در اعتقادات خود است که غلات ومفوضه کافرند
بخدای تعالی و بدتر از یهود و نصاری و مجوس و از قدریه و حروریه و از جمیع
ارباب بدعت و ضلالت و شیخ مفید در شرح آن گفته که غلات از مسلمین کسانی
هستند که نسبت دادند امیرالمؤمنین و ائمه را بسوی الوهیت و نبوت و وصف
کرده اند امیرالمؤمنین را در دین و دنیا بطوریکه از حد تجاوز کرده و از
وسط خارج شده و ایشان گمراه و کافرند و امیرالمؤمنین حکم نمود بکشتن وسوختن
ایشان و ائمه (ع) حکم نمودند بکفر ایشان و خروج ایشان از دین و مفوضه
گروهی هستند از غلات لکن اعتراف دارند باینکه ائمه حادثند و
مخلوقند و قدیم نیستند و معذلك نسبت خلق و رزق بایشان میدهند و ادعا
میکنند اینکه خدا به تنهائی ائمه راخلق فرموده و بایشان تفویض فرموده خلق تمام
عالم را انتهی و علما بعد از این دو بزرگوار بر طبق آیات و اخبار در باره
غلات همین حکم را دادند و هنگامیکه از عقائد شیخ احمد احسائی مطلع شدند
متفقاً حکم بکفر ایشان و اتباعش نمودند چنانچه نقل شد و بعد از صدور حکم
چنانچه در کتاب قصص العلماء مسطور است آقا سید مهدی پسر صاحب ریاض
که سمت تقدم بر علماء داشتند بمسجد رفته مردم را موعظه نمود و گفت که در این
عصر گرگان چند بلباس میش در آمده و دین مردم را کاسد و فاسد ساخته اند
و ایشان شیخ احمد احسائی و متابعان او هستند و ایشان کافرند پس تکفیر ایشان
شیوع یافت .
از اینجا دانستیکه حکم سابق در باره شیخیه که ذکر نمودم مستند بایات
کریمه و اخبار عدیده و تمام علماء بر آن متفقند و همه بر طبق مدلول اخبار
حکم کردند که غلات از یهود و نصاری و مجوس و حروریه که حضرت امیر (ع) را
نعوذ بالله سب مینمایند و سائر اصناف کفار بدترند و شیخ احمد و اتباعش بدتر
از تمام فرق غلات هستند برای اینکه رای اینها افراطی تر از سائر غلات چنانچه
مشروحاً ذکر کردیم و برای اینکه اتباع شیخ احمد غلو را سرایت دادند باشخاص
پست مانند شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی و حاجی کریم خان و اولادش
که شیخیه باو هیت اینها قائل هستند و عبارات کتاب ارشاد العوام در این باره

و مواعظ بهر یك از آنها و ذکر کفریات شیخیه و احکام متعلق بآنها که در این کتاب
ثبت است مردم را نصیحت کردم و گوشزد هیئت محترم اسلامی را نمودم که مقصود
شیخیه از این تحریکات منصرف کردن اذهان از کفریات و خرافات آنها میباشد
پس مسلمانان نباید جواب شیخیه بمثل بدهند و بر انتظامات و آسایش کاملا محافظت
نمایند و نگذارند که نقشه شیخیه عملی شود این زن را من عقد کردم و معقوده کسی
نبوده و فعلا حامله است و بچه سیدی انشاءالله می آورد و زمین بگوینده لا اله الا الله
سنگین میگردد و دشمنان کلمه توحید که مشرکین شیخیه می باشند و غیره هم مخذول
میشوند و داد سرا و بازپرس حق مداخله در امر ازدواج ندارند و از صلاحیت محاکم
حقوقی که فقط بمحکمه شرع ارجاع کند می باشد و بازپرس بیچاره گول خورده و
و جرائمی را ارتکاب نموده و با قانون که در دست دارد از چندین نقطه نظر مخالفت
کرده و باید بدانند و مردم بدانند که با اینکه من قوانین دادگستری را که بر طبق
میزان شرعی نمی باشد کفر والحاد و حکم جبت وطاغوت می دانم و یکی از آرزوهای
من بستن مدرسه حقوق ومعدوم کردن قوانین دادگستری است که اصل فساد میباشد
و اقامه قوانین عدل الهی وشرع که سعادت بشر در آن منحصر است معذلك با این
قوانین جبت وطاغوت عملا مخالفت نمی کنم و بهانه بدست ملحدین نمی دهم و این
عقد همینطوریکه بر طبق حکم شرعی بود مخالفت باقوانین موضوعه جبت و طاغوت
ندارد بازپرس و شیخیه مأیوس باشند از اینکه از این راه بتوانند کفر و الحاد و
و زندقه و خرافات خود شان را مخفی نمایند و باین وسیله پرده پوشی کنند عقد بی بی
صفا صحیح و برطبق قانون است و از احضار به شیخیه نتیجه نمی گیرند
این مطلب بسیار مبتذل و مسبك است نباید در چنین کتابی نوشته شود ولکن غرض من
از نوشتن آن توجه دادن بمبلغین اسلام بطرز دسائس شیخیه و بهائیه می باشد که در
موارد تبلیغ اگر با چنین دسائسی مواجه شوند راه کشف دسیسه را بدانند ومواظبت
کنند از هرگونه خلاف انتظام وفتنه جوئی احتراز بنمایند و حتی الامکان مأمورین
دولت را متوجه سازند که گول شیخی ها و بهائی ها نخورند
و برای دسائس دوسه نفر شیاد بهائی و شیخی که اقلیت نزدیك بعدم میباشند مابین
دولت و ملت سوء ظن ایجاد نکنند وملت را از دولت مایوس ننمایند
از این قبیل خلط مبحث برای متروك نمودن اصل قضیه بسیار از بهائی ها و شیخی ها
تاکنون صادر شده است و اخیراً بر اثر تبلیغ حضرت واعظ شهیر علامه نحریر آقای
حاجی شیخ مرتضی انصاری در کرمان جناب آقای ابوالقاسم خان رکن رابع یاخدای
کرمانی شیخیه یا مشتی ابول کرمان کتابی بنام شکایت نامه در صد صفحه منتشر کرده

و در آن کتاب خلط مبحث عجیبی نموده است

اولا - از علماء اسلام بسیار توصیف و تمجید کرده در صورتیکه جد امجدش در ارشاد العوام تمام مجتهدین را کافر و بت پرست نامیده وخود ایشان درکتاب اجتهاد و تقلیدش از جد بزرگوارش در تکفیر علمای اسلام متابعت نموده است

ثانیاً - آقای حاجی انصاری را متهم نموده که در صدد ایجاد فتنه و اختلاف کلمه مسلمین شده در صورتیکه تفرقه و ایجاد فتنه ازشیخ احمد احسائی و شاگردش سیدکاظم رشتی و دو شاگردش حاجی کریمخان و میرزا علیمحمد باب و تمام متابعین آن ها از ارکان واغنام و خدایان قلابی در کرمان و مازندران ناشی شده وقبل از پیدایش منحوس شیخ احمد احسائی در عراق و ایران فتنه شیخیه و کشفیه وبابیه وبهائیه هیچ نبوده است

ثالثاً - ایراد کرده بر آقای حاجی شیخ مرتضی انصاری که چرا شیخیه را تکفیر کردند و اظهار کردند چماق تکفیر تأثیر ندارد و بیم و هراسی برای ایشان از آن حاصل نمیشود در صورتیکه چماق تکفیر بدست شیخ احمد وسید کاظم رشتی و جد امجدش حاجی خان کشیده شده بود و متجاوز از صد مورد ارشاد العوام بتکفیر تمام علما و فقهای شیعه و مبرزین محققین اسلام تصریح میکنند معذلك تنها حاجی شیخ مرتضی انصاری آنها را تکفیر نکرده تمام علمای اسلام شیخیه را کافر میدانند و عبارات علما سابقاً ذکر شد اما عدم تأثیر تکفیر در این زمان امری است مسلم برای اینکه از زمان پیدایش شیخ احمد احسائی تاکنون خود واتباعش در تضعیف عقاید مسلمین فرو گذار نکردند تا کار بجائی رسید که مسئله اسلام و ایمان که روح بشریت است بی اهمیت شده و مسلمانان ایران بکفر کافر واسلام مسلم اعتنا وقعی نمیدهند و ما اظهار کفر آنها را بقصد اینکه موهون و مطرود بشوند نمیکنیم زیرا امیدانیم هرقدر که کفر آنها اظهار بشود نه زند استاندار کرمان از کمك بآنها خودداری مینماید و نه اداره اوقاف کل موقوفه ظهیر الدوله که عایدات آن سالیانه از چهل ملیون ریال بقول روزنامه شریفه تند باد میباشد از دست کفار شیخیه میگیرد و حتی حساب آنرا نمیکشد بقصد توهین شیخیه یا تضعیف آنان اظهار کفر آنها را نمینمائیم بلکه بقصد اینکه مسلمانها از دسائس آنها و نقشه شوم کشیش ترانسوفالی (شیخ احمد احسائی) احتراز نمایند و قصد اینکه عوامل تفرقه مابین مسلمین برداشته شود و بتمام برادران اسلامی ما در جهان بفهمانیم که شیعه از عقیده غلو و ارتفاع منزه و مبرا هستند و غلات و ارتفاعیها بنظر شیعه کافر و مشرك و نجس العین هستند و بقصد اینکه برای اهل عالم و ملل خارج از اسلام

نقشه بهائیان عملی شود و از تبلیغ و ارشاد محروم شوند بهدایت الهی نقشه وا باطل نمودم باین طریق که حمله شد بدی برئیس تلفون و سوسك سیاهی که باو کمك میداد کردم و باین وسیله از هیجان مردم کاسته شد و بعد از این سفارش کردم که احدی حق ندارد که مستقیماً در قطع سیم تلفون وتادیب جهنمیان وخراب کردن درکات آنها اقدام بنماید چون نظر اتباع گاو مازندرانی از این حرکات اینست که اذهان را از بطلان عقاید اینها واز افساد یکه در نظر دارند بواسطه ایجاد فتنه منصرف نمایند پس واجب است بر مسلمین حفظ انتظامات و آسایش بنمایند و هرکاریکه بخواهند از دولت درخواست کنند و دولت قطعاً بر طبق آرزوی ملت عمل میکند مخصوصاً درامر بهائیان و شیخیان که هیچ رسمیت ندارند و بنام جهنم دره (حظیرة القدس) بنائی را رسماً نمیشناسد و این مؤسسه (بهائیگری) دودائره نشانه ها و علامات ثبت‌اسناد قید نشده پس رسمیت ندارد . اما شیخیه بنظائر آن دسائس در یزد متشبث شدند شب اولی که بر منبر اظهار نمودم که شیخیه صاحب الزمان رامیدانند و مرجع کل وارکن رابع قرار میدهند واو را بدرجه الوهیت میرسانند بعد از منبر یکنفر از آنها چنانچه گذشت متعرض من شد و موفق بایجاد فتنه نگشت و کتابی بنام (رساله مختصره در عقاید سلسله‌جلیله شیخیه) نوشتند وتعرض بسیاری بمن نمودند اما نتیجه نگرفتند چون نتوانستند ایجاد فتنه و اذهانرا منصرف کنند اشخاصیرا که به رفسنجان و کرمان برای تبلیغ تشریف برده بودند آزار کردند آقای زند استاندار کرمان را گول زدند به مبلغین‌اسلامی فشار آورد تامجبور کرد که آنها بقم عودت فرمایند و از رفتن من بکرمان اظهار ترس و هراس کرد که هیئت اسلامی مراسله ذیل را به ایشان نوشت

مراسله هیئت اسلامی به آقای زند استاندار کرمان

جناب مستطاب اجل آقای ابراهیم زند استاندار محترم کرمان

بعرض میرساند که بر جنابعالی پوشیده نیست هر ایرانی حق استفاده از تمام مواره ایران دارد و احدی غیر از قانون هیچ ایرانی را نمیتواند محدود کند رفتار جنابعالی در کرمان منافی این اصل مسلم و اصول دموکراسی دنیاست زیرا هرعالمی که بکرمان آمد مورد بی مهری جنابعالی شده و بهروسیله جلو مبلغین اسلام را گرفتید و برای غیر از شیخیه حقی در کرمان قائل نشدید جناب آقای آقاشیخ محمود حمیدی را ازرفسنجان بکرمان جلب و اخیراً ایشان را مجبور کردید که رفسنجان را ترك و به قم قهراً عزیمت کنند و جلو تبلیغات اسلامی آقای آقا شیخ محمد حسین خلیلی را در رفسنجان گرفتید و بعد از این جناب حجة الاسلام آقای حاجی شیخ مرتضی انصاری فرستاده حضرت آیة الله بروجردی را تهدید وتوعید نمودید و اگر آقایان رئیس شهربانی و رئیس قشون رویه عاقلانه اتخاذ نمیکردند وممانعت از اجرای منویات شمارا نمی نمودند فتنه عظیمی

در کرمان بلکه تمام جنوب ایجاد می کردید. شما را نصیحت میکنیم که بیش از این
بمقام روحانیت بنفع کفار شیخیه و بهائیه توهین وارد نیاورید که عاقبت آن بر شما
شوم خواهد بود و از شخص اول مملکت پیروی کنید که بمقام روحانیت چقدر احترام
میگذارد حتی بمقام روحانیت مسیحی بحدیکه بر طرز اقدامات معموله مسیحیان در
ملاقات پاپ وکاردینالها و میترانها رفتار فرمودند چه شد که شما بی پروا اینهمه
بغض نسبت بمقام روحانیت اظهار میفرمائید و فعلا بهر وسیله سعی میکنید که اذهان
اولیاء دولت را نسبت بعزیمت حضرت استاد معظم آیت الله اقوم حضرت
آقای آقاشیخ محمد خالصی بکرمان که بر اثر دعوت اهالی کرمان بوده است مشوب
بکنید و در کرمان از قرار مسموع اظهار گردید که اگر معظم له بکرمان تشریف
بیاورند جنابعالی ایشانرا تبعید میفرمائید باین هم اکتفا ننمودید دخالت غیر قانونی
در امور یزد هم کردید و منظور جنابعالی محسوس است که میخواهید از تشرف اهالی
کرمان به مقدم ایشان و استفاده از مواعظ و صایح و علوم معظم له جلوگیری کنید
گوئی ایالت کرمان را به ثبت اسناد ملك طلق ابوالقاسم خان و شیخیه قرار داده‌اید ما
نمی گوئیم العیاذ بالله شما شیخی هستید زیرا در فضل و دانش شما شبهه نیست وهیچ
دانشمندی قائل با لوهیت بشر مانند ابوالقاسم‌خان و پدرانش نمیشود اما حیران هستم
که اینهمه کوشش بنفع شیخیه و ضرر مسلمین چه باعث دارد شاید بگوئید حفظ امنیت
باعث این اقدام شده است اما عجب اینست که همیشه اقدام یکطرفی میفرمائید
همیشه در تبعید پیشوایان مسلمین اقدام میکنید و هیچوقت با بوالقاسم خان نگفتید که
از کرمان بیرون برود در صورتیکه تمام مبلغین که بکرمان آمدند بیشتر از هرمأمور
دولت کوشش در حفظ انتظامات عمومی و اتحاد ملت و رفع سوء تفاهم ما بین دولت و
ملت که امثال جنابعالی از مأمورین ضعیف النفس ایجاد کردند نمودند وهیچ حادثه
سوئی از تبلیغ آقای حمیدی و آقای انصاری رخ نداده است باوجودیکه شیخیه انواع
تحریکات در اخلال به امنیت مینمودند و حضرت آیة الله خالصی مدت یکسال و نیم تقریبا
در یزد تشریف دارند و تمام مبانی اسلامی و مساجد و مدارس دینی تعمیر و آباد کردند
واخلاق عمومی را تهذیب نمودند وحس معاونت و کمك نسبت بیکدیگر ووحدت ملی
و برادری واعتماد ملت بدولت و بالعکس را تقویت فرمودند و بهائیها و شیخیها انواع
تحریکات کردند و موفق نشدند که نقشه دیرینه خود را یعنی ایجاد فتنه وسوء استفاده
از آن عملی سازند با این سابقه چه معنی دارد جنابعالی در صدد جلوگیری از ایشان
باشید که دعوت کرمانیها را اجابت نفرمایند معظم له وسایر مبلغین اسلامی وپیشوایان
ومجتهدین نظر ندارند بجز اینکه از راه علم و بیان حق را احقاق و باطل را ابطال
فرمایند و بیشتر از هرکس ضرر آشوب و فتنه و دسائس بهائیان و شیخیان و ایجاد

آن آشنا هستند ودر تمام مدت تبلیغ احتراز از هرگونه اضطراب داشتند و دارند
در اینصورت بهانه حفظ نظم عمومی پوچ و بی اساس است اگر از سه نفر وکیل تحمیلی
شیخی کرمان ترس دارید صد نفر وکیل مسلمان هست مبلغین اسلام علم ونطق ودلیل و
حسن بیان و برهان دادند. کفارشیخیه وبهائیه اگر حرفی دارند مقابل پیشوایان اسلام
اظهار کنند اگرندارند بزور سر نیزه و دیکتاتوری استاندار معظم نمی توانند دین
برمردم تحمیل کنند و برگردن ملت بنام دین سوارشوند بر جنابعالی مخفی نماند که
حضرت آیت‌الله خالصی پیشوای معظم مسلمین حکیم ترازآنند که بکرمان تشریف‌بیاورند
پیش از اینکه از مامورین محل اطمینان حاصل کنند ونظر دولت را جلب نمایند حالا
که از ورود معظم له بکرمان جلوگیری میفرمائید دستور دهید که ابوالقاسم‌خان به یزد
تشریف بیاورند و در محضر معظم له تشرف حاصل کنند و مدلل سازند که پدرشیخ-
احمداحسائی کی بوده حقیقتاً آیا کشیش ترانسوفالی برای ایجاد فتنه بشکل آخوند مسلمان
بایران آمده یاواقعاًاحسائی است‌دور راه‌مکه‌مرده‌یا بکلیسای خودش برگشته ومعلوم‌نمایند سید
کاظم‌رشتی از کشیشان‌ولادیوستك هست یاحقیقتاًرشتی‌است‌و مدلل‌سازند که‌خدا عبارت از
رکن‌رابع‌است که‌درصفحه۸و۹ قسمت‌چهارم ارشاد العوام ثبت‌میباشد وائمه قدیم و ازلی و
ابدی هستند که‌درصفحه‌صد تاآخرفصل‌ازقسمت‌سوم این کتاب ضلال ثبت‌است‌وخدا قدرت بر
خلق و رزق ندارد و علم بحوادث ندارد وخلق و علم ورزق مختص محمد وآل محمد و
رکن‌رابع است که دراواخرقسمت اول همان کتاب موجود است‌وفلك‌تو در تو مثل‌پوست
پیاز وزمین ساکن و افلاك متحرك و عناصر منحصر بچهار و کرات منحصر بچهار
بادوآتش و امثال این خرافات که در اواخر قسمت اول در احوال معراج همان کتاب
ذکر کرده و امثال این خرافات و کفریات چیست اگرنکنداریدکه‌حضرت آیة الله اعظم
بکرمان تشریف بیاورند وابوالقاسم‌خان رابه یزد برای مذاکره نفرستید ناچار است که
هیئت اسلامی‌دررد شیخیه کتابی را منتشر کند ونقشه کشیشهای ترانسوفال وولاوی‌وستك
درالقاء اختلاف‌کلمه بین ایرانیان بواسطه شیخ احمداحسائی وسید کاظم رشتی- دو کشیش
یا دو استاد حاجی کریم خان‌و میرزا علیمحمد باب .را کشف و کفریات وخرافات ارشاد-
العوام را مدلل نموده وعدم علاقه‌مندی جنابعالی باصول ایمان و اسلام و علم وپیروی شما
از خرافات وتقویت از کفروالحادرا مدلل سازد تا آخرالابد این کتاب بنام جنابعالی
باقی خواهد بود ما نظر سوئی باحدی نداریم ولکن بعلم وحق علاقه‌مندیم و از کفر
و خرافات بیزاریم و بروحدت کلمه بین ملل‌اسلامی‌ومخصوصاً ملت ایران وایجاد اعتماد
ملت بر دولت و دولت برملت حریص هستیم اگر جنابعالی مثل ما باشید یکی از دوکار
برای ما اجرا کنید یا حضرت آیت الله بکرمان تشریف بیاورند یا آقای ابوالقاسم خان

بمحضر حضرت آیة الله دریزد تشرف حاصل کنند تا اینکه این مسائل حل واختلاف رفع گردد و اگر با نظر ما موافقت نداشته باشید و بر بقاء اختلاف کلمه ما بین ایرانیان اصرار داشته باشید نا چاریم کتاب مذکور را منتشر نمائیم حق ندارید که بعدها ازما گله کنید خدا شاهد و گواه است که ما بجز وحدت کلمه ایرانیان و سعادت و ترقی مملکت ایران و نشر علم و بالا بردن سطح معلومات در اینمملکت و جلوگیری از خرافات واوهام وجهل و کفر والحادنظر دیگری نداریم **والله علی مانقول وکیل** ازطرف هیئت اسلامی یزد بعدازاین مراسله زندبطهران احضار شد ومعلوم نیست عاقبت امراو چه خواهد بود چون شیخیه از تحریك زند نتیجه نگرفتند این بار دسیسه دیگری بکار بردند وآن اینست که یك باز پرس بیچاره جاهل بقوانین را در یزد گول زدند و جلب موافقت ایشانرا نمودند که ترتیبی بدهند و دعوای جزائی بر من اقامه شود چون چاقو کش نبودم و مال کسی را نخوردم و کار من بامور شرعی منحصر است راهی پیدا نکردند که اقامه دعوا بنمایند یکنفر خرده مندی نام شیخی که جزو حزب توده بوده و بعد جزو حزب دموکرات شده شخص دهاتی را گول زده که اقامه دعوا بنماید نسبت به من به این طریق که بی بی صفاخانم صبیه سید محمد حسینی نسب که در عقد نکاح ایشان با سید جواد خیر آبادی من موجب بودم ادعا نماید که در سن دو ساله ولایتاً بعقد آن یکنفر دهاتی بود و عاقد مرده و صداقنامه مفقود و شهود عقد وجود ندارند آن باز پرس گول خور احضاریه برای شوهر وزن فرستاد و شوهر را حبس کرده وزن حامله را آزار نمود و تسبیب کرد که همان یکنفر شیخی با عدهٔ ژاندارم مسلح بدون سابقه احضاریه به منزل زن و شوهر هجوم کنند و اطفال و زنانرا مرعوب سازند و سی نفر تقریباً جمع آوری نمودند و در خیابان فریاد میزدند خالصی زن مارا داده آبستن کردند و بفرمانداری رفتند و آقای فرماندار چنین جواب دادند که این زن زن همه شما ها بوده یا زن یکنفر ؟ ! اینها مبهوت و خاموش شدند بعد آقای فرماندار فرمودند این هو جنجال چیست مدعی مطلب خودش را بنویسد و بداند اگر خلاف واقع نوشته مجازات میشود همگی فرار کردند و بیکدیگر میگفتند ما دو تومان گرفتیم و این مبلغ اینهمه زحمت را ارزش ندارد و روز بعد عده دیگری هر یك را دو تومان دادند و در خیابان عبور کردند و به تلگرافخانه رفتند و تلگراف به وزارتخانه ها و دوائر دولتی مخابره نمودند بمضمون اینکه خالصی زن مارا داده و آبستن کرده اند وتا خالصی بعدلیه احضار نشود ما از تحصن در تلگرافخانه بیرون نمی آئیم همینکه کفیل شهربانی به تلگرافخانه آمده همگی فرار کردند و معلوم شد که بهر یك شیخیه دو تومان داده‌اند وبه تلگرافخانه آمده اند روزبعد برمنبرضمن نصایح



بفهمانیم که خرافات شیخیه از دین اسلام نیست و دین مبین اسلام از این ترهات و یاوه سرائی وخزعبلات مبرا و منزه است ودین علم و دانش و اجتماع و تربیت است و دین کامل بشر و دینی است که بدون آن محال است که جامعه بشری در هر عصری اداره بشود و راه سعادت را به پیماید .

برای این قصود کفر شیخیه را ظاهر میسازیم و خدا گواه است غرض شخصی با احدی نداریم و مقصودی در بین نیست مگر اظهار حقایق اسلامی و نشان دادن راه سعادت برای بشر حالا مشتی ابول کرمانی ترسد یا نترسد از چماق تکفیر هراس دارد یا ندارد بعالم ما مربوط نیست

رابعاً ـ موارد کفر شرح الزیاره احسائی و شرح القصیده رشتی و ارشاد العوام حاجی خان و غیره از کتب شیخیه هیچ متعرض نشده و مسئله کر و عقد و نکاح معاطاتی شیخیه بیش کشیده در صورتیکه این دو مسئله از مسائل فقهی میباشد و مخالفت در آن موجب کفر نیست و نیز مسئله سکون زمین و حرکت آفتاب که در کتاب شمس الجار یه پدر بزرگوارش در قرن بیستم و عصر رادیوم و رادیو هم اثبات کرده بوه ذکر کرد در صورتیکه این مسئله یکی از خرافات قرون جاهلیت بوده و اگر جد و پدر و خود ابوالقاسم خان بآن قائل هستند برای آن آنها را کافر نمی دانم بلکه آنهارا خرافی و چرسی و بنگی میدانم که در این عصر اینگونه خیالات واهیه ترویج نموده وآنها دشمن علم وترقی ایران هستند نه کافر. این کتاب برای خلط مبحث نوشته ولکن اثبات کرده که تا چه اندازه شیخیه با علم و مکتشفات عصر حاضر دشمن هستند ومحال است ایران ترقی کند و فرهنگ صحیحی پیدا کند و سطح معلومات بالا برود مادامیکه این سلسله جلیله در ایران هستند

خطاب بجناب بدر لامع و شهاب ساطع

رکن رابع خدای کرمان آقای ابوالقاسم خان

بدرگاه ربوبیت و عظمت تو که در صفحه نهم جلد چهارم ارشاد العوام جد بزرگوارت ثبت است قسم میخورم که من با شما و با احدی از مخلوقین ومرزوقین شما از جن و انس و ملائکه و حیوانات و آسمان و زمین غرضی وعداوتی ندارم وصرفاً نجات شما را ای خداوند قلابی طالبم و نجات سایرین بندگانت که آنها را جد بزرگوارت در آتش جهنم افکند بیا ای خداوند جاهل علم و دلیل را در بین بگذاریم و حرف بزنیم اگر تو خداوندی من بنده شما هستم و اگر خر دماوندی بیا از

این خرشیطان پائین بیا آخر تو چه خدائی هستی که از بنده ات میترسی فرار از
یزد عبور کردی و حاضر نشدی که با من مواجه شوی و زند را در کرمان
گول زدی تا از آمدن من بکرمان جلوگیری کند از من نترس و از خدا بترس
دنیا ارزشی ندارد فردا می میری و اگر بر این عقیده بمانی (عقیده ارشادالعوام)
با فرعون در آتش جهنم هم آغوش خواهی شد و کرمان و چهار بایان شیخیه
بدرد تو نخواهند خورد حالا هم شنیدم از دست من قصد داری که به بصره فرار کنی بدان که
بر بصره مسلط تر هستم و اگر در بصره دو سه نفر شیخی زیست میکنند برای
اینست که مؤمنین حقیقی بصری از عقاید کفرآمیز شیخیه بی خبر هستند همینکه
مستحضر شوند یکساعت دو سه نفر شیخی در بصره نخواهند توانست زیست کنند
و اگر ببصره بروی کتابی بزبان عربی خواهم نوشت و بصری ها را از عقاید
شما مستحضر خواهم کرد آنوقت خواهید دید که در بصره میتوانی بمانی یا نه در
این امکان و نباش بیا تا باهم بنشینیم ومسائل ارشاد العوام را حلاجی و مردم را راحت
کنیم آقای ابوالقاسم خان کتاب طولانی شد خلط مبحث نکنید و در شکایت نامه
ات نوشتی که اگر چیزی در کتاب مشابه خودت باشد و ما نفهمیدیم از خودت
بپرسیم حالا بسؤالات ذیل جواب بده و خارج از موضوع هیچ نشوید.

سؤال ۱ - جد بزرگوارت در ارشادالعوام صفحه ۹ جلد چهارم چاپ بمبئی
مینویسد که رکن رابع خدا است و محمد و علی بندگان خدا هستند و در همین
صفحه می نویسد حاکم هزار سال پیش یعنی صاحب الزمان بدرد امروز نمی
خورد این سخن چه معنی دارد

سؤال ۲ - در صفحه ۱۰۰ جلد سیم همین کتاب جد بزرگوارت می نویسد ائمه
قدیم و ازلی و ابدی هستند و تمام خلائق آسمان و زمین و غیره مخلوق و
مرزوق هستند و در آخر این فصل می نویسد کسی که محبت اهل بیت دارد هیچ
عقاب و عذابی ندارد ولو اینکه تمام کبائر را ارتکاب بنماید و تمام طاعات و
واجبات را ترک کند آیا این عقیده موافق اسلام یا کفر است.

سؤال ۳ - در صفحه ۲۵ جلد اول ارشاد العوام جد بزرگوارت می نویسد که خدا
خالق آسمانها و زمین و سایر مخلوقات نیست و خلق و رزق و موت و حیات
و سایر حوادث به سبب کل وخالق اول یعنی محمد و علی و رکن رابع چنانچه توضیح
میدهد مستند است و بعد از این می نویسد که خدا علم بحوادث و اشیاء ندارد
و علم باینها مختص همان خلق اول که محمد و علی و رکن رابع می باشد.
آیا کسی که چنین عقیده دارد کافر است یا مسلمان فعلا این سه سؤال را از

شما دارم و داخل بحث دیگری نمی شوم تا گفتگو ما بین من و شما در این سه
مسئله تمام شود و بعد وارد مباحث دیگری بشویم که گفتگو طولانی و خلط بحث
حاصل نشود.

فرزند عزیزم ابوالقاسم خان چرا شما را بخدائی مخاطب کردم برای اینکه دیدم
زیاده از حد در شکایت نامه نوحه سرائی نموده اید و آقای حاجی شیخ مرتضی
انصاری را متهم کرده اید که از شما توهین کرده است و من میدانم شخص مانند کورمبادی
آداب هست و تصور نمیکنیم که از شما توهین کرده باشد مگر اینکه بلقب خدائی
که شما و پدرانت مدعی آن برای خودتان هستید جنابعالی را مخاطب نساخته است
و آنرا توهین تلقی فرموده اید لذا من با این لقب قلابی شما را مخاطب نمودم
تا مجال شکوه پیدا نکنید و داخل اصل مطلب بشویم این سه سؤال را جواب
بدهید وشکوه نکنید.

فرزند عزیزم. میدانید چرا از تمام کفریات و خرافات شما و پدرتان صرف نظر
و فقط به سه سؤال اکتفا کردم؟.
برای اینکه مطلب بزودی معلوم شود وتکلیف مسلمین با شما مشخص گردد و بواسطه
طول کلام خلط مبحث نشود فرزند عزیزم اگر شما به عقاید ارشاد العوام معتقد
هستید لاشك شرعاً کافر و مشرك و نجس العین هستید و سایر احکام مشرکین بر شما
جاریست و هر کس به عقاید کتاب ارشاد العوام معتقد است این احکام بر او
جاری است و اگر معتقد نیستید باید از ارشاد العوام و مؤلفش و هر کس که
باعتقادات آن معتقد است تبری جوئید و بدون آن فایده ندارد که بگوئید عقیده
ما عین عقایده مسلمین است و مردم ساده لوح را فریب دهید ارشاد العوام بر ضد
عقاید مسلمین و کفر محض است اضافه بر خرافات و خلاصه امر ما سخنی با احدی
نداریم و هر که بگوید من مسلمانم او را قبول میکنیم سخن ما با کتاب ارشاد العوام
است میگوئیم آن کتاب کتاب کفر و شرك است هر کس بآن اعتقاد دارد مشرك
و کافر است و فعلا این سه سؤال فوق را برای دلالت بر کفر کتاب ارشاد العوام
و مؤلف آن ذکر کردیم و خواهشمند است از شاخی بشاخی نپرید فقط در اطراف
این سه سؤال صحبت کنید و هر چه مینویسید ما منتشر میکنیم اگر صواب است
قبول میکنیم و اگر خطا است وجه خطا را بیان میکنیم و خدا شاهد است غرضی
با احدی نداریم و جز ترویج حقایق اسلام وجدا کردن خرافات از آن مقصدی
نداریم تاکید مینمائیم که فقط در اطراف این سه سؤال صحبت کنید و ما بشما
یکماه مهلت میدهیم اگر جواب دادید منتشر خواهیم کرد و اگر جواب ندادید عین

این سه سؤال را با عبارات کتاب ارشاد العوام منتشر میکنیم و معلوم میدار بم
جواب ندا رید و میگوئیم فبهت الذی کفروا الله لا یهدی القوم الظا
فقطع دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین
تحریراً فی شهر یزد از بلاد ایران فی لیله دو شنبه شانزدهم ذی القعده سنه یک
و سیصد و شصت و هفت قمری هجری مطابق با شب بیست و نهم شهریور
یکهزار و سیصد و بیست و هفت شمسی -
مکفر شما و آباء شما تا حاجی کریمخان و استاد او سید کاظم رشتی و اتبا
از بابی و ازلی و بهائی و استاد کل آنها شیخ احمد احسائی بر حسب تصر
آنها و ادله عقلیه و نقلیه - الراجی عفو ربه محمد بن محمد مهدی الکاظمی الخا
عفی الله عنهما .

اعلان

شنیده میشود که شیخیه در کرمان چون جواب علمی ندارند برای خاط
املائی در تحریرات حضرت آیة الله آقای خالصی زاده میگیرند و ما
تصحیح اذهان اعلام میداریم که در نتیجه کثرت مطالعه و طول مدت
و تبعید و عدم انتظام معیشت حضرت آیة الله و گرفتاریهائی که بدست ظالمی
مدت چهل سال داشتند چشم ایشان بی اندازه ضعیف شده است که فعلا
بر خواندن و نوشتن نیستند و مولفات را ایشان از حفظ میگویند ودیگری
و اگر احیاناً بمطالعه احتیاج پیدا کنند دیگری برای ایشان میخوانند پس
غلط املامی در مراسلات یا مولفات معظم له پیدا شود مثل تبدیل سین
با به ثاء یا ضاد به ذاء یا الف به عین و امثال اینها از نقص محرر و به
ارتباط ندارد بهتر اینست شیخیه جواب علمی از روی دلیل بدهید و باین خو
گیری ها متشبث نشوند